ت ویژه
یرین عبادی

پیام سبز اندیشان

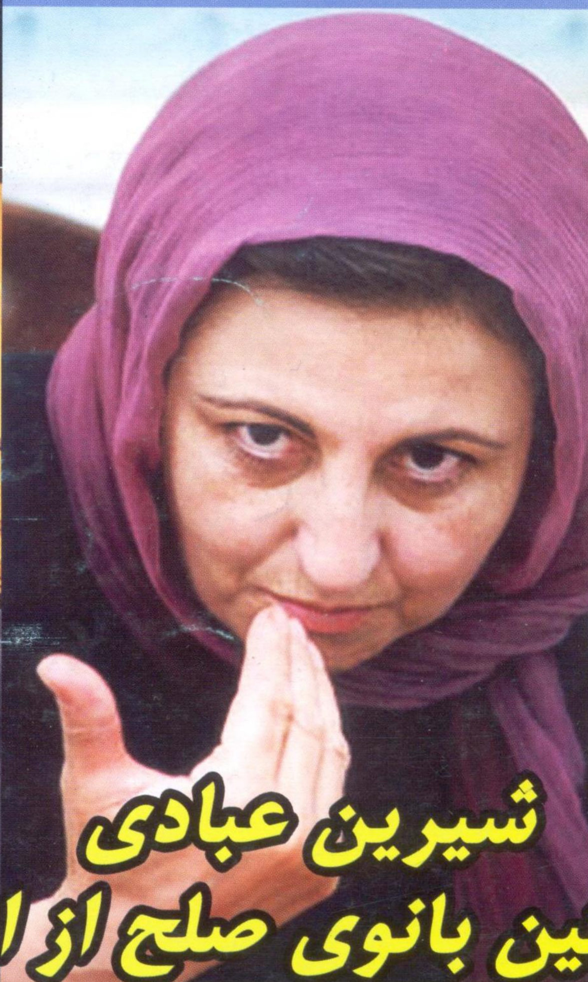
فصل‌نامه‌ی فرهنگی دو زبانه‌ی فارسی و اسپرانتو
شماره ۵ سال دوم پاییز ۱۳۸۲
قیمت: ۵۰۰۰ ریال

اولین بانوی صلح جهان:
"اسپرانتو و صلح گرایی از یک خانواده‌اند"

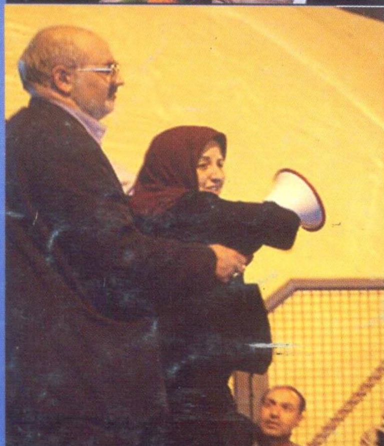


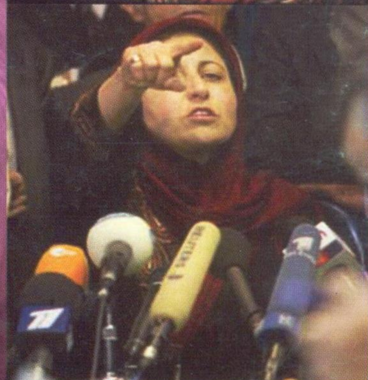


یک زن، الهام بخش جایزه صلح نوبل

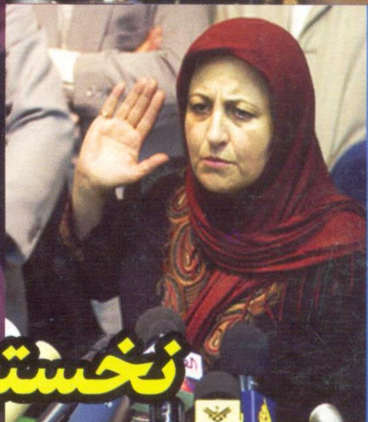


شیرین عبادی
نخستین بانوی صلح از ایران









به نام خداوند جان و خرد

پیام سبزاندیشان
فصل‌نامه‌ی فرهنگی دو زبانه‌ی فارسی و اسپرانتو
سال دوم شماره پنجم پاییز ۱۳۸۲
شماره استاندارد بین‌المللی: ISSN ۱۷۲۸-۶۱۷۴
تاریخ انتشار نخستین شماره: پاییز ۱۳۸۱
صاحب امتیاز و مدیر مسئول: فریبا نوری مجد
سردبیر: محمدرضا ترابی

•

•

•



طراحی جلد: بابک ترابی
عکس‌ها از روزنامه: اعتماد و شرق

همکاران تحریریه‌ی این شماره:

غلامرضا آذرهوشنگ
نیره ابراهیم‌پور
شیرین احمدنیا
علیرضا دولتشاهی
حیدر رشیدی
حمزه شفیعی
منیره فهمی
کیهان صیادپور
فاطمه صولت
حمیدرضا کبیری
احمدرضا ممدوحی
مرتضی میرباقیان
الکساندر ولینکوف

گرافیست: بابک ترابی
امور چاپ: رضا حاجی‌حسنلو
حروفچینی : سبزاندیشان
چاپ و صحافی: آرویج ۷۵۰۰۰۶۵

نشانی‌ها:
تهران، صندوق پستی ۱۸۴-۱۷۷۶۵
تلفن: ۷۴۳۷۱۳۸ **فکس:** ۷۴۶۳۸۱۲
اینترنت: www.sabzandishan.com
پست الکترونیک: info@sabzandishan.com

بخش فارسی :

بخش اسپرانتو:

دوستان ارجمند!

در پی استقبال گسترده‌ی اسپرانتودانان ایران و دیگر کشورهای جهان از مجله و ارسال مطالب و نامه های فراوان- به ویژه راجع به افتخارِ تاریخ‌سازی که نصیب خانم عبادی و ایران شد، کسب جایزه‌ی صلح نوبل- در این شماره ۱۶ صفحه به مجله افزوده شد.

ضمن مطالعه‌ی مطالب دنباله‌دار، برای اولین بار در این مجله اقدام به درج ترجمه ای از یک داستان اصیل(ارژینال) اسپرانتو نموده‌ایم، امید آنکه مورد توجه شما قرار بگیرد.

در بخش اسپرانتو، که هدف ما معرفی فرهنگ ایران زمین به جهان اسپرانتو است، برای اولین بار مولانا به دنیای اسپرانتو معرفی می‌شود. این معرفی با ترجمه ی غزل معروف "حیلت رها کن عاشقا" همراه است. داستانی از خانم دکتر احمدنیا که غیر ترجمه و اصیل است، به طرح دغدغه‌ی سنت و مدرنیسم ایرانی می‌پردازد. دو مطلب برگزیده از گلستان سعدی و مطلبی درباره‌ی کوه دماوند تا حدودی هدف ما از معرفی ایران زمین را، در این شماره‌ی مجله برآورده می‌سازند.

در تابستان امسال اسپرانتودان های خارجی زیادی از کشورمان دیدن کردند،۴ دانشجوی اسپانیایی از جمله‌ی آن‌ها بودند. علیرغم این‌که آن‌ها برنامه‌ی از پیش تعیین شده‌ای برای دیدار از استان کرمان نداشتند، با مطالعه‌ی مقاله‌ی مربوط به ارگ بم که در شماره‌ی چهارم این مجله درج شده بود، آن‌ها مشتاق شدند که از این اثر بی‌بدیل دیدن کنند و ضمن تغییر در برنامه‌ی خود به دیدن ارگ بم رفتند!. نتیجه این‌که با ارائه اطلاعات و معرفی داشته‌ها، امکان ایجاد ارتباط و شناخت میسر می شود.

در مدت انتشار مجله ما نامه های زیادی از خوانندگان خارج از کشور داشتیم که ابراز علاقه مندی کرده‌اند تا از مکان‌هایی که دراین مجله معرفی شده است دیدن کنند و یا خواستار کسب اجازه برای ترجمه‌ی مطالب مندرج در این مجله به زبان‌های ملی خودشان شده‌اند، چرا که مطالب مندرج در این مجله در نوع خود منحصر می‌باشند و نمونه‌ی مشابه ندارند.

نهضت ترجمه از فارسی به اسپرانتو هدف بزرگ ماست. خوشحالیم از این‌که امکاناتی را فراهم ساخته‌ایم تا بتوانیم فرهنگ بدون مرز اسپرانتو را از داشته‌های فرهنگ ایرانی به سهم خود انباشته کنیم و همچنان منتظر حضور نوقلمان اسپرانتودان ایرانی هستیم.

منتظر نظرات و دیدگاه‌های شما خوانندگان ارجمند درباره‌ی مجله هستیم!

تبریک!

دست اندرکاران مجله‌ی سبزاندیشان شادمانی خود را از اختصاص جایزه‌ی صلح نوبل به خانم شیرین عبادی ابراز می‌نمایند و از صمیم قلب به بانوی برگزیده ی صلح ایران تبریک می‌گویند. امید آن‌که خانم عبادی همچنان پرتوان و پیگیر مدافع حقوق کودکان، زنان و همه‌ی مردمان باشد و این جایزه نویدی باشد بر ترویج فرهنگ حقوق بشر در ایران زمین!

دیگر بنای هیچ پلی بر خیال نیست...

دیگر بنای هیچ پلی بر خیال نیست...این سروده ای از امیر پرویز پویان است، اویی که جوانان امروز هیچ از او نمی‌دانند، حتی نامی.

اما شیرین عبادی، بی‌شک نام وی را به یاد دارد. پویان مبارزی مارکسیست بود که با رژیم شاه جنگید وجان بر سر آرمان‌های خود نهاد بی‌آن‌که دریابد آن آرمان‌های انسانی در نظامی سوسیالیستی هرگز محقق نمی‌شود و نماند تا واپسین سال‌های دهه‌ی هشتاد میلادی را به چشم ببیند: فرو پاشی یک تفکر اقتدار گرا را.

اما این خط از شعر پویان تصویرگر جایگاه امروزی شیرین عبادی‌ست و شیرین عبادی، امروز نماد جنبشی‌ست که در ایران پیشینه‌ای افزون‌تر از یک سده دارد. جنبش قانون خواهی، جنبشی که با اعزام نخستین گروه دانشجویان به اروپا آغازید با نگارش *یک کلمه‌ی* مستشارالدوله شکل گرفت، با برپایی جنبش مشروطه بالید. جنبشی که در راه رسیدن به هدف خود راه‌های گوناگونی را تجربه کرده است، از کوچه‌های نبرد مسلحانه گذشته، با رهروانی چون حیدر بمبی و هزاران تن دیگر، گم‌نام و نام‌دار، تا به بزرگراه مبارزه‌ی مدنی صلح‌گرایانه رسیده است. جنبشی که بیماری کودکانه‌ی چپ روی پس پشت نهاده، در چهارچوب منطقِ گفت‌وگو شکلی قانونی پذیرفته. جنبشی که آینده‌ی آن غرق در ایهام و رویا نیست و بنای رفیع آن در خیال. چرا که:

دیگر بنای هیچ پلی بر خیال نیست،
کوتاه شده فاصله دست و ستاره.

اگر اساطیرِ نسلِ زادگان دهه ی چهلِ هجریِ خورشیدی از خشم و کلاشینکف بودند، غرق در قهر و کینه، باور داشته باشیم که شیرین عبادی اسطوره‌ی کودکان فردای این خاک است، نسلی که در دوران سلام و لبخند خواهد بالید، نسلی که بر خلاف ما تحمل آرای دیگران را می‌آموزد، و می‌داند که تمامی حق نزد هیچ کس نیست. به احترام این اسطوره‌ی فردا، بر پا بایستیم، با لبخندی به وسعت این خاک.

علیرضا دولتشاهی

شادباش پرزیدنتِ سازمان جهانی اسپرانتو و دیگراسپرانتودان‌های جهان به بانوی صلح ایران

با اعلام نام دکتر شیرین عبادی به‌عنوان برنده‌ی جایزه‌ی صلح نوبل سال ۲۰۰۳ موجی از شادمانی فعالان حوزه‌ی حقوق بشر را در برگرفت. در این موج شادمانی اسپرانتودان‌های سراسر دنیا نیز سهیم بودند. اینک چند پیام برگزیده از پیام‌هایی که به دفتر مجله به همین مناسبت ارسال شده‌اند(اصل این پیام‌ها در بخش اسپرانتوی همین شماره درج شده است):

خانم شیرین عبادیِ محترم!

می‌دانم که در این روزها شما آن قدر پیام دریافت می‌کنید که نمی‌توانید به همه‌ی آن‌ها توجه کنید به خصوص آن‌هایی که به زبانی شگفت‌انگیز هستند. هدف از این پیام به زبانِ بین‌المللی اسپرانتو صرفا عرض تبریک بخاطر تقدیم جایزه‌ی صلح نوبل به شما است. لطفا در نظر داشته باشید که هدف همیشگی سخن‌گویان زبان بین‌المللی اسپرانتو ایجاد شرایطی برای روابط صلح آمیز بین مردم و بوجود آوردن این اطمینان برای سخن‌گویان هر زبان، چه بزرگ و چه کوچک است که ایشان از حقوق بشر در حیطه‌ی زبان برخوردار باشند. به این خاطر ما تلاش‌های شما را کاملا درک می‌کنیم. لطفا بهترین و صمیمانه‌ترین آرزوهای ما را پذیرا باشید.

رناتو کورسه‌تی - پرزیدنتِ سازمان جهانی اسپرانتو
(دارای روابط مشورتی با سازمان ملل متحد و یونسکو)

ارجمندان !

از طرف کلوب محلی ما، کلوب چارنت و انجمن منطقه‌ای اسپرانتو پوتیو چارنت (فرانسه) ما برنده شدن خانم عبادی را بخاطر جایزه‌ی صلح نوبل به گرمی تبریک می گوییم و امیدواریم که این جایزه برای همه‌ی ایرانیان و همه ی مبارزان صلح امیدبخش باشد.

ماریا فرانس کوندری

هم‌اندیش‌های ایرانی و محترم،

من بخاطر شیرین عبادیِ فعال به شما تبریک می‌گویم، کسی‌که اکنون جایزه‌ی صلح نوبل را از آن خود کرده است. در ژاپن، ما نمی‌توانیم درباره‌ی موقعیت اجتماعی ایران اطلاعات زیادی داشته باشیم. زیرا همان‌طور که می‌دانید آژانس‌های خبری جهان در انحصار شرکت‌های اروپایی و آمریکایی می‌باشد. آن ها اخبار را انتخاب می‌کنند، آژانس‌های خبری ژاپنی هم از بین آن اخبار، برخی از اخبار را دوباره برای ما انتخاب می‌کنند. به این ترتیب هنگامی که اخبار در دسترس ما قرار می‌گیرد، برطبق



نقطه‌نظر افراد خاصی انتخاب شده است. اگر انجمن شما متن ویژه‌ای را به اسپرانتو درخصوص این زن فعال منتشر کند ما با کمال میل آن را خواهیم خواند. من امیدوارم که اسپرانتو به‌عنوان پلِ زبانی بین مردم به‌کار گرفته شود.

ویولا م آندو (کانازاوا، ژاپن)

سلام دوستان عزیز!

دوست دارم از طریق انجمن اسپرانتوی ایران از صمیم قلب به خانم شیرین عبادی تبریک بگویم. حتی در بلژیک دوردست نیز، ما درباره‌ی کوشش‌های ایشان برای بهتر گردانیدن موقعیت زنان و کودکان در کشور شما شنیده‌ایم.

از طرف گروه اسپرانتوی «کنکو» از شهر اوستند در بلژیک
Ooestende Else Huisseune

سلام

من اکنون می‌دانم که نوبل صلح ۲۰۰۳ در دست‌های یک زن ایرانی است. مبارکتان باد !

برزیل thekra@zipmail.com.br

سلام بر هم‌اندیشان ایران،

به امید این‌که دریافت جایزه‌ی صلح نوبل توسط شیرین عبادی، اتفاق تازه‌ای باشد برای همه‌ی ما تا بی‌وقفه برای حقوق زنان و کودکان در تمام جهان فعالیت کنیم.

رو سارتور (بوینس آیرس، آرژانتین)

شیرین عبادی، برنده‌ی جایزه صلح نوبل یک زن ایرانی مسلمان است که در سرزمین خودش برای حقوق بشر، به‌ویژه در زمینه‌ی حقوق زنان و کودکان فعالیت می‌کند. این گامی معنی دار است برای همه‌ی زنان، که بدون وجود ایشان تعادل اجتماعی جهان غیرقابل دسترس است. شایسته است که همه اسپرانتیست‌ها به‌ویژه زنان اسپرانتیست جهان ازطریق دوستان ایرانی و شناخته شده در ایران و یا از طریق انجمن اسپرانتوی ایران همدلی و تشکر خود را به شیرین عبادی به خاطر کار او اعلام کنند و تبریک بگویند. **آرژانتین** esperanto@fibertel.om.ar

هم‌اندیشان عزیز!

از کاستاریکا، خوشحالی خودم را بخاطراین‌که آکادمی نوبل، شیرین عبادی را برای جایزه‌ی امسال انتخاب کرد، ابراز می‌کنم. به‌عنوان یک اسپرانتیست و شهروند جامعه یِ مدنیِ جهانی، هرآنچه که در ایران اتفاق می‌افتد برای من جالب است به‌ویژه درباره‌ی موضوعات در ارتباط با حقوق بشر. من معتقدم که: این حق مردم ایران است که شیوه‌ی زندگی خودشان را بدون دخالت خارجی‌ها تعیین کنند و حق زنان ایرانی است که به‌عنوان انسان‌هایی کامل در نظر گرفته شوند. با بهترین آرزوها برای مردم ایران.

هوگو مورا - کاستاریکا

با ابراز تبریک‌ها و تشکرهای قلبی به خانم شیرین عبادی. پایداری او به تمام کسانی که برای استقرار عدالت مبارزه می‌کنند شجاعتی دوباره داد.

هلن فالک (گروه اسپرانتیست‌های بروکسلی)، بلژیک

با خوشحالی بسیار زیادی ما، من و همسرم، از تلویزیون درباره‌ی شیرین عبادی شنیدیم کسی که اندکی پیش جایزه ی مشهور جهانی صلح نوبل به او اعطا شد. از آن‌جا که ما به‌خوبی می‌دانیم که او چه فرد فعالی در زمینه‌ی حقوق بشر و هم‌چنین حقوق زنان و کودکان در ایران است، ما از صمیم قلب از شما خواهش می‌کنیم که تبریکات صمیمانه‌ی ما را به ایشان برسانید. به برکت فعالیت‌های ایشان و دیگر انسان‌های شبیه ایشان تعادلِ اجتماعیِ جهان بیشتر و بیشتر قابلِ دسترس و واقعی می‌شود؛ ما از ایشان بسیار سپاسگزاریم و بدین وسیله همدلی خود را ابراز می‌کنیم.

هرو موگین، فرانسه

من به‌عنوان یک زن اسپرانتیست فرانسوی خرسندم که یک زن برنده‌ی جایزه نوبل شده است. این موضوع برابری دو جنس را که برخی از اقوام مخالف آنند، ثابت می‌کند. به‌نام همه‌ی زنانی که برای حقوق زنان مبارزه می‌کنند من از این خانم سپاسگزارم.

جوسلین مونه‌رت (معلم بازنشسته)، فرانسه

شیرین عبادی که برنده‌ی جایزه‌ی نوبل شد، یک ایرانی مسلمان است که برای حقوق بشر در ایران و بویژه حقوق زنان و کودکان فعالیت می‌کند. اعطای این جایزه به ایشان موفقیت بزرگی برای زنان است که بدون وجود آن‌ها تعادل اجتماعی در جهان امکان پذیر نیست. لطفا سپاس قلبی مرا به ایشان ابلاغ کنید و از جانب من به ایشان تبریک بگویید.

دیوید کورتس- انگلستان

بیانیه‌ی کمیته نوبل

منبع: *http:// www.nobel.se/peace/laureates/2003/press.html*

جایزه صلح نوبل ۲۰۰۳

کمیته نوبل نروژ تصمیم گرفت تا جایزه صلح نوبل سال ۲۰۰۳ را به شیرین عبادی برای کوشش‌های او برای دمکراسی و حقوق بشراهدا کند.مبارزات او به ویژه، بر حقوق زنان و کودکان متمرکز بوده است.

او به‌عنوان وکیل، قاضی، سخنران، نویسنده و فعال، سخنان خود را به وضوح و با قدرت در سرزمین خود، ایران، و خیلی فراتر از مرزهای سرزمین‌اش بیان کرد. او به‌عنوان وکیلی متخصص و فردی شجاع برخاست وهیچ‌گاه به تهدیدات علیه امنیت شخصی‌اش توجه نکرد.زمینه‌ی اصلی فعالیت او مبارزه برای حقوق اساسی انسان‌هاست و معتقد است هیچ جامعه‌ای را نمی‌توان مدنی نامید مگر آنکه در آن جامعه، حقوق زنان و کودکان مورد توجه قرار بگیرد. در عصر خشونت، او پیوسته ازعدم خشونت حمایت کرد. این عقیده برای او یک اصل اساسی است که قدرت سیاسی در سطوح بالای جوامع باید برانتخابات آزادانه بنا شود. اوآگاهی دادن و گفتگو را به‌عنوان بهترین راه تغییرعقاید و حل تناقضات می‌داند.

عبادی مسلمان آگاهی است. وی بین اسلام وحقوق اساسی بشرتناقضی نمی‌بیند. به اعتقاد او مهم این‌است که فرهنگ‌ها و مذاهب دنیا، ارزش‌های مشترک خودرا به‌عنوان نقطه شروع گفتگو انتخاب کنند. باعث خوشحالی کمیته نوبل نروژاست که جایزه صلح نوبل را به زنی می‌دهد که جزئی از جهان اسلام است، جهانی که می تواند به وجود او افتخارکند، همراه با تمامی کسانی که درهرجایی که زندگی می‌کنند برای حقوق بشر در حال مبارزه‌اند.

در دهه‌های اخیر، دمکراسی و حقوق بشر در بخش‌های مختلف دنیا پیشرفت کرده است. کمیته‌ی نوبل نروژ، بادادن جایزه صلح خود سعی کرده است تا این روند را تسریع کند. ما امیدواریم که مردم ایران از این‌که برای اولین بار در تاریخ، یکی از هموطنانشان برای دریافت جایزه‌ی صلح نوبل برگزیده شده است، خوشحال شوند. وامیدواریم که این جایزه الهام بخش تمام کسانی باشد که برای دمکراسی و حقوق بشر مبارزه می‌کنند، چه در کشور او، چه در جهان اسلام، و چه در همه‌ی کشورهایی که در آن‌ها مبارزه برای حقوق بشرو دمکراسی به دمیدن روحی تازه و حمایت نیاز دارد.

اسلو، ۱۰ اکتبر ۲۰۰۳

شیرین عبادی... اَندُه خَرَند و جان فروشند![1]
"ماده‌شیری در پوستِ یک زن"

به مصداق آن‌که "خوش‌تر آن باشد که سر دلبران، گفته آید در حدیث دیگران"، در این‌جا به نقل اخبار و اقوال منابع گوناگون در باره‌ی شیرین عبادی، چه پیش از اعطای جایزه‌ی صلح نوبل به ایشان و چه پس از آن، می‌پردازیم:

شیرین یا فرهاد

در بسیاری از منابع خبری و تفسیری شهامت و پایداریِ خانم عبادی به طرق گوناگون و با تمثیل‌های متفاوت مورد قدردانی و سپاس قرار گرفته است. از جمله در روزنامه ی دِیلی اِستار چنین آمده‌است:
"شیرین در ادبیات عاشقانه‌ی فارسی نمادِ زنی است که در اوج انفعال در حال آسایش بسر می‌برد و این عاشق مجذوبِ او، فرهاد است که برای نشان دادن عشق خود شروع به تراشیدن کوهی می‌نماید و از آن برای محبوبِ خود یک قصر و باغ مجسمه می‌آفریند. شیرینی که برنده ی جایزه‌ی نوبل شد، نقطه‌ی مقابل شیرینِ افسانه‌ای و منفعل است و در واقع ادامه‌دهنده‌ی کار فرهاد است. شیرین عبادی عمر خود را صرف تراش دادن به کوهی سنگی کرده است تا ظواهری را که سیمای ایران اسلامی را از حقوق بشر جداساخته است، دور نماید و او این کار را با شکیبایی، اشتیاق و به‌گونه‌ای خستگی‌ناپذیر به‌انجام رسانده است"(۲).

تاثیرات سیاسی

اهداء جایزه‌ی صلح نوبل به خانم شیرین عبادی، بحث ها و تفسیرهای بسیار گوناگونی را در دنیا برانگیخته‌است، از جمله‌ی این تاثیرات می بایست در باره‌ی انتقاد از سیاست‌های آمریکا در جهان نام برد:
"انتخاب عبادی توسط کمیته‌ی سوئدیِ نوبل، بنابر نظر برخی از ناظران سیاسی، انتقادی غیرمستقیم از سیاست‌های آمریکا در خاورمیانه است، به خصوص در مورد حمله ی سال ۲۰۰۳ این کشور به عراق"(۳).

نه اولین جایزه

می‌بایست این موضوع را نیز در نظر داشت که جایزه‌ی صلح نوبل، نخستین جایزه‌ای نیست که به خانم عبادی تعلق گرفته است. به عنوان مثال:
"خانم شیرین عبادی جایزه‌ی حقوق بشر را در نروژ از آن خود ساخت. جایزه‌ی سال ۲۰۰۱ رافتو (Rafto) به خانم شیرین عبادی، به خاطر مبارزات مستمر ایشان در طول سالیان متمادی در جهت حقوق بشر و دموکراسی در ایران، تعلق گرفت. کوشش‌های ایشان به‌ویژه در جهت تقویت وضعیت حقوقیِ زنان و کودکان بوده‌است"(۴).
همچنین سال‌ها پیش از آن نیز:
"در سال ۱۹۹۶ "ناظرانِ حقوق بشر" خانم عبادی را به‌عنوان "بهترین مدافع حقوق بشر" به‌خاطر کوشش‌هایش در مورد حقوق بشر در ایران، مفتخر ساختند ... وی یک‌بار هنگام مشورت دادن به یک جوان فعال برای حقوق بشر چنین بیان داشت که: اعتماد و شهامت داشته باشید و بدانید که اگر ما سخت‌کوش باشیم، مبارزه‌مان به پیروزی خواهد انجامید"(۵).

دغدغه‌ها، شادی‌ها

کوشش‌های خانم عبادی، مطمئنا تنها شخص ایشان را با خستگی‌ها و دغدغه‌های سخت روبرو نساخته‌است، بلکه اقوام و آشنایان ایشان را نیز به نگرانی‌ها و دلواپسی‌ها کشانیده است - همان‌طور که در شادی‌هایِ ناشی از موفقیت‌ها نیز، ایشان شریک خانم عبادی شده‌اند:
"مینو یمینی، مادر ۷۹ ساله‌ی خانم عبادی چنین گفت که هنگام شنیدن اعلامیه‌ی نوبل برای سومین مرتبه برای دخترش اشک ریخته است. بار نخست برای فارغ‌التحصیل شدن از دانشگاه و بار دوم به خاطر زندانی شدنش بوده‌است"(۶).

رقبا

مسلما نامزدهای جایزه‌ی نوبل - که شاید مشهورترین جایزه در تمامیِ دنیا باشد - می بایست با رقبای بسیار زیاد و بلندمرتبه ای به رقابت بپردازند. به عنوان مثال، یکی از رقبای امسال برای خانم عبادی، رهبر کاتولیک‌های جهان، پاپ ژان پل دوم بود، که لِخ والِسا - رهبر کارگران لهستان و برنده‌ی جایزه‌ی صلح نوبل در سالِ ۱۹۸۳ - از انتخاب نشدن او ابراز ناخوشنودی کرد. دیگر از رقبای صاحب نام در این نبرد برای جایزه‌ی صلح نوبل، رئیس جمهور سابق چک، واسلاو هاوِل (Vaclav Havel) بود:
"هیات داوریِ جوایز نوبل، که توسط پارلمان کشور نروژ انتخاب می‌شود - ولی جواب گوی آن نیست - حالتی محرمانه دارد و انتخاب‌های خود را در پشت درب‌های بسته انجام می‌دهد. این هیات نام نامزدها را - که امسال ۱۶۵ تن بوده‌است - به مدت ۵۰ سال مخفی نگاه خواهد داشت، هرچند معمولا نامزدکنندگان نام ایشان را فاش می‌سازند... جایزه‌ی صلح نوبل در ۱۰ دسامبر امسال (۱۹ آذرماه امسال) در شهر اُسلو و در سالروز فوتِ آلفرد نوبل اهداء خواهد گشت"(۷).

انگیزه‌ی کمیته‌ی نوبل

کمیته‌ی نوبل در اطلاعیه‌ی خود که درباره‌ی اهدای جایزه ی صلح نوبل به خانم شیرین عبادی است با اشاره به شایستگی‌های فراوان ایشان، چنین بیان می‌دارد که:
"این یک شعف برای کمیته‌ی نوبل است که جایزه‌ی صلح را به زنی اهداء می‌نماید که به بخشی از دنیای اسلام است، دنیایی که می‌تواند به او افتخار کند هم‌صدا با تمامیِ کسانی که برای حقوق بشر - در هر کجا که زندگی می‌کنند - در مبارزه‌اند...
ما امیدواریم که مردم ایران از این‌که برای اولین بار در تاریخ، یکی از هم‌وطنان ایشان جایزه‌ی صلح نوبل را به دست آورده است، خوشحال گردند و امید داریم که این جایزه الهام‌بخشِ تمامیِ کسانی باشد که در کشور او، در جهان اسلام و در همه‌ی کشورهایی که در آن نبرد برای حقوق بشر احتیاج به انگیزش و حمایت دارند"(۸).

اولین اظهار نظر پس از پیروزی

از جمله‌ی نخستین مصاحبه‌ها و اظهارنظرهای خانم عبادی پس از کسب جایزه‌ی نوبل، می‌توان به این مورد اشاره نمود:
"پس از برنده شدن جایزه، هنگامی‌که عبادی وارد پاریس شد، به خبرنگار تلوزیون نروژ چنین گفت: من یک مسلمانم، پس می‌توان یک مسلمان بود و از حقوق بشر نیز حمایت کرد. این جایزه برای حقوق بشر در ایران بسیار خوب است، به خصوص برای حقوق کودکان ایرانی. امیدوارم بتوانم سودمند باشم"(۹).

و بالاخره ... نبوغ آلفرد نوبل

هرچند در باره‌ی جوایز نوبل تاکنون نظرات بسیار گوناگونی ابراز شده‌است، اما در مورد نبوغ آلفرد نوبل (۱۸۹۶-۱۸۳۳) که پس از گذشت بیش از یک قرن از فوت‌اش؛ هنوز در دنیای ما زندگان اثرات بسیار سترگی دارد، برای هیچ‌کسی جای شکی وجود ندارد. تاثیرات جوایز علمی، ادبی و صلح نوبل در تشویق علما و ادبا وپیشبردِ علوم و فنون و توسعه ی صلح و دوستی درِ بین ملل جهان بر هیچ‌کسی پوشیده نیست.

پانوشت‌ها و منابع:

۱- بگفت آن‌جا به‌صنعت در چه کوشند بگفت اندُه خرند و جان فروشند (نظامی، خسرو و شیرین)
۲- http://www.dailystar.com.lb/opinion/14_10_03_b.asp
۳- http://en.wikipedia.org/wiki/Shirin_Ebadi
۴- http://www.iranianchildren.org/ebadi.html
۵- http://www.hrw.org/press/2003/10/ebadi-bio.htm
۶- http://www.foxnews.com/story/0,2933,99681,00.html
۷- http://english.peopledaily.com.cn/200310/10/eng20031010_125758.shtml
۸- http://news.bbc.co.uk/2/hi/middle_east/3180486.stm
۹- http://www.suntimes.com/output/news/10nobel.html

"... اما اینجا خانه‌ی من نیست"

نقل از : www.msbc.com/news/979275.asp?cp1=1

پس از اعلام نام خانم شیرین عبادی به عنوان برنده‌ی جایزه‌ی صلح نوبل سال ۲۰۰۳ مجله‌ی نیوزویک با ایشان مصاحبه‌ای انجام داد که مطالعه‌ی آن برای آشنا شدن با نقطه نظرات مصاحبه کننده نیز سودمند است:

کلام آخر: شیرین عبادی

دموکراسی و اسلام

مصاحبه‌ی ماری والا (Marie Valla)
مجله نیوزویک اینترنشنال
شماره ۱۱ اکتبر ۲۰۰۳

تا همین هفته‌ی اخیر، شیرین عبادی ۵۶ ساله و برنده‌ی جایزه نوبل، به سختی در خارج از وطنش فردی شناخته شده بود. اما در ایران، عبادی به‌عنوان مدافع خستگی‌ناپذیر ضعیفان، و سمبل مقاومت صلح‌آمیز چهره‌ی شناخته شده‌ای بود. وی تا انقلاب سال ۱۹۷۹ که زنان را از شغل قضاوت برکنار کرد، به‌عنوان قاضی مشغول به کار بود. وی پس از انقلاب وکالت شماری از منتقدین رژیم را برعهده گرفت، و زندگانی‌اش را وقف این ایده‌ی ساده نمود که اسلام و حقوق بشر دو مقوله‌ی متضاد نیستند. با همه این ها سرانجام شغل عبادی وی را نیز به محکمه ی قانون کشاند. در سال ۲۰۰۰ این قاضی سابق دستگیر شد و به توزیع نوار اعترافات یکی از لباس شخصی های درگیر در فشار علیه اصلاح‌طلبان متهم گردید. دادگاه او را به ۱۵ ماه حبس در زندان و ۵ سال محرومیت از امور وکالت محکوم نمود. اما کمی بعد محکومیت وی لغو گردید. در هفته‌ی گذشته این وکیل مبارز در سطح جهانی معروف گردیده و حتی برخی مسئولان حکومتی ایران ناچار شدند برای او پیام تبریک نه چندان گرم بفرستند. عبادی در راه حرکت به طرف فرودگاه پاریس بود تا به پروازش به تهران برسد که خبر کسب جایزه نوبل را از رادیو شنید. عبادی که برای سخنرانی در فرانسه بسر می‌برد، مثل هرکس دیگری از شنیدن این خبر شوکه شد. صبح روز بعد، وی با خبرنگار نیوزویک، ماری والا، مصاحبه ای درباره‌ی وضعیت ایران و این‌که چگونه این جایزه می‌تواند به تغییر وضعیت در ایران کمک کند، انجام داد. در زیر گزیده‌ای از این مصاحبه را می‌خوانید:

والا: آیا این جایزه، نقطه عطفی در روند دموکراسی در ایران است؟

عبادی: امیدوارم که باشد. من همواره در چهارچوب قانون فعالیت کرده‌ام. هرگز عملی که خلاف قانون باشد انجام نداده‌ام. من از اعتراضات صلح‌آمیز حمایت می‌کنم. اما وقتی مشکلی بوجود می‌آید، آماده هستم تا از قربانیان آن بدون هیچ چشم‌داشتی حمایت کنم. در سال ۱۹۹۹ وقتی به خوابگاه دانشجویان حمله شد، من از یکی از خانواده‌های قربانیان در برابر دادگاه دفاع کردم و این‌کار به زندانی شدن من انجامید. بنابراین امیدوارم که این جایزه به مدافعان حقوق بشر در ایران برای ادامه فعالیت شهامت و انرژی بدهد. درواقع بزرگترین فایده این جایزه این است که نشان می دهد هنوز می‌توان در ایران ماند و برای پیشبرد حقوق بشر در آن‌جا کار کرد.

والا: آیا فکر می‌کنید رژیم می‌تواند خودش را اصلاح کند یا در بن‌بست ناامیدانه‌ای بین اصلاح‌طلبان و سنت‌گرایان گرفتار آمده است؟

باور دارم که هنوز می‌توان اصلاحاتی در رژیم بوجود آورد، اما اکنون زمان عمل و نیز تفکر عمل گرایانه است. حتی در ایران که اصلاحات عمده‌ای نبوده است، تعداد مردمی که از اصلاحات پشتیبانی می‌کنند افزایش یافته است. این وضعیت مرا امیدوار می کند که اصلاحات سرانجام رخ خواهد داد.

والا: شما بارها مطرح کرده‌اید که حقوق بشر می‌تواند در یک جمهوری اسلامی وجود داشته باشد. چگونه می‌توانید وضعیت کنونی در کشورهای

اسلامی را توضیح دهید؟

عبادی: تضادی بین جمهوری اسلامی، اسلام، و حقوق بشر وجود ندارد. اگر در بسیاری از کشورهای اسلامی حقوق بشر رعایت نمی‌شود، دلیلش تفسیر و برداشت نادرست از اسلام است. همه‌ی تلاش بیست سال گذشته‌ام برای اثبات این بوده است که با تفسیر دیگری از اسلام، امکان معرفی دموکراسی در کشورهای اسلامی وجود دارد. ما به تفسیری از اسلام نیاز داریم که فضای بیشتری برای فعالیت زنان فراهم می‌آورد. ما به اسلامی نیاز داریم که سازگار با دموکراسی بوده و به حقوق فردی احترام می‌گذارد.

والا: شما در کنفرانس مطبوعاتی، موهای خودتان را با روسری یا حجاب نپوشاندید. آیا با این کار می‌خواستید چیزی را بیان کنید؟

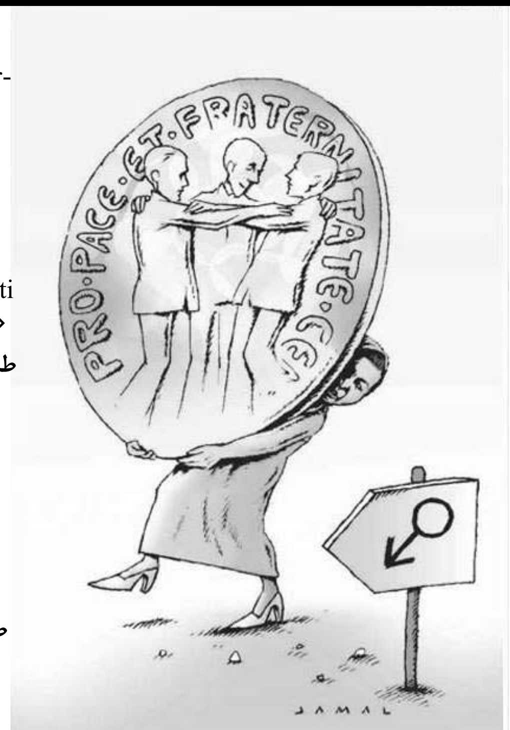
عبادی: در ایران زنان بر اساس قانون موظف هستند حجاب داشته باشند، بنابر این من آن‌را رعایت می‌کنم. اما همان‌طور که ذکر کردم، باور دارم که با تفسیر پیشروتری از اسلام می‌توانیم این را تغییر دهیم. عقیده دارم که این امر به تصمیم خود زنان بستگی دارد که آیا می‌خواهند حجاب داشته باشند یا نه.

والا: فکر می‌کنید وقتی به ایران برگردید چه اتفاقی خواهد افتاد؟ آیا نگران امنیت و آینده‌تان در ایران هستید؟

عبادی: همه چیز آنقدر سریع اتفاق افتاد که من حقیقتاً فرصت فکر کردن به این موضوع را نداشتم. من اصلاً نمی‌ترسم و نگران این‌که چه اتفاقی برایم خواهد افتاد نیستم. من به ایران برمی‌گردم چون ایرانی هستم و آرزو دارم در کشورم بمیرم. مطلبی را به شما بگویم: فرض کنید در خانه‌تان هستید و مادر شما پیرزنی بیمار است، در حالی که همسایه‌ی دیوار به دیوار شما مادری جوان‌تر و شاداب‌تر دارد. با وجود این شما با مادر پیر بیمارتان زندگی می کنید چون او مادر شماست. وقتی در پاریس هستم، که به یمن انقلاب فرانسه انسان‌ها از همه‌ی حقوق بهره‌مندند، طبیعتاً خوشحال هستم و لذت می‌برم . اما اینجا خانه من نیست.

والا: امید شما برای آینده ایران چیست؟

عبادی: امیدوارم که جوانان ایران بتوانند از من بیشتر جلو بروند. نسل من ابزار زیادی برای آگاه ماندن در اختیار نداشت. وقتی جوان بودم، ما نه کامپیوتر داشتیم و نه اینترنت. تنها منبع اطلاعات ما کتابخانه ی کوچک دانشگاه بود. بنابراین امیدوارم که جوانان امروز بتوانند بیشتر فعالیت کنند و برای کشورمان بهتر از من کار انجام دهند.★



Du verkoj de iranaj karikaturistoj pri Ŝirin Ebadi

Far: Ĝamal Rahmati ⇨

طرح از جمال رحمتی

Far: Mana Nejestani ⇦

طرح از مانا نیستانی



آلفرد نوبل : جنگ و صلح



آلفرد نوبل (۱۸۹۶-۱۸۳۳) مخترع دینامیت و مبدع جوایز نوبل

فرازهایی از وصیت‌نامه‌ی آلفرد نوبل

... در مورد تمامیِ داراییِ باقی‌مانده از من به این ترتیب عمل خواهد شد: کلِ سرمایه توسط کارگزاران من در زمینه‌های امنی سرمایه گذاری خواهدشد تا صندوقی را ایجاد نماید که سود حاصله از آن، هرساله به‌شکل جوایزی به کسانی که در طول همان سال بزرگ‌ترین خدمت را به جامعه‌ی بشری نموده‌اند، اهدا گردد.

سود حاصله به پنج قسمت برابر تقسیم شده و به این طریق بین ایشان توزیع می‌شود: یک بخش به کسی‌که مهمترین کشف یا اختراع را در زمینه‌ی فیزیک انجام داده باشد، ... شیمی ... پزشکی ... ادبیات ... و یک بخش به ***شخصی‌که بیشترین یا بهترین کار را در جهت برادریِ بین ملت‌ها، در راه برچیدن یا کاهش ارتش ها و برای برگزاری یا توسعه‌ی همایش‌های مربوط به صلح انجام دهد.*** *جوایز فیزیک و شیمی توسط فرهنگستان علوم سوئد، ... و جایزه‌ی قهرمانان صلح توسط گروهی پنج‌نفره به‌انتخاب پارلمان نروژ اعطاء خواهد شد.* ***خواسته‌ی صریح من این است که در اعطای این جوایز هیچ‌گونه اهمیتی به ملیت نامزدها داده نشود، بلکه سزاوارترین ایشان جایزه را دریافت نماید، چه اسکاندیناوی باشد چه نه.***

آلفرد نوبل در ۲۱ اکتبر سال ۱۸۳۳ در استکهلم به‌دنیا آمد. پدر او، اِمانوئل نوبل، یک مهندس و مخترع بود که در شهر استکهلم به کار پل‌سازی اشتغال داشت. در رابطه با کار خود، اِمانوئل نوبل برای نابود ساختنِ صخره‌ها از تکنیک‌های گوناگونی بهره می گرفت.

مادر آلفرد، آندری‌یِت آهل‌سِل (Andriette Ahlsell)، از خانواده‌ای بسیار ثروتمند بود. اِمانوئل، درپیِ چند بدبیاری در کار ساخت و ساز، که به‌خاطر از بین رفتن چند قایق باری که حاملِ مواد ساختمانی بودند، پیش آمد، درست در همان سالی که آلفرد به دنیا آمد، دچار ورشکستگی شد. در سال ۱۸۳۷ امانوئل نوبل برای شروع یک کار جدید، استکهلم و خانواده‌اش را به قصد فنلاند و روسیه ترک گفت. آندری یِت برای بقای خانواده‌ی خود یک مغازه‌ی بقالی باز کرد که درآمد چندانی هم به‌همراه نداشت. در این‌حال اِمانوئل در کار تازه ی خود در سن‌پترزبورگِ روسیه با موفقیت‌های بزرگی روبرو شد. وی کارگاهی را ایجاد نمود که تجهیزات گوناگونی را برای ارتش روسیه می ساخت. اِمانوئل موفق شد تا تزار و ژنرال‌هایش را متقاعد سازد که برای ناکارآمد ساختن کشتی‌های دشمن و اَمن نگاه‌داشتنِ شهرها می‌توان از مین‌های دریایی بهره گرفت.



آندری‌یِت آهل‌سِل، مادر آلفرد نوبل، که پس از ورشکستگیِ همسرش، برای بقای خانواده یک مغازه‌ی بقالی باز کرد.



اِمانوئل نوبل، پدر آلفرد نوبل، که هنگام تولد آلفرد دچار ورشکستگی شد.

مین‌های دریاییِ اِمانوئل - که با طراحیِ خود او ساخته شد، در خلیج فنلاند کارگذاشته شد و در طول جنگ کریمه (۱۸۵۶-۱۸۵۳) در واقع اجازه‌ی نزدیک شدنِ ناوگان سلطنتیِ بریتانیا را به منطقه‌ی تیررسِ سن‌پترزبورگ نداد. اِمانوئل در ساخت سلاح‌ها و طراحیِ کشتیِ بخار نیز پیشگام بود. در پیِ این موفقیت‌ها بود که اِمانوئل توانست در سال ۱۸۴۲ خانواده‌اش را به سن‌پترزبورگ بیاورد. در این شهر بود که پسران او توانستند از تعلیم و تربیتی درجه یک و توسط معلمان خصوصی بهره‌مند

گردند. آموزش ایشان شامل علوم طبیعی، زبان‌های خارجی و ادبیات بود. آلفرد نوبل در سن ۱۷ سالگی به زبان‌های سوئدی، فرانسوی، انگلیسی و آلمانی تسلط پیدا کرده بود. علایق اصلی او را شعر و ادبیات انگلیسی و شیمی و فیزیک تشکیل می‌داد. پدر او که مایل بود پسرانش راه و کار او را ادامه دهند، و مهندس شوند، از این‌که می‌دید آلفرد به شعر و ادبیات علاقه‌مند شده و تبدیل به آدمی درون‌گرا گشته است، راضی نبود. به‌همین سبب برای بازتر ساختن افق‌های فکری آلفرد، او را به منظور آموزش بیشتر مهندسی شیمی به کشورهای دیگر فرستاد. بهاین ترتیب در طول دو سال آلفرد با کشورهای سوئد، آلمان، فرانسه و ایالات متحده‌ی آمریکا آشنا شد. در شهر پاریس، که در نظر او دوست‌داشتنی‌ترین شهر بود، آلفرد در آزمایشگاه پروفسور ت.ج.پلوز (T.J.Pelouze) مشغول به‌کار شد. در همین‌جا بود که آلفرد با آسکانیو سوبررو (Ascanio Sobrero)، شیمیست ایتالیایی، که سه سال پیش از آن، نیتروگلیسیرین، مایع منفجره‌ای بسیار قوی، را اختراع کرده بود، آشنا شد. این ماده تحت کوچکترین فشار یا حرارت، ممکن بود منفجر گردد، بنابر این کار کردن روی آن و استفاده از آن اصولا میسر نبود. آلفرد خیلی به این مایع علاقه‌مند شد و همیشه در این فکر بود که چگونه می‌توان آن‌را تحت کنترل درآورد تا بتوان از آن در کارهای ساخت و ساز استفاده نمود.

در سال ۱۸۵۲ از آلفرد خواسته شد تا به سوی خانواده اش بازگردد و در حرفه و کار خانوادگی، که حالا دیگر رونق بسیاری نیز یافته بود، شریک گردد. البته محصولات ایشان سلاح برای ارتش روسیه بود. آلفرد به‌همراه پدرش دست به یک‌سری آزمایش‌های گوناگون زد تا ببیند آیا می توان نیتروگلیسیرین را به‌گونه‌ای امن و بی‌خطر مورد استفاده ی تجاری قرار داد یا نه. به دلیل پایان یافتن جنگ، برای دومین بار امانوئل دچار ورشکستگی شد. وی با دو پسرش، آلفرد و امیل، سن‌پترزبورگ را به قصد استکهلم ترک کرد. دو پسر دیگر او، روبرت و لودویگ، در روسیه باقی‌ماندند. این دو، شرکت خانوادگی را منحل ساختند و برای تاسیس صنایع روغن‌سازی به بخش جنوبی امپراتوری روسیه رفتند و در کار خود چنان موفق گشتند که جزو ثروتمندترین انسان‌های عصر خود شدند.
وقایع‌نگاری زندگی آلفرد از این تاریخ به‌بعد به‌صورت زیر است:
سال ۱۸۶۰: آلفرد دوباره آزمایشات خود را در مورد نیتروگلیسیرین آغاز می‌کند.
سال ۱۸۶۳: برای نخستین بار نیتروگلیسرین را به‌عنوان یک ماده ی منفجره‌ی صنعتی به ثبت می‌رساند.
سال ۱۸۶۴: امیل برادر او همراه با چند تن دیگر در نتیجه ی انفجار نیتروگلیسیرین، حین آماده ساختن آن، کشته می‌شوند. اما آلفرد به آزمایشات ادامه می‌دهد و به موفقیت‌هایی نیز نایل می‌گردد.
سال ۱۸۶۵: آلفرد به آلمان نقل مکان می‌کند و کارخانه‌ای برپا می‌سازد.
سال ۱۸۶۶: در آمریکا نیز شرکت روغن انفجاری تاسیس می‌کند.
سال ۱۸۶۷: موفق به اختراع و ثبت دینامیت می‌گردد.
سال ۱۸۷۰: در فرانسه انجمن عالی ساخت دینامیت را بنیان می‌نهد.
سال ۱۸۷۱: در انگلستان شرکت دینامیت بریتانیا را برپا می کند.
سال ۱۸۷۲: پدرش، امانوئل از دنیا می‌رود.
سال ۱۸۷۳: آلفرد در سن ۴۰ سالگی مردی بسیار ثروتمند است و به شهر محبوبش پاریس نقل مکان می‌کند. پس از گذشت سال‌ها، وی موفق به تاسیس بیش از ۹۰ کارخانه در بیش از ۲۰ کشور جهان شد. هرچند دیگر ساکن پاریس محسوب می‌شد اما مدام در حال مسافرت کردن به کشورهای گوناگون بود. ویکتور هوگو، نویسنده‌ی شهیر فرانسوی یک‌بار او را چنین توصیف کرد: "ثروتمندترین دوره‌گرد اروپا". **علاوه بر اختراع و اکتشاف در زمینه‌ی مواد انفجاری، آلفرد به تحقیق در باره‌ی مواد دیگر نیز علاقه‌مند شد، موادی مانند چرم و لاستیک مصنوعی، ابریشم مصنوعی و ... به طوری که تا سال ۱۸۹۶، هنگام فوتش، موفق به ثبت ۳۵۵ اختراع، اکتشاف و نوآوری در زمینه‌های مختلف شده بود.**
سال ۱۸۷۵: آلفرد موفق به اختراع ژلاتین انفجاری می‌گردد و سال بعد آن را به‌ثبت می‌رساند.
سال ۱۸۷۶: به‌خاطر کار بیش از اندازه و مسافرت‌های فراوان درواقع وقت زیادی برای زندگی خصوصی آلفرد باقی نمی‌ماند. به‌گونه‌ای که در سن ۴۳ سالگی احساس پیری می‌کرد، چراکه در همین موقع بود که آگهی‌ای با این مضمون در یک روزنامه منتشر ساخت: "یک نجیب‌زاده‌ی مسن، با تحصیلات عالی و ثروتمند در جستجوی بانویی کامله‌سن و مسلط بر زبان‌ها به‌عنوان منشی و سرپرست امور منزل است." مناسب‌ترین داوطلب، خانمی اطریشی از آب درآمد به‌نام کنتس برتا کینسکی (Bertha Kinski). پس از مدت کوتاهی کار کردن برای نوبل، کنتس تصمیم گرفت به اطریش بازگردد و با کنت آرتور فون زوتنر (Arthur von Suttner) ازدواج کند. منتها دوستی بین کنتس و نوبل همچنان پابرجا ماند و تا چند دهه با یک‌دیگر مشغول نامه‌نگاری بودند. کنتس که حالا نامش برتا فون زوتنر بود به تدریج به منتقدان مسابقه‌ی تسلیحاتی پیوست و کتاب مشهوری را تحت عنوان ***"سلاح‌هایتان را زمین بگذارید"*** نگاشت و به این ترتیب به چهره‌ای مشخص در نهضت صلح‌طلبی شد. بدون‌شک هنگامی که آلفرد نوبل مشغول نوشتن وصیت‌نامه‌ی خود بود، این موضوع تاثیر فراوانی بر او داشته که یکی از جوایز را به اشخاص یا سازمان‌هایی اختصاص داده‌است که بسط‌دهنده‌ی صلح در جهان‌اند. چند سال پس از فوت آلفرد نوبل، پارلمان نروژ تصمیم گرفت جایزه‌ی صلح نوبل سال ۱۹۰۵ را به برتا فون زوتنر اهداء نماید.
سال ۱۸۸۹: آندی‌یت، مادر آلفرد نوبل از دنیا می‌رود.
سال ۱۸۹۱: در پی مشاجره با دولت فرانسه، آلفرد پاریس را ترک می‌کند و ساکن شهر سان رمو در ایتالیا می‌گردد.
سال ۱۸۹۶: آلفرد نوبل در دهم ماه دسامبر در سان رمو از دنیا می‌رود. در همین روز بود که وصیت‌نامه‌ی او خوانده‌شد و دنیا از این موضوع با خبر گردید که از محل دارایی‌های او قرار است همه‌ساله جوایزی به افراد سرآمد در رشته های فیزیک، شیمی، پزشکی، ادبیات و صلح اعطاء گردد. دو مهندس جوان مامور انجام وصیت نامه بودند. ایشان بنیاد نوبل را تاسیس کردند که سازمانی است برای مراقبت کردن از ماترک نوبل و هدف دیگر آن ایجاد هماهنگی بین نهادهای تصمیم‌گیرنده در مورد اعطای جوایز است. البته کار این دو مهندس جوان وظیفه ی ساده ای نبوده‌است، چرا که هم اقوام نوبل به وصیت‌نامه اعتراض داشتند و هم مقامات زیادی از کشورهای گوناگون جهان آن را زیر سوال می برند.
سال ۱۹۰۱: نخستین جایزه ی صلح نوبل به هنری دونان (Henri Dunant)، مبدع صلیب سرخ و فردریک پاسی اهداء گردید.

عظمت آلفرد نوبل در توانائی او در ترکیب ذهن موشکاف یک دانشمند و مخترع است با نیروی پویا و آینده‌نگر یک صنعت گر. نوبل به مسائل اجتماعی و مربوط به صلح نیز علاقه‌ی فراوانی داشت و نظرات او در این زمینه- در آن‌زمان - بسیار ریشه ای یا رادیکال محسوب می‌شد. وی به ادبیات نیز علاقه‌ی وافری داشت و از او اشعار و نمایش‌نامه‌هایی برجای مانده است. جوایز نوبل در حقیقت ادامه و تداوم‌بخش علایقی است که او در طول دوران زندگی‌اش داشته‌است.
★

اولین بانوی صلح جهان:
"اسپرانتو و صلح‌گرایی از یک خانواده‌اند"[۱]



برتا زوتنَر تنها نماینده‌ی زن شرکت‌کننده در نخستین کنفرانس صلح جهان بود، که در سال ۱۸۸۹ درلاهه برگزار شد. کتاب مشهور او - "سلاح‌هایتان را زمین بگذارید" - که به زبان اسپرانتو ترجمه شده است، نیز در همان سال منتشر شد و با استقبال فراوانی روبرو گشت.

دراینجا تاریخچه‌ی کوتاهی از زندگی و مبارزات او را به نقل از "والتر کلاگ" که در شماره‌ی ۱۹۹۷/۲ مجله‌ی **"سده‌ی دوم اسپرانتو"** چاپ شده است، می‌خوانیم(۴):

در زمانی‌که در جوامع پیشرفته این اعتقاد عمومیت داشت که منشاء پیدایش تمامی امور، جنگ است، "برتا فون زوتنر" راه دیگری را برگزید و اولین جنبش صلح را پایه‌گذاری کرد. تمایلات او نسبت به اسپرانتو را از زبان "هنریش آرنولد" می‌خوانیم :

"سال ۱۹۰۶ بود و خانم کُنتس "برتا فون زوتنر" نزد والدین من میهمان بود. درهمان زمان بود که او برای اولین بار توجه مرا به اسپرانتو جلب کرد و یاد گیری این زبان را به من، که در آن‌هنگام جوان بودم، توصیه کرد. من این دعوت را پذیرفتم و حال، چقدر خوشحالی، احساسات بی پایان و دستاوردهای روحی، چه روزهای فراموش نشدنی، و چه خاطرات عزیزی را مدیون اسپرانتو هستم."

خانم زوتنر با اصرار از آلفرد نوبل خواسته بود تا برای اثبات حمایت خود از اهداف صلح‌جویانه‌ی او، دست به ابداع یک جایزه برای صلح بزند.(۲)

"برتا" در نهم ژوین ۱۸۴۳ در پراگ به دنیا آمد. وقتی او متولد شد پدرش دیگر در قید حیات نبود. چند سال بعد مادرش همراه "برتا"ی کوچک به برن و بعد ها به وین نقل مکان کرد. "برتا" جوانی خود را در وین گذراند. درسال ۱۸۷۳، معلم خانگی خانواده بارون "زوتنر" شد. بارون چهار دختر و یک پسر داشت. آن زمان "برتا" سی ساله و بارون "زوتنر" جوان ۲۳ ساله بود. "رتا" معلمی خوب و همچنین رفیق خوبی برای پسر جوان خانواده به نام "آرتور" بود. کم کم این دوستی به عشقی بزرگ بدل شد، ولی خانواده "زوتنر" مایل به وصلت آن‌ها نبود. به همین دلیل خانم "زوتنر" به "برتا" پیشنهاد کرد تا به عنوان منشی آلفرد نوبل، که در آن هنگام در پاریس زندگی می‌کرد، به کار بپردازد. به این ترتیب او با نوبل آشنا شد. ولی دوهفته بعد به وین بازگشت و مخفیانه با "آرتور فون زوتنر" ازدواج کرد. در ۱۸۸۵ با خانواده "آرتور" آشتی کرد. در زمستان ۸۷-۱۸۸۶ این زوج در پاریس اقامت داشتند و با آلفرد نوبل ملاقات کردند. وی ایشان را با جمع دوستان خانم "ژولیت آدام" آشنا کرد. او میهن‌دوست بزرگی بود. در اولین ملاقات صحبت‌های سیاسی رد و بدل شد. "برتا" با بسیاری از افراد جالب و صاحب نفوذ آشنا شد، هم‌چنین از وجود "جامعه‌ی جهانی صلح و دیوان داوری لندن" آگاه شد و به شدت تحت تاثیر قرار گرفت به‌طوری که مصمم شد فعالیت برای صلح را شروع کند. در سال های۸۹-۱۸۸۷ رُمانی با عنوان "سلاح‌هایتان را زمین بگذارید" نوشت. این رمان در ۱۸۸۹ چاپ شد و موفقیت بزرگی بدست آورد. او سرنوشت زنی را در طول جنگ‌های سال‌های ۱۸۵۹، ۶۶-۱۸۶۴ و۷۱- ۱۸۷۰توصیف کرد که در حقیقت بیانیه‌ای در باره‌ی پوچی جنگ است. در ۱۸۹۱ برتا "جامعه‌ی صلح اتریش" را بنیان‌گذاری کرد و تا پایان عمر رئیس آن بود. او در تمام کنگره ها و کنفرانس‌های صلح شرکت کرد و مجله‌ای به نام *"دیده بانی صلح"* منتشر نمود.

در کنگره چهارم صلح جهانی در برن، در سال ۱۸۹۲ بنیان گذاری "اتحادیه اروپا" پیشنهاد شد که مورد مخالفت قرار گرفت! آلفرد نوبل گفت: " *کارخانه‌های من که دینامیت تولید می‌کنند، احتمالا زودتر از کنگره‌های شما جنگ را پایان خواهند بخشید. روزی که دو ارتش بتوانند یک‌دیگر را در عرض یک ثانیه نابود کنند، انسان‌ها وحشت خواهند کرد و ارتش ها را ملغی خواهند ساخت"*. متاسفانه پیش بینی نوبل به حقیقت نپیوست!

دهم دسامبر ۱۸۹۶ ، آلفرد نوبل در ویلای خود در "سان رمو"ی ایتالیا از دنیا رفت. او سرمایه خود را وقف اهداف نیکو کرد، بخشی از آن را برای فعالیت های صلح جویانه‌ی برتا اختصاص داد- خانم زوتنر سومین فردی بود که در سال ۱۹۰۵جایزه صلح نوبل را دریافت کرد.

خانم برتا زوتنر: *"به‌اعتقاد من، زبان اسپرانتو در انترناسیونالیسم، که در حال رشد روزافزون است و تمامی مردم جهان را به‌سوی اتحادی صلح‌آمیز سوق می‌دهد، با اهمیت‌ترین ارگان یا وسیله است. وارد کردن زبان اسپرانتو در تمامی مدارس، به عنوان درسی اجباری، نخستین هدفی است که می‌بایست در جهت آن کوشش نمود. هنگامی‌که این امر در مجارستان-اتریش، که از نظر زبانی تکه تکه شده‌است، اتفاق بیافتد، چه اثر بسزایی در ایجاد مساوات و صلح‌زایی خواهدداشت! به‌ویژه در این عصر که دوران هواپیماها، تونل های زیرزمینی و رفت‌وآمدهای روزافزون است، نمی‌توان دنیا را بدون این زبان جهانی تصور نمود."*(۳)

۱۰۵ سال پیش در ۱۸۹۸، تزار نیکولاس دوم به تمامی دولت ها، مانیفستِ صلحی را درباره‌ی کنفرانس‌های جهانی، به‌منظور دستیابی به صلح واقعی و پایدار ارسال کرد. در ماه‌های می و ژوئن ۱۸۹۹ در شهر لاهه، اولین کنفرانس صلح برگزار شد. برای اولین بار نمایندگان دولت‌ها با یکدیگر به مشورت پرداختند! "برتا" تنها نماینده‌ی زن در این کنفرانس بود. بیست و شش دولت شرکت کرده بودند: تمامی دولت‌های اروپایی، آمریکا، مکزیک، چین، ژاپن وسیام (تایلند کنونی). دراین کنفرانس در مورد حل نهایی صلح آمیزاختلافات، قطعنامه‌ای صادر شد و همچنین دیوان دایمی داوری بین‌المللی پایه گذاری شد. دومین کنفرانس صلح لاهه در ۱۹۰۷ برگزار شد که هردوی این کنفرانس‌ها راه را برای تشکیل "جامعه‌ی ملل" (شکل نخستینِ سازمان ملل متحد) هموار کرد.

سکه دویورویی اتریش یادآور یکی از مشتاق ترین مبارزین صلح است: " برتا فون زوتنر".

۸۹ سال پیش در بیست و یکم ژوئن۱۹۱۴ "برتا فون زوتنر" در وین در سن ۷۱ سالگی از دنیا رفت. فوت او درست یک هفته پیش از انفجار اولین جنگ جهانی اتفاق افتاد تا وی شاهد بر باد رفتن آمال و آرزوهای تمامی عمرش نشود. بر اساس تحقیقات پروفسور "دیتریش ستویان" آلمانی، سکه‌ی یورویی که پرتره‌ی "برتا" بر روی آن نقش بسته است، متداول‌ترین سکه در جهان است.

منابع:

(۱)www.worsten.org/eo_esperanto.html
(۲)www.swarthmore.edu/library/peace/cdgb/suttner.html
(۳)www.satamikarohm.free.fr/esperanto/komunikoj/vonsuttner.html
(۴) به‌نقل از مجله‌ی Eeperanto ارگان رسمی سازمان جهانی اسپرانتو (UEA) دارای روابط مشورتی با سازمان ملل متحد و یونسکو، سال ۹۶ اُم، شماره‌ی ۱۱۵۸، آوریل ۲۰۰۳، ص.۷۹.

گزارش / Raporto

کنگره‌ی جهانیِ اسپرانتو

این همایش، هشتاد و هشتمین همایش سالیانه‌ی اسپرانتو بود که از ۲۶ جولای تا ۲ آگوست ۲۰۰۳ (۴ تا ۱۱ امرداد ماه ۱۳۸۲) در شهر گوته‌بورگ سوئد برگزار گردید.

معاون دبیرکل یونسکو: "سازمان جهانی اسپرانتو همیشه در جهت برقراری پیوند در بین مردمان گوناگون جهان، به فعالیت پرداخته است و به این ترتیب به ایجاد و حفظ تفاهم و صلح در سطح بین‌المللی یاری نموده‌است"

بخشی از سخنان نخست وزیر کشور سوئد، آقای گوران پرسون، در مراسم افتتاحیه‌ی هشتاد و هشتمین همایش بین‌المللی اسپرانتو در شهر گوته‌برگ سوئد:

ضمن عرض سلام به شما شرکت‌کنندگان همایش بین‌المللی سازمان جهانی اسپرانتو، ورود شما را به کشورسوئد و شهر گوته‌بورگ به گرمی خوش‌آمد می‌گویم. شما در فصلی از سال به سوئد آمده‌اید که در آن، طبیعت کشور ما زیباترین جلوه‌ی خود را عرضه می‌دارد. نویسندگان، شعرا و آهنگ‌سازان بسیاری تا کنون، طی قرون متوالی، دست به توصیف وتعریف از سرسبزی اعجاب آور و گرمی مطبوع نیمه‌ی تابستان سوئد زده‌اند. به برکت توانایی‌های خارق‌العاده‌ی زبان، انسان‌های گوناگونی توانسته اند سرزندگی وکیفیت نور ویژه‌ی نیمه‌ی تابستان سوئد را به خوبی توصیف و ثبت نمایند، چرا که زبان، پیش‌شرطی لازم برای انتقال تجارب و دانش بوده است و خواهد ماند. به یاری حروف، واژه‌ها و جملات، حوادث و اتفاقات می‌توانند از انسانی به انسان دیگر، و از نسلی به نسل دیگر انتقال یابند... زبان، شرطی لازم برای توسعه و پیشرفت فرهنگ و تمدن است و خواهد بود.

من صمیمانه اعتقاد دارم که وظیفه‌ای که شما پیش رو دارید از جهات بسیاری واجد اهمیت است. **من امیدوارم که همایش شما، با انجام وظیفه‌ی خود، که همانا توسعه و بسط زبان بین‌المللی اسپرانتو است، قادر خواهد بود تا به ایجاد تفاهمی بهتر در بین انسان ها کمک نموده و از این طریق، در جهت صلح و آزادی و اشتراک مساعی در درون مرزهای ملی و فرای آن ها گام بردارد.**

پیام مهم معاون دبیرکل یونسکو به همایش بین‌المللی اسپرانتو که در مراسم افتتاحیه‌ی این همایش قرائت گردید: امروز من به نیابت از دبیرکل یونسکو، به شما شرکت‌کنندگان هشتاد و هشتمین همایش جهانی اسپرانتو، درود می‌فرستم. همان‌طور که می‌دانید، یونسکو اهمیت فراوانی برای هم کاری با سازمان‌های غیردولتی - چه بین‌المللی و چه ملی- قایل است، چراکه هدف ما نیز برقراری اتحاد و تفاهم است. به این خاطر، ما ارزش زیادی برای روابط سال دارمان با سازمان جهانی اسپرانتو قایل هستیم. سازمان جهانی اسپرانتو



همیشه در جهت برقراری پیوند مابین مردمان گوناگون جهان، به فعالیت پرداخته است و به این ترتیب به ایجاد و حفظ تفاهم و صلح در سطح بین‌المللی یاری نموده‌است. یونسکو زبان ها را به‌مثابه کانال‌هایی ارتباطی برای گفتگو، و در نتیجه برای دستیابی به تفاهم، تلقی می‌نماید. در جهان امروز، روابط متقابل صلح‌آمیز، امری ضروری است و در این راستا، زبان و فرهنگ، عناصری کلیدی برای گفتگوی بین ملت ها است.

همایش‌های سال‌های آینده از اهمیت بسیاری برخوردار است. همایش سال ۲۰۰۴ در قاره‌ی آسیا و در کشور چین، و همایش سال ۲۰۰۵ در کشور لیتوانی برگزار خواهد شد. در هر دوی این کشورها، زبان اسپرانتو از حمایت دولتی برخوردار است. دولت لیتوانی جهت اقدامات اولیه‌ی برگزاری نودمین همایش جهانی اسپرانتو در این کشور، اخیراً مبلغ ۱۴۵۰۰ یورو در اختیار سازمان اسپرانتوی لیتوانی قرار داده است.

هر زبانی، در واقع، هم بیان‌گر فرهنگ یک جامعه و هم ابزاری برای حفظ آن فرهنگ برای نسل‌های آتی است. هر یک از زبان‌های جهان، ارائه‌کننده‌ی روشی یگانه برای درک واقعیت است. در حال حاضر، این خطر وجود دارد که چنان‌چه ما کمر همت برای حفظ این زبان‌ها نبندیم، بسیاری از آن‌ها، که حافظ تنوع‌اند، در سال‌های آینده از بین خواهند رفت. نهضت انتشار زبان اسپرانتو، از آنجا که منادی گونه‌ای خاص از روش‌های ارتباطی است، در جهت ایجاد پل‌هایی ارتباطی برای تفاهم یافتن مردمان و فرهنگ‌های گوناگون، کمک شایانی می‌نماید. به این ترتیب، **اسپرانتو نشان می‌دهد که وحدت در عین تنوع، امکان‌پذیر است و در واقع امری ضروری می‌باشد. این ابتکار و نوآوری را (در عرصه‌ی ارتباطات و زبان ها) به سازمان جهانی اسپرانتو تبریک گفته و آرزوی موفقیت کامل برای این همایش را دارم.**

جان دانی‌یل (John Daniel) پاریس، ۲۰۰۳/۷/۲۳

چه هستیم و چه هدفی داریم؟(۵)

حقوق بشر در رابطه با زبان‌ها

ئووِ یوآخیم موریتز - معاون کمیته بین‌المللی آزادی‌های قومی (آلمان)
ترجمه: محمدرضا ترابی

۵. حقوق زبان‌ها: توزیع نابرابر قدرت در میان زبان‌ها، برای بخش عمده‌ای از ساکنان کره‌ی زمین، به‌معنیِ ناامنیِ مستمر زبان ایشان و تحت سلطه قرار گرفتن مستقیم آن توسط زبان یا زبان های دیگر است. درجامعه‌ی اسپرانتو-زبان، زمانی که دو انسان با یک‌دیگر روبرو می‌شوند، چه زبان مادری‌هر یک از ایشان "کوچک" یا "بزرگ" باشد و یا رسمی یا غیر رسمی باشد، هر دوی ایشان در محیطِ زبانی قرار می‌گیرند که کاملاً بی‌طرف است و این نیست مگر به برکتِ تفاهم جویی متقابل ایشان و قبول این مطلب توسط هر دو طرف مکالمه، که هیچ‌یک از ایشان نمی‌خواهد زبان مادری یا ملیِ خود را به دیگری تحمیل نماید. وجود چنین تعادلی میان حقوق و مسئولیت‌های هر زبان، زمینه را برای ارائه و ارزیابیِ راه‌حل‌های دیگری جهت درمان نابرابری‌ها و درگیری‌های موجود در بین زبان‌ها فراهم می‌آورد. *ما اعلام می‌کنیم که تفاوت‌های گسترده‌ی قدرت در بین زبان‌ها، آنچه را که در بسیاری از اسناد بین‌المللی برای برخورد یکسان و بدون تبعیض زبانی تضمین شده است، بی اعتبار می‌سازد. ما جنبشی برای احقاقِ حقوق زبان‌ها هستیم.*

بدیهی است که در این بخش از بیانیه نه درباره ی حقوق متعلق به زبان‌ها، بلکه درباره‌ی این حق انسان‌ها که می‌بایست به طور کامل از زبان(های) خود(شان) در همه‌ی زمینه‌های گوناگون زندگانی و در تمامیِ سطوح استفاده کنند، بحث می‌شود. البته ما باید از این امر نیز آگاه باشیم که برخوردار بودن از یک حق، به‌هیچ وجه به معنیِ الزام در استفاده کردنِ از آن نیست. بنابراین، داشتن چنین حقی شما را اصلاً مجبور نمی‌کند که، به‌خاطر هر انگیزه‌ای که باشد، حتماً به زبان مادری‌تان و یا اسپرانتو، حرف بزنید یا بنویسید. شما آزاد هستید که به هر زبانی که به آن تسلط کامل دارید، یعنی هر یک از ۵۰۰۰ زبان قومی موجود در جهان، صحبت کنید.

به هر حال، حق استفاده کردن از زبان مادری، مهم‌ترین مسئله است، زبانی که اکثر مردم آن را با تسلط کامل‌تری نسبت به دیگر زبان‌ها، به‌کار می‌برند. بهتر است که به موقعیت‌هایی کاملاً مشخص و معلوم بپردازیم:

- وقتی‌که کودکان ما وارد مهد کودک می‌شوند یا به کلاس اول می‌روند، آیا در محیط زبان خانوادگی خود «شناور» می‌گردند یا آن‌ها را به درون دریای زبانی ناشناس پرتاب خواهند کرد؟
- ۱۰یا ۱۵ سال بعد، تحصیلات تخصصی یا دانشگاهی به چه زبانی انجام خواهد شد؟
- برای خواندن کتاب‌های تخصصی، آیا لازم است زبان رسمیِ کشور مربوطه یاد گرفته شود، یا زبان انگلیسی؟
- آیا منشیِ شهردار شما، قاضی و یا دیگر صاحب‌منصبانِ محلی شما، زبان شما را بلد هستند؟ یا این‌که این شمایید که می‌بایست، به‌سادگی، خود را با آن‌ها سازگار نموده و زبان ایشان را بیاموزید؟ تنها به‌خاطر اصل «دموکراتیک» تبعیت کردنِ از اکثریت؟
- و ...

برای اکثریت اسپرانتودان‌ها مسائلِ فوق، مشکل ساز به‌نظر نمی‌رسند، چه به‌خاطر این‌که زبان مادری آن‌ها زبان رسمی (یا یکی از زبان‌های رسمیِ) کشورشان است، وچه به‌خاطر این‌که ایشان آن‌قدر «خوب» تربیت شده‌اند

که بیشتر آنها درباره‌ی مشکلات ناشی از دوزبانگیِ اجباری، اصولاً آگاهی ندارند.

حال، در سطحی دیگر به طرح سوال می‌پردازیم:

■ آیا شما یا هم‌میهنان متخصص‌تان، در کنگره های بین‌المللی، به‌عنوان مثال در زمینه‌ی تاریخ موسیقی یا جانورشناسی، به‌زبان مادری‌تان حرف می‌زنید؟

■ وزیر امور خارجه‌ی شما در مذاکرات خود با همتایانش در سازمان ملل متحد چه زبانی را به‌کار می‌برد؟

■ چنان‌چه مؤسسهٔ بازرگانی شما زبان مادری تان را بکارگیرد - و زبان مادریِ شما، زبان اسپانیایی، فرانسه یا انگلیسی نباشد – آیا در بازارهای جهانی ، شانسی خواهد داشت؟

■ و . . .



طرح از Francisco L.Veuthey

...افراد ساده‌نگر احتمالاً خواهند گفت که بنابر این، چنین اقلیت‌های «دو زبانه» نمی‌بایست حقوق زبانی بیشتری را برای خود طلب نمایند، چرا که زبان قومی ایشان اصولاً به روز نیست و به‌عنوان مثال، فاقد واژگان لازم برای سخنرانی در باره‌ی شیمی هسته‌ای و دیگر مسائل پیچیده ی علمی است...

احتمالاً در حال حاضر، همه‌ی اسپرانتودان‌ها در برابر نحوه‌ی کاربردِ ناعادلانه زبان در عرصه‌ی بین المللی معترض‌اند و درخواست همیشگیِ خود را درباره ی به‌کارگیری زبان بین‌المللیِ اسپرانتو تکرار می‌نمایند. خوب به این کار ایشان هیچ ایرادی وارد نیست. اما آیا تا به‌حال از خودتان پرسیده‌اید که وقتی ما پرچم «**جنبشی برای حقوق زبان‌ها**» را به اهتزاز در می‌آوریم، برای عموم مردم به‌اندازه‌ی کافی ، قابل اعتماد و قابل باور هستیم؟

جنبش عمومیِ زبان اسپرانتو، هنوز درباره‌ی بعد دوم مشکل جهانی زبان آگاه نیست. اگر کاربران زبان جهانی اسپرانتو برای حق به‌کارگیری زبان خاص خودشان شاکی هستند، هرگز نباید چشمان خود را روی دیگر تبعیضات عینی‌ای که هم‌اکنون درمورد زبان در بسیاری از کشورها وجود دارد، ببندند.

افرادی هستند که مجبور به فراگیری دو زبان‌اند تا بتوانند از پس موارد روزمره در زندگانی خویش برآیند. ایشان می‌بایست زبان خاص(مادری) خود را در یک سری از روابط (معمولاً در خانواده، بین دوستان، در محله یا دهکده‌ی خویش، و احتمالاً در شغل و کمی هم در فعالیت‌های فرهنگی) خود استفاده کنند و زبانی دیگر را(رسمی/ملی) برای هدف‌های رسمی(مدرسه، اداره، «سیاست بزرگ») و ارتباط با اشخاص خارجی به‌کاربرند.

من اعلام می‌کنم که مشکلات مربوط به زبان، همراه با همه‌ی پیامدهای منفیِ منبعث از آن، به‌عنوان مثال برای یک فردِ بریتانی، سوراب، ساموئی یا فریس بسیار وخیم‌تر است تا برای یک نفر اهل هلند، سوامی، آلمان یا فرانسه.

سخن‌گویان زبان‌هایی که در کشورشان جزو اقلیتِ زبانی محسوب می‌شوند، به‌طوری مضاعف از آزار و اذیت‌های هم‌وطنان‌شان که به زبان اکثریت تکلم می‌کنند، رنج می‌برند. به‌تبعِ دلایل عملی و حقوقی، معمولاً، اقلیت‌های زبانی، زبان رسمی دولت متبوع خود را می‌آموزند و در نتیجه آن‌را بلد هستند. علاوه برآن، ایشان کماکان زبان مادری خود را نیز دارند- که در بیشتر موارد زبان والدین و قوم ایشان است. در موارد بسیار زیادی، به‌خاطر موقعیت‌های تاریخیِ خاص و عواملی دیگر، این‌گونه زبان‌ها به‌روز شده و توسعه یافته نیست. در نتیجه برای استفاده و کاربرد در تمامیِ زمینه‌ها آماده نمی‌باشد. بنابراین این‌گونه اقلیت‌ها، خواه ناخواه دوزبانه‌ی واقعی نیستند بلکه افرادی هستند که به

فراگیری دو زبان مجبورند تا بتوانند از پس موارد روزمره در زندگانی خویش برآیند. ایشان می بایست زبان خاص(مادری) خود را در یک سری از روابط (معمولاً در خانواده، بین دوستان، در محله یا دهکده ی خویش، و احتمالاً در شغل و گاهی هم در فعالیت‌های فرهنگی) خود استفاده کنند و زبانی دیگر را(رسمی/ملی) برای هدف‌های رسمی(مدرسه، اداره، «سیاست بزرگ») و ارتباط با اشخاص خارجی به‌کاربرند.

اگر کاربران زبان جهانی اسپرانتو برای حق به‌کارگیری زبان خاص خودشان شاکی هستند، هرگز نمی‌بایست چشمان خود را بر روی دیگر تبعیضات عینی‌ای که هم‌اکنون درمورد زبان در درون بسیاری از کشورها وجود دارد، ببندند.

افراد ساده‌نگر احتمالاً خواهند گفت که بنابر این، چنین اقلیت‌های «دو زبانه» نمی‌بایست حقوق زبانی بیشتری را برای خود طلب نمایند، چرا که زبان قومی ایشان اصولاً به روز نیست و به‌عنوان مثال، فاقد واژگان لازم برای سخنرانی در باره‌ی شیمی هسته ای و دیگر مسائل پیچیده‌ی علمی است. زهی تصور باطل! آیا زبان فرانسوی، ایتالیایی، انگلیسی یا . . . می‌توانست این‌گونه اصطلاحات را در اختیار داشته باشد اگر هنوز هم زبان فرهنگ‌مندان، زبان لاتین می‌بود؟ از آن‌جا که برای حفاظت از انحصاری بودن زبان لاتین، هنوز نه پلیس و ارتشی وجود داشت و نه قوانینی «منطقی»، اقوام مربوطه (انگلیسی‌ها، فرانسوی‌ها، ...) به‌یاریِ ساختار نسبتاً پیشرفته‌ی دولت خود، توانستند از نظر زبانی، پس از طی چندین قرن، رهایی یافته و به استقلال برسند. اما، و متأسفانه، هم‌زمان با آن، هر یک از این اقوام در داخل کشور خود، سدهای مقابله با حقوق زبان‌های اقلیت موجود در کشور خود را، بلندتر و بلندتر ساختند.

حال ببینیم وقتی‌که از حقوق زبانی دَم می‌زنیم، در اصل درخواست ما چیست؟

تنها تساویِ حقوق بینِ تمامیِ جوامع زبانی کافی نیست هرچند که بدون شک این امر، یک پیش شرط لازم است. تعداد بسیار زیادی از این زبان‌ها - که در بین آن‌ها حتی زبان‌های دولتی(کشوری) نیز وجود دارد، مانند لوکزامبورگی و ایرلندی - نیازمند پشتیبانی معنوی هستند تا بتوانند در همه جا، و به‌ویژه در مؤسسه‌های اروپایی، از حقوق خود استفاده نموده و در مورد استفاده کردن از آن‌ها هیچ تردیدی وجود نداشته باشد. علاوه براین، این‌گونه جوامع زبانی نیازمند حمایت اقتصادی برای امروزینه کردن زبان‌های خود هستند و در این بین به‌ویژه آماده سازی واژه‌نامه‌های عمومی و تخصصی و کتاب‌های آموزشی برای آن‌ها بسیار ضروری است.

سخن‌گویان زبان‌هایی که در کشورشان جزو اقلیتِ زبانی محسوب می‌شوند، به‌طوری مضاعف از آزار و اذیت‌های هم‌وطنان‌شان که به زبان اکثریت تکلم می‌کنند، رنج می‌برند.

فقط هنگامی‌که همه‌ی جوامع زبانی از نظر حقوقی و در واقعیت، مستقل و رها از وابستگی ها شده باشند و به‌راستی «بالغ» گردیده باشند، از درایت کافی برخوردار خواهند بود تا بتوانند برخی از حقوق خود را احتمالا به سازمان‌های بلندپایه، (مانند اتحادیه‌ی اروپا ، سازمان ملل متحد و همانند آن‌ها) اعطا نمایند. تنها درآن‌زمان است که دموکراسیِ زبانی - و در پی آن، احتمالاً دموکراسیِ فرهنگی - قادر به حکم‌روایی خواهد شد، آن‌هم به شرط این که زبانِ مشترک و پوشش‌دهنده‌ی ارتباط بین همه‌ی آن‌ها و در واقع، پل ارتباطی بین همه‌ی جوامع، زبانی واقعاً بین المللی و بی‌طرف باشد.

مسلما این ابزار ارتباطی بین‌المللی می‌بایستی کارا و آماده برای جواب‌گویی به همه‌ی نیازمندی های بین‌انسانی باشد زیرا بدون وجود چنین آمادگی‌ای، حتی عظیم‌ترین حقوق زبانی نیز، ارزشی نخواهد داشت ★



نمایشگاه و فروشگاه کتاب در کنگره‌ی جهانی اسپرانتو در پراگ- ۱۹۹۷/۱۳۷۵

کاوشی در

تاریخ اسپرانتوی ایران (۵)

علیرضا دولتشاهی alredo@sabzandishan.com

جنبش اسپرانتو، پیدایی و ماندگاری آن در این خاک، مدیون تلاش مردان و زنانی است که گاه حتی نامی از آنان در یادها نیز نمانده است. پیش از این با چهره‌هایی از این دست آشنا شدیم و چه بسیار چهره‌هایی که هنوز در پس پرده‌ی گم‌نامی نشسته‌اند و خواهند نشست، زیرا جز نامی از آنان نمی‌دانیم. در میان نخستین اسپرانتودانان ایرانی، بودند روشنفکرانی که به کار هنر و ادبیات و نیز گاه به تجارت می‌پرداختند. اما اسپرانتودانانی نیز بودند که به کار سیاست می‌پرداختند. در این میان می توان به میرزا ابراهیم خان شعبانی اشاره کرد.

وی در سال ۱۲۹٦ ق[۱۸۸۰م] در حاجی طرخان متولد شد. تحصیلات خود را در آن شهر و در شهر مسکو، در مدرسه رآل دولتی به انجام رساند. در سال ۱۳۱۸ ق با سمت مترجمی کنسولگری حاجی طرخان به خدمت وزارت امور خارجه ایران در آمد. وی با زبان‌های ترکی، تاتاری، روسی و اندکی فرانسوی و ارمنی و البته اسپرانتو نیز آشنایی داشت.

حاجی طرخان که در زبان فارسی به آن هشترخان نیز گفته می‌شود شهری بندری، در جنوب شرقی بخش اروپایی روسیه و از بنادر مهم دریای خزر. این شهر در کنار مصب رود ولگا قرار دارد و تا سال ۱۵۵۷ میلادی که به تصرف ایوان چهارم، تزار روسیه، در آمد جزء قلمروی خان‌های تاتار بود.

آگاهی ما از زندگی و سرگذشت میرزا ابراهیم خان شعبانی در حد چند سطری است که در کتاب *"رجال وزارت امورخارجه در عهد ناصری و مظفری"*(به کوشش ایرج افشار، تهران: اساطیر ۱۳٦۵) آمده:

ماموریت کراسنودسک ۱۳۲۱، مترجمی قنسولگری عشق آباد ۱۳۲۵، ماموریت فوق‌العاده به قوچان، رییس قنسولگری ولاد قفقاز ٥ شوال ۱۳۲۸، عضویت محاکمات ۲۷ ذی الحجه ۱۳۳۰، عضویت محاکمات و مترجمی روسی برای مباشرت وصول و ابطال مطالبات بانک استقراضی ۹ ربیع الاول ۱۳۳۱، وکالت مرافعه در عدلیه و محاکمات وزارت خارجه ۱۳۳۱.

اما وی کجا و کی اسپرانتو را آموخت؟ آیا وی نیز اسپرانتو را در ارتباط با بهمن شیدانی آموخت؟ این فرض چندان درست به نظر نمی‌آید، زیرا نخستین باهماد اسپرانتو در تهران - آن گونه که می‌دانیم - در سال ۱۳٤٤ ق (۱۹۱٦م) برگزار شد. اما اطلاعات موجود در کتاب ***"رجال وزارت خارجه..."*** زندگی میرزا ابراهیم خان را تا سال ۱۳۳۱ق باز می‌گوید. می‌دانیم این کتاب توسط میرزا هاشم خان رئیس دایره پرسنل وزارت خارجه تهیه شده است که در ضمن مدرس "جغرافیای عالم" در مدرسه سیاسی تهران نیز بوده است (سالنامه وزارت خارجه، ۲۱ ذیحجه ۱۳۳۲، ص ۷) پس می‌توان گفت این اطلاعات بر آمده از پرونده اداری میرزا ابراهیم خان شعبانی است.

با این آگاهی در می‌یابیم که میرزا ابراهیم خان شعبانی، اسپرانتودانی است که پیش از اعلام موجودیت PEA اسپرانتو را آموخته. از طرف دیگر می‌دانیم بهمن شیدانی ریاست(انجمن اسپرانتوی ایران) PEA را بر عهده داشت. از آنجایی که نام میرزا ابراهیم خان در هیچ یک از منابع مربوط به شیدانی‌ها نیامده، پس می‌توان نتیجه گرفت که وی ارتباطی با گروه PEA نداشته است. اما هنوز پرسش اصلی ما این است که وی در کجا، کی و چگونه اسپرانتو را آموخته است؟!

آیا میرزا ابراهیم شعبانی در سال‌های اقامت در حوزه قفقاز اسپرانتو را آموخت؟ زیرا قفقاز نیز یکی از حوزه‌هایی‌ست که اندیشه تجدد از آن‌جا راهی به سوی ایران- از طریق آذربایجان و ارامنه ایران- گشود. قفقاز یکی از تبعیدگاه‌های روشنفکران روس بوده است. پس می‌توان گفت که آن حوزه به مثابه چهارراه یا تلاقی‌گاه اندیشه‌های شرق و غرب بوده. جایی که دو جهان اسلام و مسیحیت (ارتودکس و کاتولیک) با یکدیگر روبرو شده‌اند. از سوی دیگر، از یاد نبرده‌ایم که *واغیناک سرکیسیان* نیز از طریق قفقاز اسپرانتو را آموخت.

از دیگر سو می‌دانیم که اولین نماینده ی UEA در ایران به سال ۱۹۱۲ میلادی به ثبت رسیده است. او *آراداش هورهانیسیانس* (کارمند بانک شاهی) و ساکن تبریز بوده. (اسپرانتو در ایران به روایت کتاب سال انجمن جهانی اسپرانتو، محمدرضا ترابی- آماده انتشار). پیشتر نیز به نقش ارامنه در پیدایی و پویایی جنبش زبان جهانی اسپرانتو در ایران اشاره کرده بودیم. (رک، پیام سبز اندیشان ش ۳ ص ۳) این آگاهی که نخستین نماینده ی UEA در ایران یک ایرانی ارمنی بوده است خود بیان‌گر ثقل حضور آنان در جنبش اسپرانتوی ایران است.

اگر میرزا ابراهیم خان شعبانی پیش از پیوستن به وزارت امور خارجه ایران اسپرانتو را آموخته باشد یعنی سال ۱۳۱۸ق پس می توان افق آشنایی ایرانیان با زبان جهانی اسپرانتو را پس‌تر برد. اما به راستی این افق را تا چه زمانی می‌توان پس تر برد؟ قدیمی‌ترین نشانه‌ی حضور اسپرانتو در ایران کدام است؟

در *دایرةالمعارف اسپرانتو*(بوداپست ۱۹۸۶. چ۲) افق پیدایی اسپرانتو در ایران ۱۰۳ سال پیش یعنی سال ۱۹۰۰ میلادی آمده است. بر اساس آگاهی مندرج در مداخل گوناگون آن دایرهٔ المعارف، نخستین اسپرانتودان در ایران یک شهروند روسیه است به نام M. Abegus وی کارمند بانک روسی (همان بانک استقراضی) بوده است. وی در آغاز در شهر باکو و سپس در شهر تهران در خدمت بانک بوده. وی اهل ادب و هنر نیز بوده است. داستانی از وی به نام ***Kraljeviĉ Mark*** در مسابقه‌ی ادبی اسپرانتو به سال ۱۸۹۸ برنده شده است (رک به **Enciklopedio de Esperanto** p.13)می‌دانیم که وی این داستان را در سال ۱۸۹۷، در ۱۵ صفحه منتشر کرده و ترجمه روسی آن در سال ۱۹۱۵ نیز نشر یافته است. گروهی این اثر را اولین داستان اصیل اسپرانتو می‌دانند. اگر چنین باشد باید وی را پدر



طرح از روزنامه همشهری ۱۳۸۲/۶/۳ مربوط به مصاحبه‌ی مفصل خبرگزاری میراث با دو تن از اسپرانتودانان تحت عنوان: **" ۱۰۳ سال اسپرانتو در ایران"**

داستان اسپرانتو بدانیم. اما منابع موجود یا دست کم منابع در دسترس نگارنده، از فعالیت این اسپرانتودان روسی - در جهت همگانی کردن یا آغاز جنبش زبان جهانی اسپرانتو در ایران هیچ نشانی ندارد. آیا به راستی وی در این راستا گامی برداشته است؟ آیا وی اقدام به برگزاری کلاس‌هایی نموده؟ در این صورت مقاله یوسف اعتصامی در مجله بهار (۱۲ جمادی الاخر ۱۳۲۸ ق) دیگر نخستین آشنایی ایرانیان با زبان جهانی اسپرانتو نخواهد بود، و افق این آشنایی، یک دهه پس‌تر خواهد رفت. آیا نمی‌توان پرسید که یوسف اعتصامی - شاید- نخست بار نام اسپرانتو را نه از طریق نشریات خارجی، که در همین تهران شنیده باشد؟ و با این زبان آشنا شده باشد؟ آیا خود وی نیز اسپرانتو را می‌دانسته است؟

نبود مدرکی دال بر پاسخ مثبت به پرسش‌های بالا، دلیل پاسخ منفی نمی شود. شاید روزی دیگر- حتی نه چندان دور- در لابلای مطبوعات آن دوره یا در هزار توی بی پایان اسناد در مراکز اسنادی و آرشیوها و بایگانی‌های موجود، چه در ایران و چه در هر جای دیگر، مدرکی در جهت تایید احتمالات طرح شده در بالا یافت شود. کسی چه می‌داند؟! ★



اسپرانتو در کامپیوتر و اینترنتِ

احمدرضا ممدوحی mamduhi@sabzandishan.com

مقدمه

همان‌گونه که می‌دانیم، تا به‌حال کوشش‌های فراوانی برای تغییر الفبای اسپرانتو، به‌خصوص با هدف حذف نمودن حروف کلاهک‌دار آن، انجام شده است. دلایل عمده برای چنین کوشش‌هایی، در سالهای آغازین اسپرانتو، ایجاد سهولت در امر چاپ کتب و مجلات، و در دهه‌های اخیر، آسان‌سازیِ استفاده از اسپرانتو در کامپیوتر و اینترنت بوده است.

خوشبختانه، همان‌طور که در نوشتار زیر(۱)، تاریخچه‌ی تحولات آن گفته می‌شود، در حال حاضر ـ و در واقع از چندین سال پیش به این سو ـ برای استفاده از اسپرانتو در IT یا فن‌آوریِ اطلاعات (۲) ، چه در کامپیوترهای شخصی و منفرد و چه در شبکه‌ی جهانیِ اینترنت، هیچ‌گونه اشکالی وجود ندارد. مهم‌ترین شرکت‌های نرم‌افزاری و سخت‌افزاریِ جهان، مانند مایکرسافت(۳) و مک‌اینتاش (۴) ، الفبای اسپرانتو را نیز، در محصولات خود در نظر گرفته‌اند، مثل واژه‌پرداز مایکرُسافت وُرد (۵) یا مرورگر اینترنت مایکرُوسافت اینترنت اکسپلُرر (۶). همچنین، جستجوگر (۷) های مهم اینترنت، مانند گوگل (۸) ، دارای روایت (۹) اسپرانتو نیز می‌باشد.

به این ترتیب، الفبای اسپرانتو برای همیشه، به برکت پیشرفت‌های فن‌آوری اطلاعات، دقیقاً به همان‌صورتی که مبدع آن، دکتر زامنهوف، در آغاز طراحی نموده بود باقی خواهد ماند.

۱- منابع اسپرانتو در اینترنت

در واقع، شبکه‌ی جهانیِ اینترنت، از نظرِ منابع اسپرانتو بسیار غنی است، چراکه هم‌اکنون برای فراگیریِ آن از طریق زبان‌های مختلف و استفاده از منابع گوناگون و چندرسانه‌ایِ (۱۰) آن (حاویِ صدا، موسیقی، تصویر و تصویر متحرک) سایت های بی‌شماری در سراسر جهان وجود دارد. شاید *کتاب‌خانه‌ی مجازیِ اسپرانتو (۱۱)* ، یکی از غنی‌ترین سایت‌ها برای دست‌یابی به انواع و اقسام محصولات فرهنگیِ چندرسانه‌ایِ اسپرانتو باشد. برای نشان دادن وسعت صفحات اسپرانتو در شبکه‌ی جهانیِ اینترنت، در اینجا تنها بخشی از فهرست کلیِ این کتابخانه‌ی مجازی نقل می‌شود؛ همراه با این توضیح که در هر بخش، گاهی تا هزاران زیربخش و به طبع آن، هزارها مطلب و منبع وجود دارد:

۱- معرفیِ اسپرانتو به زبان‌های گوناگون جهان
۲- فراگیریِ اسپرانتو
۳- آدرس و مشخصات مراکز گوناگون اسپرانتو در جهان
۴- فهرست الفباییِ صفحات اسپرانتو در شبکه‌ی جهانیِ اینترنت
۵- تصاویر مربوط به اسپرانتو
۶- صفحات مجلات اسپرانتو در شبکه‌ی جهانیِ اینترنت
۷- زبان‌شناسیِ تطبیقی و اسپرانتوشناسی
۸- اسناد تاریخیِ اسپرانتو
۹- ادبیات اسپرانتو در شبکه‌ی جهانیِ اینترنت
۱۰- واژه‌نامه‌ها و دایرةالمعارف‌های اسپرانتو
۱۱- کتاب‌خانه‌ها و کتاب‌شناسی‌های اسپرانتو
۱۲- موسیقیِ اسپرانتو (که از طریق اینترنت نیز می‌توان به بسیاری از آن‌ها گوش سپرد)
۱۳- ایستگاه‌های رادیوییِ اسپرانتو (که از طریق اینترنت نیز می‌توان به بسیاری از آن‌ها گوش سپرد)
۱۴- کنگره‌ها و همایش‌های ملی، منطقه‌ای و بین‌المللیِ اسپرانتو
۱۵- فرهنگ لغات مربوط به کامپیوتر به زبان اسپرانتو
۱۶- استفاده از الفبای اسپرانتو در کامپیوتر و اینترنت (برای تهیه‌ی اکثر مطالب این نوشتار نیز از همین بخش بهره‌گرفته شده است).
...

به‌عنوان مثال، در یکی از زیربخش‌های مربوط به بخش فوق‌الذکر *ادبیات اسپرانتو در شبکه‌ی جهانیِ اینترنت*، یک سایت تحت نام *کتابخانه‌ی الکترونیکیِ اسپرانتو* آمده است که از آن می‌توان متن کامل بسیاری از کتاب‌های نگاشته شده یا ترجمه شده به زبان اسپرانتو را به‌صورت رایگان پیاده‌سازی (۱۲) کرد و مورد استفاده قرار داد. این سایت که هنگام نوشتن این سطور (اواخر بهمن‌ماه سال ۱۳۸۱)، دربردارنده‌ی کتاب‌هایی مجموعاً حاویِ ۳۶،۳۱۲ صفحه است ـ که همواره تعداد آن نیز، در حال افزایش می‌باشد ـ از جمله، شامل طبقه‌بندی‌های زیر است، که برای اختصار در هر طبقه، تنها به ذکر نام چند کتاب همراه با نام مؤلف، تعداد صفحات و اندازه‌ی پرونده‌ی (۱۳) آن، بسنده می‌شود:

۱- کودکان و نوجوانان: چهارجلد از *افسانه‌های* هانس کریستین اندرسن، مجموعاً حاویِ ۹۶۰ صفحه، ۶/۲ مگابایت؛ سه جلد از *آلیس در سرزمین عجایب*، اثر لوئیس کرُل مجموعاً حاویِ ۵۲۶ صفحه، ۶/۵ مگابایت؛ *شازده کوچولو*، اثر سنت دو اگزوپری، ۸۴ صفحه، مصور، ۲/۱ مگابایت، ...

۲- ادبیات (نثر): *جین ایر*، اثر شارلوت برونته، دو جلد، مجموعاً ۶۸۰ صفحه، ۳/۷ مگابایت؛ *پدران و پسران*، اثر ایوان تورگینف، ۲۵۷ صفحه، ۱/۷ مگابایت؛ *نبرد زندگی*، اثر چارلز دیکنز، ۱۰۶ صفحه، ۳۹۶ کیلوبایت؛ کتاب *لطیفه‌ها*، اثر پُل دِ لِنگیل، ۱۹۱ صفحه، مصور، ۱/۲ مگابایت، ...

۳- ادبیات (نظم اصیل اسپرانتو): *پیش‌درآمد*، اثر اوژن میخالسکی، ۸۵ صفحه، ۱۹۶ کیلوبایت؛ *ورای منشور من*، اثر فرنس سیلاجی، ۸۳ صفحه، ۸۵۶ کیلوبایت؛ *بوتیک شگفت‌انگیز*، اثر ریموند شوارتز، ۱۳۰ صفحه، ۱/۶ مگابایت، ...

۴- ادبیات (نمایشنامه): *ژولیوس سزار*، اثر شکسپیر، ۱۲۸ صفحه، ۴۴۰ کیلوبایت؛ *جورج داندین*، اثر مولیر، ۷۵ صفحه، ۲۲۸ کیلوبایت؛ *روبوت‌های جهانیِ روسوم*، اثر کارل چاپک، ۱۶۳ صفحه، ۳۸۴

کیلوبایت، ...
۵- علوم: *جمهوری*، اثر افلاطون، ۳۰۹ صفحه، ۹۰۹ کیلوبایت؛ *کراتیلو*، اثر افلاطون، ۶۰ صفحه، ۳۳۴ کیلوبایت؛ *اُپتیک (مبحث نور)*، اثر ژانوس سِرکوزی، ۱۲۲ صفحه، ۱/۳ مگابایت؛ *جانورشناسیِ پایه*، اثر کارل ستوپ-بویتز، ۵۳ صفحه، ۴۸۴ کیلوبایت؛ *هنرِ انضباطِ شخصی*، اثر شارل بودوئین، ۴۹ صفحه، ۱۲۴ کیلوبایت، ...
۶- آثار خالق اسپرانتو یا کتاب‌های در باره‌ی او: *پاسخ هایی در باره‌ی زبان*، اثر ل. ل. زامنهوف، ۱۰۸ صفحه، ۱/۲ مگابایت؛ *سخنرانی‌ها*، اثر ل. ل. زامنهوف، ۹۵ صفحه، ۷۳۲ کیلوبایت؛ *ضرب‌المثل‌های اسپرانتو*، اثر ل. ل. زامنهوف، ۱۳۵ صفحه، ۲۶۴ کیلوبایت؛ *زندگیِ زامنهوف*، اثر ادموند پریوا، ۱۱۴ صفحه، مصور، ۱۲/۷ مگابایت، ...

۲- اینترنت

به احتمال قوی، در حال حاضر، هرکسی در باره‌ی اینترنت چیزهایی شنیده است؛ شبکه‌ی الکترونیکیِ بسیار وسیعی که میلیون‌ها کامپیوتر را در سراسر جهان به‌یک‌دیگر مرتبط ساخته است. هرفردی، چنان‌چه به یک کامپیوتر دسترسی داشته باشد و از خدمات یک *عرضه‌کننده‌ی خدمات اینترنت (۱۴)* بهره‌مند گردد، می‌تواند به این شبکه‌ی عظیم متصل شود. به این ترتیب می‌توان از هر کامپیوتری، چه از خانه و چه از محل کار، برای ارتباط برقرارساختن با هرنقطه از دنیا استفاده کرد.

اینترنت دست‌کم دارای پنج بخش مختلف اصلی است که دو بخش آن، از بقیه مشهورتر می‌باشد: *پست الکترونیکی (۱۵)* و *شبکه‌ی جهانی (۱۶)*. سه بخش دیگر، عبارت است از: *گروه‌های خبری (۱۷)* ، *اتاق‌های گَپ زدن (۱۸)* و *تابلوهای اعلانات (۱۹)*. بخش ششمی نیز وجود دارد که اندکی فنی تر است: ارسال اطلاعات از یک کامپیوتر به کامپیوتری دیگر به‌یاریِ *قرارداد انتقال پرونده(۲۰)*.

اینترنت باعث انقلابی در توسعه‌ی فرهنگ بشریت می گردد؛ انقلابی سترگ در زمینه‌ی ارتباطات که با پیدایش خط و اختراع صنعت چاپ قابل مقایسه است. اینترنت آغازگر دورانی نو در ارتباطات بشری است.

هم اکنون، بسیاری از انسان‌ها از پست الکترونیکی برای بیشتر مکاتبات خود بهره می‌گیرند. نامه‌های الکترونیکی نه به پاکت احتیاج دارد و نه به تمبر و در مدت بسیار کوتاهی (معمولاً پس از چند ثانیه و حداکثر بعد از چند ساعت) به دست دریافت کننده می‌رسد. در حال حاضر، بسیاری از مردم هم برای مکاتبات خصوصی و هم برای مکاتبات اداری‌شان از پست الکترونیک بهره می‌جویند. دیگر به‌جای کاغذ و قلم، تنها از کامپیوتر استفاده می‌شود؛ و این تغییری اساسی نسبت به ... فقط ده‌سال پیش است.

مشهورترین بخش اینترنت، *شبکه‌ی جهانیِ* آن است. این بخش قادر است هر کاربری را در ارتباط مستقیم با تمامیِ اطلاعاتی که در کل کامپیوترهای جهان نگاه‌داری می‌شود، قرار دهد. به‌وسیله‌ی این شبکه‌ی درهم‌تنیده‌ی جهانی، می‌توان اقدام به تهیه‌ی بلیت نمود، اتاق در هتل‌ها رزرو کرد، کتاب خرید، روزنامه مطالعه کرد، مطالب یا حرفه‌های گوناگونی را فرا گرفت، در حراج‌ها شرکت کرد، با افراد دیگر در سراسر دنیا به صورت زنده ارتباط صوتی و تصویری داشت، به اطلاعات پزشکی دست پیدا کرد و صدها و صدها کار دیگر از این قبیل که انجام آن از طریق اینترنت به‌مراتب سریع‌تر و ارزان‌تر از روش‌های دیگر است.

۳- تعدد زبان‌ها

تعدد زبان‌ها، همان‌گونه که برای واژه‌پردازی توسط کامپیوترها در سراسر جهان باعث مشکلات فراوانی شده بود برای به‌کارگیریِ شبکه‌ی جهانی نیز، مشکل‌زا بوده است. در ابتدا سعی بر نادیده انگاشتن این‌گونه مشکلات بود. سپس در صدد ارائه ی راه‌حل‌هایی، معمولاً موقتی، برآمدند. و در حال حاضر، خوشبختانه به برکت توانمندی‌های کامپیوترهای امروزی، تمامیِ این مشکلات کاملاً حل شده است.

اصل مسئله از این‌جا ریشه می‌گیرد که از یک طرف، زبان‌های مختلف جهان، دارای الفباهای بسیار متفاوتی است و از طرف دیگر، فن‌آوریِ کامپیوتر، تقریباً به طور انحصاری در کشورهای انگلیسی‌زبان نُضج گرفت و پیشرفت کرد. ابتدا در انگلستان و پس از آن، عمدتاً در آمریکا. شبکه ی جهانی، از ابداعات تیم بِرنرز-لی (۲۱) ، دانشمند انگلیسی است. و همان‌طور که می‌دانیم، زبان انگلیسی توسط الفبای لاتین، و بدونِ هرگونه علائم اضافیِ دیگر (مانند انواع و اقسام علائم فوقانی، مانند ŭ, ĵ, é ، علائم میانی، مثل ø, ł و یا علایم تحتانی (۲۲) شبیه ą, ę, ç)، نوشته می‌شود. به این دلیل، در آغاز، طراحیِ کامپیوتر ها و نرم‌افزارهای آن به‌گونه‌ای صورت گرفته بود که تنها قادر به نشان‌دادن و کار کردن با الفبای انگلیسی باشد.

به همین سبب، در ابتدا برای ایجاد یا نمایش نوشته ای به زبانی که در آن، الفبای لاتین همراه با علائمی دیگر بود، مانند ŝ در اسپرانتو یا é در فرانسوی، مشکلات جدی وجود داشت؛ و چنانچه الفبایی غیرلاتین، مانند چینی، فارسی یا عربی مورد نظر بود، مشکلات به مراتب نیز بیشتر بود. به‌این ترتیب، تقریباً کاربرهای تمامیِ زبان‌ها، به‌جز زبان انگلیسی، دچار مشکل بودند.

تاریخ روند حل نمودن این مشکلات را می‌توان به سه دوره ی متمایز تقسیم‌بندی کرد. دوره‌ی نخست را که مربوط به دهه ی هشتاد قرن گذشته می‌باشد، می‌توان دوره‌ی *اَسکی (۲۳)* نامید. دوره‌ی دوم، که دربرگیرنده‌ی دهه‌ی نود می‌باشد، *عصر الحاقات اَسکی (۲۴)* است. و دوره‌ی سوم که با آغاز هزاره‌ی جدید، شروع شده، دوره‌ی *یونی‌کُد (۲۵)* می‌باشد.

اَسکی که به *ایزو ۶۴۶* نیز معروف شده (۲۶)، استانداردی برای نحوه‌ی کُدبندیِ ۱۲۸ علامت کامپیوتری است. چرا ۱۲۸ علامت؟ زیرا با تعداد دو به‌توان هفت بْیت (۲۷) ، دقیقاً ۱۲۸ علامت قابل تعریف کردن می‌باشد. از این ۱۲۸ علامت، ۳۳ عدد آن برای کنترل عملیات خود کامپیوتر، لازم است. یکی از آن‌ها نیز برای تعریف *فضای خالی (۲۸)* استفاده می شود. ۹۴ علامت باقی‌مانده، که *علائم قابل چاپ (۲۹)* نامیده می‌شود، شامل حروف بزرگ و کوچک الفبای زبان انگلیسی (Aa, Bb, Cc, ...)، ارقام صفر تا نُه (۰, ۱, ۲, ۹)، علائم نقطه‌گذاری (مثل: ؟ / ؛ .) و دیگر علامات مشابه (مانند: {+ ... ٪) است. این ۹۴ علامت اَسکی، هنوز نیز تنها علائمی است که می‌توان کاملاً مطمئن بود هر دریافت‌کننده‌ی پست الکترونیکی، در هر نقطه از جهان، با هر کامپیوتر قدیمی‌ای که کار کند آن‌را بدون هرگونه تغییری دریافت خواهد کرد.

نخستین راه‌حل برای این مشکل، استفاده‌ی ترکیبی از علائم اَسکی برای حروف غیرانگلیسی بود. به عنوان مثال در اسپرانتو برای نوشتن حروف کلاهک‌دار الفبا، طبق توصیه‌ی *بنیاد اسپرانتو*، از Ch به‌جای Ĉ ، از Gh به‌جای Ĝ و ... استفاده می‌شد. منتهی در جاهایی که می‌بایست عمل مرتب سازیِ کلمات بر طبق حروف الفبا، به صورت خودکار توسط برنامه های کامپیوتری صورت گیرد، به‌جای آن، استفاده از Cx ، Gx ، Jx و ... در برنامه‌های کامپیوتری و اینترنت شروع شد (زیرا x در الفبای انگلیسی در اواخر حروف الفبا قرار دارد و به این ترتیب در مرتب‌سازیِ واژه‌ها برطبق حروف الفبا، اختلال ایجاد نمی‌نماید).

البته بعضی‌ها از ^C ، C^ و یا C' و یا مشابه آن نیز استفاده می‌کردند. هنوز نیز در برخی از سایت‌های اینترنتی، به نوشته‌هایی که بااین‌گونه راه‌حل‌ها نگاشته شده است بر می‌خوریم.

از آن‌جا که در متون معمولی، علائم { } < > [ ] # که جزو علامت‌های اَسکی است به‌ندرت مورد استفاده است، بنابر این کشورهای مختلف به‌جای این علامت‌ها، حروف خاص الفبای

خود را در کُدهای اَسکی جایگزین نمودند، به‌عنوان مثال، با این ترفند در آلمان حروف Ää Öö Üü ß در اَسکی گنجانده شد و در دسترس کاربران کامپیوتر قرار گرفت. حتی در انگلستان نیز این شیوه‌ی جای‌گزینی‌ها، بی‌استفاده نماند و از جمله، برای اضافه کردن علامت واحد پولشان، پوند (£) مورد استفاده قرار گرفت.

در دوره‌ی دوم، یعنی دهه‌ی نود، کامپیوترها چه سیستم‌های مک‌اینتاش و چه مایکرُسافت، به‌تدریج قابلیت این را یافتند تا علائم ۸ بیتی را نمایش دهند. به این ترتیب، علائم اَسکی به ۲۵۶ عدد، یعنی دو به‌توان هشت افزایش یافت. به این ترتیب ۱۲۸ علامت جدید نیز قابل نمایش شد (هرچند از نظر تئوری ۳۲ عدد آن می‌بایست برای علائم کنترل‌کننده ی خود کامپیوتر به‌کار گرفته می‌شد).

در آمریکا و کشورهای اروپای غربی و بسیاری دیگر از کشورهای جهان از این امکان جدید برای وارد ساختن حروف ویژه‌ی الفبای آن‌ها بهره گرفته شد: برای زبان فرانسوی، حروف à ç é è ê ë ù ، برای دانمارکی و نروژی æ ø å ، برای اسپانیایی á é í ñ ó ú و ... الحاقات اَسکی به نام *لاتین-۱* نیز (۳۰)، مشهور شد و استانداردی بین‌المللی برای آن تهیه گشت (۳۱).

بنابر این، لاتین-۱ راه حل خوبی برای این‌گونه کشورها بود اما ساکنین اروپای شرقی و یا کشورهایی که الفبای آن‌ها اصلاً لاتینی نبود از آن بهره‌ای نبردند. حروف اسپرانتو نیز، در این مجموعه راه نیافته بود.

با این حال امکان این وجود داشت که الحاقاتی دیگر به‌جای لاتین-۱ برای اَسکی تعریف کرد. به این خاطر لاتین -۲ نیز (۳۲) پا بر عرصه‌ی وجود گذاشت که مختص زبان‌های اروپای شرقی بود. به‌عنوان نمونه حروف ą ć ę ł ń ś ź ż برای زبان لهستانی، حروف č ď ě ň ř š ť ů ž برای زبان چک و ... تعریف شد.

مجموعه‌ی لاتین ـ۳ گره گشای کشورهای اروپای جنوبی، مانند ترکیه (ğ I ş)، مالتا (ċ ġ ħ) و ... شد (۳۳). خوشبختانه الفبای اسپرانتو نیز در لاتین ـ۳ گنجانده شده بود: ĉ ĝ ĥ ĵ ŝ ŭ.
برای *پیاده ساختن* (۳۴) رایگان این مجموعه از اینترنت، می‌توانید به این آدرس رجوع کنید:

www.esperanto.be/tiparoj.html

چنان‌چه در سایتی که به‌زبان اسپرانتو است، به جای حروف کلاهک‌دار، با علائمی عجیب و غریب (مثل: Æ, ¼, þ, ø) مواجه شدید، شما در سایتی هستید که با لاتین-۳ نوشته شده اما، *جستجوگر اینترنت* (۳۵) کامپیوتر شما برای لاتین-۳ تنظیم نشده است با انجام این تنظیم ساده، شما قادر خواهید بود سایت مورد نظر را به‌درستی ببینید.

اما، هیچ‌یک از مجموعه‌های لاتین-۱، لاتین-۲ یا لاتین-۳ دربردارنده‌ی حروف ویژه‌ی الفبای زبان‌های بالتیک و یا زبان‌هایی که الفبایی غیرلاتین دارند، مانند فارسی، روسی یا یونانی نبود. به‌همین دلیل، تعداد این نوع الحاقات اَسکی، برای پاسخگو بودن به احتیاجات چنین زبان‌هایی به ۱۵ عدد نیز رسید.

از طریق این نوع الحاقات اَسکی، *الفبای فونتیک بین‌المللی* (۳۶) نیز در کامپیوترها و اینترنت قابل استفاده شد؛ در آدرس اینترنتی زیر، مثال‌هایی در این زمینه را می‌توان مشاهده کرد:

www.phon.ucl.ac.uk/home/wells/fonts.htm

اما در تمامیِ این نوع الحاقات اَسکی، به دلیل محدودیت ناشی از ۸ بیتی یا یک بایْتی (۳۷) بودن، همیشه سقف ۲۵۶ علامت وجود داشت. از آن‌جا که برخی از زبان‌های آسیایی، مانند چینی، ژاپنی و کُره‌ای، به تعدادبسیار بیشتری از علائم، برای الفبای خود احتیاج داشت، راه‌حل‌های چندبایتی (۳۸) مورد بررسی قرار گرفت. به‌عنوان نمونه، الفبای چینی شامل چندین هزار علامت متفاوت می‌باشد. با بهره‌گیری از دو بایت برای هر علامت، می‌توان تا ۶۵،۵۳۶ علامت مختلف را کُدبندی کرد (۲۵۶×۲۵۶)، یعنی در *سیستم شانزده‌تایی* یا *مبنای شانزده* (۳۹) از ۰۰۲۰ تا FFFF.

در آغاز سال‌های دهه‌ی ۹۰، شرکت‌های کامپیوتری بزرگ مانند مایکرُسافت، مک اینتاش، سان (۴۰) ، هِیولت پَکارد (۴۱) و آی بی اِم (۴۲) ، مشترکاً اقدام به تهیه‌ی یک استاندارد برای *کُدبندیِ چندبایتی*، تحت عنوان یونی‌کُد نمودند. استاندارد بین المللیِ یونی‌کُد، ایزو ۱۰۶۴۶ است (۴۳).

همان‌گونه که لاتین-۱ روایتی فرای اَسکی است (چراکه علایم جدیدی را با شماره کدهای نو به آن اضافه می‌کند و در عین حال، شماره‌های موجود اسکی را حفظ می‌کند)، یونی کُد نیز فرای لاتین-۱ (و بنابر این فرای اسکی نیز) می‌باشد.

البته معمولاً از تصویب یک استاندارد جدید تا به‌کارگیریِ واقعیِ آن، مدت‌ها طول می‌کشد. نخستین روایت‌های ویندوز که منطبق با یونی‌کُد بود، ویندوز اِن تی و ویندوز ۹۵ بود اما، برای نخستین واژه‌پردازهای منطبق با یونی‌کُد می‌بایست تا سال ۱۹۹۷ که مایکروسافت وُرد ۹۷ به بازار آمد، صبر کرد. در پایان همان سال بود که اولین مرورگرهای اینترنت که قادر به نمایش دادن علائم یونی‌کُد بود، ارائه شد: روایت‌های ۴ نت سکیپ نویگیتِر و اینترنت اکسپلُرر. در همان زمان انواع حروف چاپی یا قلم‌های یونی‌کُد نیز به‌وجود آمد.

به‌زودی مایکرُسافت همراه با هر نسخه از ویندوز یا وُرد تعداد بسیاری از انواع حروف را نیز در اختیار مشتریان خود گذارد :WGL4(۴۴). این مجموعه که از طریق اینترنت نیز قابل پیاده‌سازیِ رایگان بود، حاویِ الفبای تمامیِ زبان‌های اروپایی، از جمله روسی، یونانی، ترکی، ... و همچنین اسپرانتو بود. از این زمان به بعد، تمامیِ محصولات مایکرُسافت، بدون نیاز به هرگونه نرم‌افزار دیگری قابل استفاده ی اسپرانتو بوده است.

با شروع هزاره‌ی جدید، مایکرُسافت AUMS(۴۵) را ارائه کرد که دربردارنده‌ی یونی‌کُد-۲ همراه با بیش از ۴۰ هزار حرف بود! با این مجموعه تقریباً تمامیِ زبان‌های دنیا، از جمله چینی، هندی، فارسی، عربی، ژاپنی و ... قابل استفاده‌ی درکامپیوترها شده است.

٤- تنظیمات لازم برای استفاده از اسپرانتو در کامپیوترها

سرعت رشد سایت‌های اسپرانتو در شبکه‌ی جهانیِ اینترنت که با استفاده از یونی‌کُد نوشته می‌شود، روز افزون است. برای صحیح مشاهده کردن این‌گونه سایت‌ها می‌بایست مرورگر شما خیلی قدیمی نباشد: روایت‌های ۴ و بالاتر از آن برای اینترنت اکسپلُرر و نت‌سکیپ نویگیتِر مناسب است. سیستم عامل کامپیوتر شما نیز می‌بایست منطبق با یونی‌کُد باشد، یعنی ویندوز ۹۵ به بعد (۹۵، ۹۸، ME ، ۲۰۰۰و XP). همچنین می‌بایست حروف چاپی یا قلم‌های اسپرانتو نیز، که در بالا بحث آن شد، در روی کامپیوتر شما موجود باشد. اگر موجود نیست می‌توانید WGL4 را از آدرس اینترنتی زیر به‌صورت رایگان پیاده کنید:

http://www.microsoft/.com/OpenType/fontpack/

برای نصب این قلم‌ها بر روی کامپیوتر می‌توانید به‌ترتیب زیر عمل کنید: (۴۶)

Start > Settings > Control Panel > Fonts > File > Install New Font

در برخی از روایت‌های ویندوز ۹۵ می‌بایست *قابلیت چندزبانی* فعال کرده شود، برای انجام این‌کار، به روش زیر عمل کنید: (۴۷)

Start > Settings > Control Panel > Add/Remove Programs > Windows Setup > Multilanguage Support

و کلید Yes را در آخرین مرحله کلیک کنید. برای امتحان این‌که آیا قلم‌های یونی‌کُد شما درست نصب شده است می‌توانید به صفحه‌ی آزمایشیِ زیر رجوع کنید:

www.phon.ucl.ac.uk/home/wells/html-ttt/uniktest.htm

چنان‌چه با مایکروسافت وُرد (Word) کار می‌کنید و روایت آن Word 97 یا پس از آن است، واژه‌پرداز شما منطبق با یونی کُد می‌باشد و قادر هستید تا مستقیماً به اسپرانتو تایپ کنید. البته، همان‌طور که در بالا گفته شد، می‌بایست WGL4 را داشته باشید و *قابلیت چندزبانه* را فعال کرده باشید (در بالا چگونگیِ انجام آن توضیح داده شد). برای تایپ هر حرف اسپرانتو می توانید به این‌صورت عمل کنید:

۱- در داخل منوی Insert ، گزینه‌ی Symbol را انتخاب کنید.
۲- حال (Font: (normal text را انتخاب کنید.
۳- حرف مورد نظرتان را انتخاب نمایید.
۴- حال Insert را کلیک نمایید و سپس Close را کلیک کنید.

از آن‌جاکه این راه برای تایپ هر حرف می‌بایست تکرار شود، به این خاطر این روش بیشتر برای تایپ علایمی است که به ندرت استفاده می‌شود، مانند: ♀ ,◄ ,Γ ,Θ, Æ , ©و ... اما، در صورتی که می‌خواهید از کامپیوترتان برای نامه‌نگاری، نگارش مقاله و مانند آن به‌زبان اسپرانتو استفاده کنید، بهتر است که برای هرکدام از حروف خاص الفبای اسپرانتو (ĉ,, ĝ, ĥ, ĵ, ŝ, ŭ,) یک کلید یا ترکیبی از کلیدها را تخصیص دهید. برای انجام این‌کار می‌توانید به شیوه‌ی زیر عمل کنید:

به‌عنوان مثال برای تخصیص کلیدهای Alt+c (پایین نگاه‌داشتن کلید Alt و زدنِ کلید c) برای تایپ حرف ĉ ، مراحل زیر را انجام دهید:

۱- یک سند را در Word باز نمایید.
۲- یک قلم را، به‌عنوان مثال Times New Roman، انتخاب کنید.
۳- مراحل ۱ و ۲ و ۳ را که در بالا توضیح داده شد انجام دهید.
۴- گزینه‌ی Shortcut Key را انتخاب کنید.
۵- کلید Alt را فشاردهید و در همان حال کلید c را تایپ کنید.
۶- به ترتیب، گزینه‌های Assign و Close را کلیک کنید.

حال هرگاه در برنامه‌ی Word کلید Alt را پایین نگاه‌دارید و c را تایپ کنید، حرف ĉ تایپ خواهد شد. به همین ترتیب بقیه ی حروف خاص الفبای اسپرانتو را نیز معرفی کنید. توصیه‌ی ما این است که برای حروف بزرگ هم، از ترکیب کلیدهای Alt و Shift و حرف مورد نظر استفاده نمایید (به‌عنوان مثال Alt+Shift+c برای Ĉ). هرچند استفاده از این روش‌ها در بقیه‌ی برنامه های Microsoft Office ، مانند Outlook Express و PowerPoint مقدور نیست، ولی می‌توان متن مورد نظر را در Word تایپ نمود و سپس آن‌را از طریق Copy یا Cut در برنامه‌ی مورد نظر Paste کرد.

راه دیگر، استفاده از برنامه‌هایی است که به صورت خودکار تعریف کلیدهای صفحه‌کلید را برای الفبای اسپرانتو تغییر می‌دهد. به‌عنوان مثال، برنامه‌ی EK (۴۸) نوشته‌ی یوری فینکل (۴۹) از این سنخ برنامه‌ها می‌باشد که از طریق آدرس زیر میتوان با آن آشنا شد و آن‌را پیاده کرد:

http://www.bertilow.com/komputo/vindozo_eks.html

چنان‌چه مایلید اقدام به نگارش صفحاتی در شبکه ی جهانیِ اینترنت به زبان اسپرانتو نمایید، می‌توانید متون دلخواه را در Word تایپ نموده و در انتها، سند مربوطه را به عنوان HTML Document ، Save as کنید. با این‌کار، Word سند مربوطه را منطبق با استاندارد UTF-8 می‌کند.

و بالأخره، اگر با کامپیوتری قدیمی کار می‌کنید، با احتیاط‌ترین روش، استفاده از شماره‌ی یونی‌کُد حروف است. به‌عنوان مثال، شماره‌ی یونی‌کُد حرف ĉ، عدد ۲۶۵ است. بنابراین، هنگام نگارش صفحه‌ی مورد نظر، با واژه‌پردازی ساده، مانند Notepad ، به جای حرف ĉ میبایست &#۲۶۵ را تایپ نمایید. یعنی به‌عنوان نمونه، برای تایپ کلمه‌ی Aĉeti می‌بایست aĉeti را تایپ کنید. درنتیجه، مرورگرِ خواننده‌ی صفحه‌ی اسپرانتوی شما در شبکه ی جهانی، فقط واژه‌ی صحیح Aĉeti را مشاهده خواهد کرد. به‌این‌ترتیب، حاصل کار با استاندارد UTF-7 منطبق خواهد بود. در جدول زیر شماره‌ی یونی‌کُد تمامیِ حروف خاص الفبای اسپرانتو آمده است:

شماره‌ی یونی‌کد	حروف کوچک	شماره‌ی یونی‌کد	حروف بزرگ
۲۶۵	ĉ	۲۶۴	Ĉ
۲۸۵	ĝ	۲۸۴	Ĝ
۲۹۳	ĥ	۲۹۲	Ĥ
۳۰۹	ĵ	۳۰۸	Ĵ
۳۴۹	ŝ	۳۴۸	Ŝ
۳۶۵	ŭ	۳۶۴	Ŭ

برای اطلاعات بیشتر در مورد یونی‌کُد می توانید به آدرس www.unicode.orgمراجعه کنید.

۵- گشت و گذار در شبکه‌ی جهانیِ اینترنت

حال که همه‌چیز مهیا شده است، یعنی: کامپیوتر شما قادر به نمایش حروف اسپرانتو است و شما از طریق مُدِم (۵۰) کامپیوترتان را به خط تلفن وصل کرده و از سرویس یک *ارائه‌دهنده‌ی خدمات اینترنتی (۵۱)* یا ISP برخوردار هستید، چه چیزی در *دنیای مجازیِ* (۵۲) اسپرانتو در انتظار شماست؟ برای پیداکردن هر مطلب و منبعی در شبکه‌ی جهانیِ اینترنت، لازم است تا با *جستجوگر (۵۳)*های اینترنت آشنا شوید. به‌اعتقاد خیلی‌ها بهترین جستجوگر، گوگِل (Google: www.google.com) است که راهنمای استفاده‌ی آن به بسیاری از زبان ها، از جمله فارسی (/http://www.google.com/intl/fa) و اسپرانتو (/http://www.google.com/intl/eo) نیز به‌صورت *متصل* (۵۴) موجود است. منتها، از آن‌جاکه مستقیماً نمی‌توان لغات فارسی یا حروف خاص الفبای اسپرانتو را در پنجره‌ی جستجوی این گونه جستجوگرها تایپ نمود، همان‌طور که در بالا نیز گفته شد، می‌توان کلمه یا عبارت مورد نظر را در Word به زبان فارسی یا اسپرانتو تایپ کرد و سپس آن‌را با Copy یا Cut در پنجره‌ی جستجوگر مور نظر ـ در این مثال، گوگِل ـ Paste نمود.

جستجوگرهای مهم دیگر عبارت است از:

Yahoo: www.yahoo.com
Lycos: www.lycos.com
AltaVista: www.altavista.com

به‌منظور برآورد تعداد صفحاتی که در شبکه‌ی جهانیِ اینترنت به‌زبان اسپرانتو موجود است، به عنوان مثال، می توان عبارت kaj +la+ را در پنجره ی جستجوی هر یک از جستجوگرهای فوق‌الذکر ـ یا هرکدام از صدها جستجوگر دیگر موجود در دنیا، یا حتی اَبَرجستجوگرها (*جستجوکننده های*

جستجوگرها)، مانند Dogpile: www.dogpile.com ـ تایپ کرده و گزینه‌ی جستجو را انتخاب کرد.معمولاً ظرف چند ثانیه تمامیِ صفحاتی که در آن‌ها هم واژه‌ی kaj و هم لغت la استفاده شده است، فهرست می‌شود و تعداد کل آن‌ها نیز ذکر می‌گردد. از آن‌جا که در هیچ زبان دیگری هم واژه‌ی kaj و هم واژه ی la وجود ندارد، تمامیِ صفحات لیست شده به زبان اسپرانتو خواهند بود.

با استفاده از این روش می‌توان هنگام جستجوی هر واژه یا عبارتی در شبکه‌ی جهانیِ اینترنت، تنها صفحاتی را پیدا نمود که به زبان اسپرانتو باشد. به‌عنوان مثال، اگر بخواهیم صفحاتی را پیدا نماییم که هم به‌زبان اسپرانتو باشد و هم در مورد کتاب باشد، می‌توانیم libro +kaj +la جستجو کنیم (چنانچه فقط libro را تایپ کنیم، به‌عنوان مثال، صفحات به‌زبان ایتالیایی نیز آورده می‌شود، زیرا این کلمه در زبان ایتالیایی نیز وجود دارد).

در جدول زیر نتایج به‌دست آمده از چند جستجوگر مهم، هنگام نگارش این سطور (اواخر بهمن‌ماه سال ۱۳۸۱) نشان داده شده است:

نام جستجوگر مورد استفاده	واژه یا عبارت جستجو شده			
	+kaj +la	Esperanto	Loglan	Volapük
	نشانگر تعداد صفحاتی که به‌زبان اسپرانتو است	نشانگر تعداد صفحاتی که در مورد اسپرانتو است	نشانگر تعداد صفحاتی که در مورد لُگ‌لان است	نشانگر تعداد صفحاتی که در مورد ولاپوک است
Google	۲۰۲،۰۰۰	۱،۱۲۰،۰۰۰	٦،۰٥۰	٦،۸۸۰
Yahoo	۱٦۸،۰۰۰	۱،۰۲۰،۰۰۰	٥،۳۹۰	٦،۱۳۰
Lycos	۲۷۲،۲۰۷	۸۸٦،۹۸۷	۲،۱۳۱	۱۷،٤۰۹
AltaVista	۹۰،۳٦۲	٤۱۸،۸٦۳	۲،۷٤۳	۳،۱٤۸

از آن‌جا که جستجوگر گوگِل در اواخر سال ۲۰۰۱ حدود ۱۲٥،۰۰۰ صفحه به زبان اسپرانتو را فِهرست می نمود (٥٥)، می‌توان به سرعت رشد بسیار زیاد تعداد صفحات اسپرانتو زبان در شبکه‌ی جهانی پی برد: در طول مدت حدود ۱۴ ماه تعداد این صفحات بیش از شصت درصد افزایش یافته است. برای مقایسه ی وضعیت اسپرانتو با دیگر زبان‌های ابداعی در جهان اینترنت، در این جدول ارقام مربوط به یک نمونه از زبان‌های اختراعیِ پیش از اسپرانتو، وِلاپوک، و یک نمونه از زبان‌های فراساخته ی پس از اسپرانتو، لُگ‌لان، نیز آورده شده است.

٦- معرفی چند آدرس مهم در مورد اسپرانتو

در این‌جا آدرس اینترنتی چند سایت بسیار مهم که از طریق آن‌ها می‌توان به هزاران سایت یا صفحه‌ی دیگر راه یافت، آورده می‌شود:

در مورد ادبیات اسپرانتو در اینترنت:
www.donh.best.vwh.net/Esperanto/Literaturo/literaturo.html

برای گوش‌سپردن به رادیوی لهستان (زادگاه زبان اسپرانتو و خالق آن دکتر زامنهوف): www.start.at/retradio

درباره‌ی دستور زبان اسپرانتو:
www.bertilow.com/pmeg/index.php

مجموعه‌ی اصطلاحات کامپیوتر به زبان اسپرانتو و انگلیسی (و بخشی از اصطلاحات به زبان روسی و زبان‌های دیگر):
http://www.iis.nsk.su/persons/pok/Eo/KompLeks/html/DEFAULT.html

واژه‌نامه‌ی اسپرانتو: purl.org/NET/voko/revo/

سایت آموزشیِ اسپرانتو (برای معلمین و فراگیرنده‌های اسپرانتو):
www.edukado.net

سایت سازمان جهانیِ اسپرانتو (UEA): www.uea.org

کتابخانه‌ی مجازیِ اسپرانتو همراه با امکان دستیابی به هزاران منبع دیگر اسپرانتو: www.esperanto.net/veb/

پانوشت‌ها:

۱. منابع اصلیِ این نوشتار، سایت‌های زیر می‌باشد:
http://www.phon.ucl.ac.uk/home/wells/retarevolucio.htm
http://www.bertilow.com/komputo/vindozo_eks.html
http://www.forst.uni-muenchen.de/OTHERS/AIS/scio/iso8859.html
http://www.rano.org/esperanto-kodoj.html
http://www.rano.org/askio.html
2. IT: Informada Teknologio/Information Technology
3. Microsoft
4. Macintosh
5. Microsoft Word verkilo/Microsoft Word word processor
6. Microsoft Internet Explorer, Interret-foliumilo/Microsoft Internet Explorer, internet browser
7. Serĉilo/Search Engine
8. Google Esperanta: http://www.google.com/intl/eo/
9. Versio/Version
10. Multmedia/Multimedia
11. Virtuala Esperanto-Biblioteko (VEB): http://www.esperanto.net/veb/
12. Enŝuti/Download.
13. Dosiero/File
14. ISP: Interret-Servo Provizanto/Internet Service Provider
15. Ret-poŝto (E-poŝto)/E-mail
16. TTT: Tut-Tera Teksaĵo/WWW: World-Wide Web
17. Novaĵgrupoj/Forumoj, ***Usenet***
18. Babilejoj/Chatrooms
19. Afiŝejoj/Bulletin Boards
20. DTP: Dosier-Tanssenda Protokolo/FTP: File Transfer Protocol
21. Tim Berners-Lee :
وی که در هشتم ماه ژوئن سال ۱۹۵۵ در شهر لندن متولد شد، تحصیلات خود را در دبیرستان اِمانوئل لندن و کوئینز کالجِ دانشگاه آکسفورد، در رشته‌ی فیزیک به اتمام رساند. در سال ۱۹۸۹ موفق به اختراع شبکه‌ی جهانیِ (WWW: World-Wide Web) گردید و در سال ۱۹۹۴ *کنسرسیوم شبکه ی جهانی* (WWW Consortium) را که هدف آن بهبود بخشیدن هر چه بیشتر به کارآیی این شبکه می باشد، در اِم. آی. تی (MIT: Massachusetts Institute of Technology) تاسیس نمود که از آن‌زمان تا کنون مدیریت آن‌را نیز، برعهده دارد. آدرس کنسرسیوم فوق http://www.w3.org/. است.
22. Supersignoj, trasignoj kaj subsignoj.
23. Askio/ASCII
24. Aski-etendoj/ASCII extensions
25. Unikodo/Unicode
26. ISO646
27. Bito: binara diĝito (cifero)/Bit: binary digit
28. Spaco/Space
29. Printeblaj Signoj/Printable Characters
30. Latina-1/Latin-1
۳۱. نام این استاندارد: ISO/IEC8859-1 است.
32. Latina-2/Latin-2
33. Latina-3/Latin-3
34. Enŝuti/Download
35. Interreto-legilo/Internet Browser
36. IFA: Internacia Fonetika Alfabeto/IPA: International Phonetic
37. Bajto (bitoko)/Byte
38. Plurbajta/Multibyte
39. Deksesuma/Hexagonal
40. Sun
41. Hewlett Pacard
42. IBM (International Business Machines)
43. ISO10646
44. Windows Glyph List 4
45. Arial Unicode MS
46. Komenci > Agordi > Regpanelo > Tiparoj > Dosiero > Instalu novan tiparon
47. Agordi > Regpanelo > Aldoni/forigi programojn > Vindoza instalprogramo > Multlingva subteno
48. Esperanta Klavaro por Vindozo
49. Jurij Finkel
50. Modemo (Modulilo/Malmodulilo)/Modem (Modulator/Demidulator)
51. ISP: Interret-Servo Provizanto/Internet Service Provider
52. Kiberkosmo/Cyberspace
53. Serĉilo/Search Engine
54. Konektite/Online
55. ttp://www.phon.ucl.ac.uk/home/wells/retarevolucio.htm

مقاله / Eseo

اسپرانتو، ترجمه و ادبیات

بخشِ دوم:

ادبیات اصیل اسپرانتو

غلامرضا آذرهوشنگ azarhushang@sabzandishan.com

در شماره‌ی گذشته نویسنده درباره‌ی ترجمه و قدرت ترجمه در زبان اسپرانتو و ویژگی‌های زبانی اسپرانتو توضیحاتی را ارائه داد. اینک نویسنده در ادامه‌ی نوشتار مواردی را که خود تجربه کرده است ارائه می‌کند:

گروهی بر این عقیده‌اند که اسپرانتو نمی‌تواند زبان بین‌المللی برای ترجمه باشد، زیرا تعداد واژگان آن نسبت به زبان‌های بزرگ دنیا اندک است و از انتقال بار حسی و زیباشناسانه‌ی آثار ادبی و هنری عاجز است و برای رشته‌های گوناگون علوم نیز توانایی لازم را ندارد. ببینیم این ادعا تا چه حد درست است؟

در ترجمه‌ی آثار ادبی و هنری، زبان‌شناسان به اصلی معتقدند به نام «اصل تاثیر برابر» (Ekvivalenta Efekto). یعنی ترجمه ی خوب و ماهرانه یک اثر باید آن چنان باشد که خوانندگان آن اثر در زبان مقصد، همان تاثیری را دریافت کنند که خوانندگان آن در زبان مبداء دریافت داشته اند. به دیگر سخن، یک ترجمه‌ی خوب آن‌چنان است که مثلا لذتی که خوانندگان ایرانی از مطالعه‌ی *دون کیشوت* اثرِ *سروانتس* می‌برند، برابر باشد با لذتی که خوانندگان اسپانیولی این اثر در خود احساس می‌کنند. یا ژان کریستف اثر رومن رولان فرانسوی یا دون آرام نوشته‌ی میخائیل شولوخف روسی.

برای رسیدن به این «تاثیر برابر»، ظرفیت زبانیِ یک زبان، شرط لازم است اما شرط کافی نیست. به عنوان مثال هر روز ما با آثار جهانی ترجمه شده به زبان فارسی روبرو هستیم، اما گاه اثری ترجمه شده از نویسنده‌ای هم‌چون ویلیام فالکنر را به فارسی می‌خوانیم، اگر روح فالکنر از آن باخبر شود، حتما تنش در گور می‌لرزد. با سپردنِ یک کار با ارزش و معتبر جهانی به یک مترجم ناشیَ، می‌توانیم آن را تا سطح یک کار پیش پا افتاده و دبیرستانی پایین بیاوریم و ترجمه‌ای بی ربط ارائه کنیم. از نظر ظرفیت‌های زبانی، اسپرانتو به خوبی پاسخگوی این نیاز و شرط اصلی هست. گواه آن ترجمه ی آثار بسیار بزرگ ادب و هنر جهانی به این زبان است. حتی آثار منظوم که بسیاری بر ترجمه‌ناپذیری آن به دلیل تلف شدن لذت‌های خوانشی آن در زبان اصلی معتقد هستند، به‌خوبی به اسپرانتو ترجمه شده است. اما ببینیم شرط کافی برای یک ترجمه ی خوب چیست؟

برای یک ترجمه‌ی خوب، به مترجمی نیاز است که علاوه بر آگاهی و تسلط کافی بر زبان مبداء و مقصد، (که این شرط را ظاهراً بسیاری از مترجمان دارند، با این حال به‌هیچ وجه مترجم خوبی نیستند) مترجم باید خودش هم دارای ذوق و سلیقه‌ی ادبی و هنری باشد، با آراء و عقاید نویسنده، سبک او و گاه حتی شرائط تاریخی، سیاسی و اجتماعی کشوری که نویسنده ی اثر مورد ترجمه در آن زندگی می‌کند یا می‌کرده آشنا باشد. در این صورت است که دیگر بحث ارجحیت و رعایت اصولی همچون «امانت داری»- که گاه این اصل تا حد ترجمه‌ی تحت‌الفظی و لغت به لغت سقوط می‌کند و نه فقط تمامی ارزش‌های ادبی کار را خراب می‌کند حتی در انتقال موضوع و ظرایف اثر هم ناتوان می‌شود و نه بحث ترجمه‌ی «آزاد» را به میان می‌کشد.(نمونه برجسته و پرکار این نوع ترجمه در ایران آقای ذبیح‌اله منصوری است).

به‌عنوان یک نمونه‌ی خوب و بسیار موفق ترجمه، با توجه به «اصل تاثیر برابر» باید به ترجمه‌ی آثاری که مترجم زبردست و صاحب نام، آقای محمود اعتمادزاده « به آذین» از آثار رومن رولان به ویژه

ژان کریستف، انجام داده است، اشاره کرد. رومن رولان یکی از نویسنده‌های مشهور فرانسوی است و این کشور تاکنون نویسندگان بسیار بزرگی را به جهان ارزانی داشته است، اما ترجمه‌ی بسیار خوب و هنرمندانه‌ی به‌آذین از این اثر، آن‌چنان متن فارسی آن‌را زیبایی بخشیده است که خواننده ایرانی از خواندن این اثر آن‌چنان لذت می‌برد که رومن رولان را در صدر نویسندگان فرانسوی شناخته‌شده در ایران، قرار می‌دهد. همین طور است ترجمه‌ی بسیار خوب ایشان از *دون آرام* اثر میخائیل شولوخف. یا ترجمه‌ی آقای محمد قاضی از *دون کیشوت* سروانتس؛ یا ترجمه‌ی آقای سروش حبیبی از *ژرمینال* امیل زولا. در ایران متاسفانه ترجمه آثار ادبی از زبان اسپرانتو به فارسی به جز دو سه کاری که نگارنده‌ی این سطور از زبان اسپرانتو داشته‌است، کاری صورت نگرفته است. اما واکنش مثبتی که خوانندگان داستان بلند «*در برابر مردگان*» اثر اوئه کنزابورو - برنده‌ی جایزه ی ادبی نوبل سال ۱۹۹٤ - نسبت به ترجمه‌ی این اثر که از زبان اسپرانتو صورت گرفته و به تازگی به زبان فارسی منتشر شده است، از خود نشان داده اند، می‌تواند به‌خوبی بیانگر قدرت زبان اسپرانتو در این زمینه باشد. هرچند که نگارنده به هیچ وجه خود را مترجم متبحری نمی‌داند و به تازگی این کار را در کنار نوشتن داستان‌های کوتاه و رمان، شروع کرده‌است.

اما در زمینه‌ی ترجمه‌ی آثار علمی و تحقیقی، باید گفت اگر یک زبان واژگان کافی و مناسب برای ترجمه‌ی واژگان زبان مقصد داشته باشد، تقریباً کار تمام است. اما بلافاصله باید اشاره کرد که منظور ظرفیت‌های زبانی است و گرنه آشنایی مترجم با آن زمینه‌ی دانش و کار تحقیقی یکی از شروط مسلم کار ترجمه‌ی این گونه آثار است.

در زمینه‌ی واژگان، زبان اسپرانتو یکی از منعطف‌ترین، غنی‌ترین و واژه‌سازترین زبان هاست. به‌این معنی که با تعداد نسبتاً کمی ریشه‌ی کلمه و ترکیب آن‌ها با یکدیگر و با آوندها و پایانه‌های موجود در این زبان، می‌توان به تعداد بسیار زیادی واژه دست یافت که معنی کامل و دقیق یکایک آن‌ها را هر اسپرانتودانی در هر نقطه‌ی جهان، تنها با دانستن همان مواد اولیه‌ی لغوی (ریشه‌ها، آوندها و پایانه ها) به‌سادگی و به‌دور از هرگونه ابهام و سوءتفاهمی، درک خواهد کرد. از سوی دیگر، رسیدن تعداد ریشه‌ی کلمات زبان اسپرانتو از ۹۱۲ عدد در آغاز راه، به ۱۵۲۵۰ عدد در سال ۱۹۷۰ خود گواهی دیگر بر غنای فوق‌العاده‌ی واژگان در این زبان است. *فرهنگستان زبان اسپرانتو*، با توجه به این که زبان اسپرانتو اصولا یک زبان ابداعی تجربه‌گراست و برای حفظ رابطه‌ی خود با میراث هزاران‌ساله ی زبانی بشر، ریشه‌ی واژگان خود را از زبان های طبیعی وام می‌گیرد، اقدام به واژه سازی یا پذیرش واژه‌ریشه‌های جدید از زبان های طبیعی گوناگون سراسر جهان می‌کند و به این ترتیب برغنای هر چه بیشتر زبان، صحه می‌گذارد. البته این کار بر اساس یکی از شانزده قاعده‌ی اصلی اسپرانتو که فوقاً به آن اشاره شد، صورت می‌گیرد و همراه است با رعایت اصول پذیرفته شده در زبان اسپرانتو. یعنی واژه ی جدید، باید خوش‌آهنگ باشد؛ از نظر آوایی حدالمقدور با ساختار آوایی دستگاه تولید صوت بیشتر مردم جهان تطابق داشته باشد، موجز باشد و بالاخره اصل سادگی زبان را خدشه‌دار نکند.

اما بسیاری از زبان‌های طبیعی این ظرفیت را ندارند. نقص کمبود واژگان معادل در رشته های مختلف علوم، گاه به دلیل اصل «نسبیت در زبان» است و گاه به دلیل نو بودن آن رشته از علوم و پدیده‌های جدیدی که در یک رشته‌ی علمی رخ می‌دهد. به عنوان مثال همین زبان فارسی ما، چقدر کمبود واژگانی در رشته‌های گوناگون علوم وفنون دارد و ناگزیر شده است در مواردی اصل واژه‌ی بیگانه را بپذیرد و در فرهنگ واژگانی خود داخل کند و گاه حتی بدون آن که بتواند از نظر دستوری هم کنترلی بر آن داشته باشد. اما در اسپرانتو همه‌ی واژگان الزاما و به سهولت از ساخت دستوری این زبان تبعیت می‌کنند و سپس داخل زبان می‌شوند. به عنوان مثال پسوندی هم‌چون il که پس از ریشه در کلمه قرار می گیرد، نشانگر آن است که آن اسم وسیله‌ای است که توانائی انجام یک فعل را دارد. یعنی در واقعی ابزار انجام عملی است. مثلا فعل بریدن در اسپرانتو Tranĉi است . بنابر این، ابزار برش یا چاقو در اسپرانتو می شود Tranĉilo . فعل عکس انداختن در اسپرانتو می شود Foti ، دوربین عکاسی می شودfotilo . به همین سادگی و می‌بینیم که سه حرف پایانی همه‌ی این نوع اسامی که وسیله و ابزار انجام کاری است به حروف ilo ختم می‌شود، که نشانگر آن است که این کلمه، ۱- اسم است، ۲- به ابزار انجام کاری اشاره دارد.

خوب با چنین ساختاری آیا باز هم دوستانی که به خوبی با این زبان آشنا نیستند، می‌توانند ادعا کنند که این زبان ناتوان از ترجمه‌ی آثار علمی و تحقیقی است؟ ★

ترجمه مقاله‌ای ازمجله‌ی نیوزویک (Newsweek)، شماره‌ی ۱۱ آگوست سالِ ۲۰۰۳، ص ۵۲

مجله‌ی نیوزویک از اسپرانتو می‌گوید

" Speaking Up for Esperanto"

نوشته‌ی جینان براونولِ (Ginanne Brownwell)

باشکوه‌ترین روزهای اسپرانتو، هنوز در پیش است

طرف‌داران مشتاق زبان اسپرانتو، در طول سالیانی متمادی، از قدرت قابل توجهی برخوردار شده‌اند. از زمانی که یک نفر یهودی اهل کشور لهستان در سال ۱۸۸۷ به‌امید ایجاد و ترویج جامعه‌ای فرا-فرهنگی، این زبان را اختراع کرد، افراد بدبین و منفی‌باف آن‌را به‌عنوان یک فرقه‌ی ایده‌آلیست که متعلق به آدم‌های عجیب و غریب در دنیای زبان است، مورد تمسخر قرارداده‌اند.

اما، زبان اسپرانتو در راه نیل به چنین اهداف جاه‌طلبانه و صعب‌الوصول، مورد غضب‌های دیگری نیز قرار گرفته است. به‌عنوان نمونه، صدام حسین چنان تهدیدی از سوی این زبان احساس می‌کرد، که تنها معلم اسپرانتو در کشور عراق را، در دوران زمام‌داری ظالمانه‌ی خود، از این کشور تبعید کرد.
جورج سوروس (George Soros)، بیلیونر نیکوکار، خوشبختیِ خود را مدیون اسپرانتو می‌داند: وی در سال ۱۹۴۶ از طریق شرکت در همایش بین‌المللی اسپرانتو که در کشور سوئیس برگزار می‌شد، توانست از مجارستان، که در آن زمان تحت قوای کمونیست قرار داشت، بگریزد.

تعدادی از طرفداران مشتاق و پروپا قرصِ این زبان، مشغول فعالیت برای این هدف هستند که اسپرانتو را به زبان رسمیِ اتحادیه‌ی اروپا تبدیل کنند.

بنابر عقیده‌ی طرف‌داران مشتاق این زبان – که تعدادشان به‌طور روزافزونی در حال ازدیاد است – باشکوه‌ترین روزهای اسپرانتو، هنوز در پیش است. هرچند برآورد تعداد اسپرانتودانان کار مشکلی است ـ و تخمین‌های موجود نیز باورنکردنی به‌نظر می‌آید (*سازمان جهانی اسپرانتو*، تعداد ایشان را هشت میلیون برآورد نموده است) با این وجود، زبان اسپرانتو هم‌اکنون در بین ملل در حال توسعه در آفریقا، آسیا و آمریکای جنوبی در حال رواج یافتن هرچه بیشتر است. هَمفری تونکین، (Hamphery Tonkin)، استاد زبان انگلیسی در دانشگاه هارت فورد (The University of Hartford) و پرزیدنتِ سابق *سازمان جهانی اسپرانتو*، معتقد است که: *"به برکت اینترنت ما شاهد افزایش فوق‌العاده زیادی در تعداد افرادی که تسلط بسیار خوبی بر زبان اسپرانتو دارند، در کشورهایی مانند چین و برزیل بوده‌ایم."* در این بین، تعدادی از طرفداران مشتاق و پروپا قرصِ این زبان، مشغول فعالیت برای این هدف هستند که اسپرانتو را به زبان رسمیِ اتحادیه‌ی اروپا تبدیل کنند. در واقع نیز، اسپرانتو برای عصر جدید، زبانی ایده‌آل و کامل به‌نظر می‌رسد، چرا که هم‌اکنون در سراسر

هیچ زمانی بهتر از عصر حاضرنمی‌توانست برای عملی شدن ایده‌ی او (دکتر زامنهوف، مخترع زبان اسپرانتو) مناسب‌تر باشد، عصری که در آن دنیا روز به روز در حال کوچک‌تر شدن است.

جهان، موانع ارتباطات جهانی، به‌یاریِ تجارت آزاد، مهاجرت و قابلیت‌های اینترنت، در حال فروریزی است – انسان‌های فعال در زمینه‌های گوناگون، روشنفکران و حتی آن‌هایی که تنها به دنبال تفریح و سرگرمیِ خود هستند، درحال ارتباط یافتن با یک‌دیگرند – به‌گونه‌ای که تاکنون هیچ‌گاه سابقه نداشته‌است.

شور و اشتیاق و جانب‌داری از این زبان، در طول هفته ی گذشته در شهر گوته‌برگ (Goteborg) سوئد در معرض دید جهانیان قرار گرفت. هشتاد و هشتمین همایشِ سالانه ی اسپرانتو در این شهر و با حضور ۱۸۰۰ تن از افراد اسپرانتودان عضو *سازمان جهانیِ اسپرانتو* (دارای روابط مشورتی با سازمان

ملل و یونسکو) – که از کشورهای بسیار متعدد و متنوعی مانند ژاپن، نپال و برزیل گردهم‌آمده بودند – برگزار گردید. آوای مکالمات ایشان، چیزی شبیه به ترکیبی از تلفظی واضح‌تر نسبت به زبان ایتالیایی، و تلفظی لطیف‌تر نسبت به زبان لهستانی است. بنابر اطلاعاتِ سازمان دهندگان این

تعداد کسانی که زبان مادری‌شان، زبان انگیسی است، تنها یک‌دهم جمعیت کل جهان را تشکیل می‌دهند ولی انتظار دارند که تمامیِ مردم جهان، زبان ایشان را یادگرفته و بدان تکلم نمایند – آن هم دقیقاً به‌همان صورتی که خود ایشان آن‌را به‌کار می‌برند و تلفظ می‌نمایند!

همایش، تعداد شرکت‌کنندگان کنگره‌ی امسال، بیست درصد از سال پیش، بیشتر بوده است. و این درحالی است که تعدادصفحات اصلیِ (Home page) زبان اسپرانتو در اینترنت، از ۳۳۰ عدد در سال ۱۹۹۸ به ۷۸۸ عدد در سال ۲۰۰۳ به‌گونه‌ای جهشی صعود کرده است.

حال ببینیم که امتیازاتِ اصلیِ زبان اسپرانتو کدام است؟ در درجه‌ی اول، اسپرانتو بر خلاف تمامیِ زبان‌های دیگر در عرصه‌ی بین‌المللی، طرفین مکالمه را در یک زمین بازیِ کاملاً هموار قرار می‌دهد (یعنی هر دو طرف، از هر ملیتی که باشند، می‌بایست به‌طوری یکسان و با صرف وقت و هزینه‌ای هم‌گون، مبادرت به فراگیریِ اسپرانتو کرده باشند)؛ در صورتی که، به‌عنوان مثال، در حال حاضر تعداد کسانی که زبان مادری‌شان، زبان انگیسی است، فقط یک‌دهم جمعیت کل جهان را تشکیل می‌دهد اما انتظار دارند که تمامیِ مردم جهان، زبان ایشان را یادگرفته و بدان تکلم نمایند، آن هم دقیقاً به‌همان صورتی که خود ایشان آن‌را به‌کار می‌برند و تلفظ می‌نمایند! به‌قولِ پروفسور جان وِلز (John Wells)، استاد فونتیک (آواشناسیِ) دانشگاه UCL لندن: *"بسیاری از مردم جهان، به‌عنوان مثال، اهالیِ سراسر قاره‌ی آسیا، به‌خوبی از مشکل زبان آگاهی دارند، چرا که هر بخش از ایشان به زبانی متفاوت تکلم می‌نماید. حال، برخی از این‌گونه افراد این سؤال را مطرح می‌سازند که آیا برای ارتباط بین‌المللیِ خود حتماً مجبور به فراگیری و استفاده از زبان انگلیسی هستند، یا این‌که راه دیگری نیز برای حل مشکل زبان و ارتباطات وجود دارد؟"*

هنوز هم اکثریت کسانی که قادرند به زبان اسپرانتو صحبت کنند در اروپا به‌چشم می‌خورد؛ یعنی قاره‌ای که این زبان در آن‌جا، پای بر عرصه‌ی وجود گذاشت. دکتر لودوویک زامنهوف (Ludovic Zamenhof) این زبان را اختراع کرد و تحت نام مستعار دکتر اسپرانتو (به معنیِ "امیدوار") منتشر ساخت. در زمان او، افراد بسیار زیادی از این زبان جدید او استقبال کردند، زیرا فراگیریِ اسپرانتو نسبت به زبان انگلیسی پنج بار و نسبت به زبان روسی ده‌بار آسان‌تر است: بنابر گزارشات موجود، لئو تولستوی توانسته بود این زبان را در مدت چهار ساعت فراگیرد. اما، به‌موازات رشد و توسعه‌ی این زبان در آن دوران، ترسِ حاکمینِ ظالم نیز نسبت به آن فزونی یافت. به عنوان مثال، هیتلر اعلام کرد این زبان ممکن است توسط یهودی‌ها "جهتِ استیلا یافتن آسان‌تر" مورد استفاده قرار گیرد. همچنین، استالین، که خود را مورد تهدیدِ عملی شدن ایده ی ارتباطات جهانی می‌یافت، هزاران نفر را به‌دلیل فراگیری اسپرانتو، به بازداشت‌گاه‌های سیبری تبعید کرد. و به این ترتیب، شمار اسپرانتودانان رو به کاستی گذارد.

امروزه، سخن‌گویان اروپاییِ اسپرانتو را بیشتر افراد مسنی تشکیل می‌دهند که در طول دوران جنگ سرد این زبان را فراگرفته‌اند – هرچند هنوز نیز دانشجویان در کشورهای لهستان و مجارستان می‌توانند در زبان اسپرانتو به اخذ درجه‌ی دکترا نیز نایل شوند. بسیاری از افراد معتقدند که علت اصلیِ محبوبیت یافتن اسپرانتو در جهان در حال توسعه، رنجشِ رو به افزایشی است که ایشان در خود نسبت به زبان انگلیسی احساس می‌کنند که می‌خواهد خود را به عنوان زبان تجارت بین‌المللی و سیاست مطرح سازد. پروفسور پروبال داشگوپتا (Probal Dasgupta)، استاد رشته‌ی زبان شناسی در دانشگاه حیدرآبادِ هندوستان، به شوخی بیان می‌دارد که: *"بوش و بلر تبدیل به بهترین دوستان زبان اسپرانتو شده اند، زیرا جهانی‌سازی باعث انداختن باد در بادبان‌های کشتیِ اسپرانتو شده است. حال، به‌برکت جهانی‌سازی، این امر برای مردم میسر شده‌است که به سوی اسپرانتو جلب شوند، آن‌هم نه تنها به‌عنوان یک زبان، بلکه همچنین به‌عنوان یک ایده و آرمان اجتماعی."* امید هایی از این دست، از لحظه ای که دکتر زامنهوف زبانِ مساوات-طلبِ خود را منتشر ساخت، به گوش رسیده‌است. اما، هیچ‌زمانی نمی‌توانست از عصر حاضر برای عملی شدن ایده ی او مناسب‌تر باشد، عصری که در آن دنیا روز به روز در حال کوچک تر شدن است.

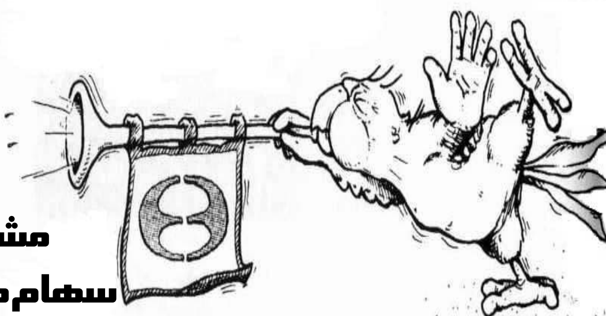

Language

Speaking Up for Esperanto

A lingo developed by a 19th-century idealist is back in fashion

با کمک دالیا مارتینز
Dalia Martinez
در لندن

اشتراک مجله



مشترکان مجله سهام‌داران آن هستند!
برای حمایت از ادامه انتشار مطبوعات، نشریه‌های دلخواه‌تان را مشترک شوید!







اولین و تنها مجله‌ی اسپرانتو زبان در ایران!

حق اشتراک یک ساله (۴ شماره)
با پست معمولی ۲۰۰۰۰ریال
با پست سفارشی ۳۰۰۰۰ ریال

شرایط اشتراک داخل کشور

۱ـ لطفاً فرم اشتراک را پر کنید. ۲ـ حق اشتراک را به حساب جاری ۴۰۱۸۱۶۱۷ به نام فریبا نوری مجد، بانک رفاه کارگران، شعبه‌ی پاسداران، کد ۱٤۰(قابل پرداخت در شعب سراسر کشور) پرداخت کنید. ۳ـ اصل فیش بانکی و فرم اشتراک را به نشانی تهران، صندوق پستی ۱۸۴ - ۱۷۷۶۵، مجله‌ی سبزاندیشان پست کنید.

شرایط اشتراک خارج از کشور

۱ـ لطفاً فرم اشتراک را پر کنید. ۲- مبلغ اشتراک برای:
– اروپای غربی: ۲۰ یورو.
- اروپای شرقی+آسیا+آفریقا+ آمریکای جنوبی: ۱۵ یورو .
- آمریکای شمالی+ ژاپن+ کره‌ی جنوبی+ اقیانوسیه: ۲۵ یورو می‌باشد.

۳- حق اشتراک را به یکی از حساب‌های زیر به نام Universala Esperanto-Asocio واریز نمایید و در فیش مربوطه کد iece-h را قید کنید.

MeesPierson, Postbus 749, 3000 AS Rotterdam (konto: 25.52.89.804);
ABN-Amro Bank, Postbus 949, 3000 DD Rotterdam (konto: 42.60.51.599).

و یا پست بانک در یکی از کشورهای زیر به نام Universala Esperanto-Asocio, Rotterdam واریز نمایید و در فیش مربوطه کد iece-h را قید کنید.

***Belgio**: 000-1631831-97; **Germanio** (Koeln): 3182 91 509 BLZ 370 100 50; **Nederlando**: 37 89 64 ; **Svedio**: 74374-0; **Svislando** (Bulle): 12-2310-0.*

۴- در صورت امکان از طریق پست الکترونیکی فرم اشتراک را برای ما ارسال نمایید

فرم اشتراک مجله

نام: نام خانوادگی: سن: تحصیلات:
تاریخ شروع اشتراک: از شماره:
کدپستی: شهر: تلفن:
نشانی:
امضاء:

لیست کتاب‌ها و مجله‌های قابل دریافت

❑ **فرهنگ جامع اسپرانتو- فارسی**

تالیف: استاد عارف آذری

اولین کتاب منتشر شده توسط موسسه‌ی سبزاندیشان که با استقبال جامعه‌ی اسپرانتو داخل و خارج کشور مواجه شده است. کتابی که داشتن آن بر هر اسپرانتودانی لازم است!

جلد شمیز: ۳۹۵۰۰ ریال جلد گالینگور:۵۵۰۰۰ ریال

❑ **کتاب مکالمات روزمره اسپرانتو**

Ĉu vi parolas Esperante?

کتاب+ دو عدد CD یا نوارکاست(انتخابی) ۳۰۰۰۰ ریال

❑ **کتاب آموزشی Junul-kurso**

۱۵۰۰۰ ریال با نوارکاست یا CD (انتخابی) ۲۵۰۰۰ ریال

❑ **کتابچه‌ی Pasporta Servo بها: ۹۰۰۰۰ ریال**

❑ **Jarlibro بها: ۶۰۰۰۰ ریال**

کتاب سال سازمان جهانی اسپرانتو شامل اطلاعات گوناگون در زمینه‌های مختلف جنبش زبان اسپرانتو در سراسر جهان

مجله‌ها

❑ **ماه‌نامه‌ی سیاسی- فرهنگی Monato**

چاپ بلژیک .اشتراک سالانه: ۱۵۰۰۰۰ ریال (۱۸٤۰۰۰ریال پست هوایی)

❑ **دوماه‌نامه‌ی اجتماعی- فرهنگی - آموزشی Kontakto**

چاپ بلغارستان . اشتراک سالانه: ۲٤۰۰۰ ریال

❑ **فصل‌نامه‌ی دانش‌آموزی- آموزشی Juna Amiko**

چاپ مجارستان . اشتراک سالانه: ٤۰۰۰۰ ریال

❑ **ماه‌نامه‌ی فرهنگی، ادبی Litova Stelo**

چاپ لیتوانی . اشتراک سالانه: ۱۶۰۰۰۰ ریال

❑ **فصل‌نامه‌ی tejo-tutmonde**

نشریه‌ی سازمان جهانی جوانان اسپرانتودان، چاپ لهستان

اشتراک سالانه: ٤۰۰۰۰ ریال

حاوی اطلاعات گوناگون درباره‌ی اسپرانتو به چندین زبان، ده‌ها کتاب آموزشی- ادبی، موسیقی، نشانی انجمن های ملی و بین‌المللی اسپرانتو و ... بها: ۲۰۰۰۰ ریال

❑ **Mazi en Gondolando** ٤ عدد سی دی آموزشی بها: ٦۰۰۰۰ ریال

عضویت در سازمان جهانی اسپرانتو

کسانی که علاقه‌مند به عضویت در انجمن جهانی اسپرانتو هستند می‌توانند یکی از رده‌های عضویت زیر را انتخاب نموده و با پرداخت حق عضویت مربوط به رده‌ی خود با توجه به شرایط مندرج اقدام نمایند:

❑ **عضویت A(-T)[membro-abonanto kompleta]**

۲۳۷۵۰۰ریال

دریافت کارت عضویت+ کتاب سال (Jarlibro)+ ماه نامه Esperanto

افراد زیر ۳۰ سال به‌طور خودکار عضو سازمان جهانی جوانان اسپرانتودان محسوب می‌شوند(بدون پرداخت هیچ‌گونه مبلغی) و مجله‌های Kontakto و tejo-tutmonde را دریافت می‌کنند.

❑ **عضویت MA(-J) [membro-abonanto-jarlibro]**

۹۵۰۰۰ریال

دریافت کارت عضویت+ کتاب سال (Jarlibro)

افراد زیر ۳۰ سال بطور خودکار عضو سازمان جهانی جوانان اسپرانتودان محسوب می‌شوند(بدون پرداخت هیچ‌گونه مبلغی) و مجله‌های Kontakto و tejo-tutmonde را دریافت می‌کنند.

❑ **عضویت MG [membroabonanto-gvidlibro]**

۳۸۰۰۰ ریال

کتابچه راهنمای جنبش اسپرانتو +دریافت کارت عضویت

[قسمت نخست کتاب سال]

افراد زیر ۳۰ سال بطور خودکار عضو سازمان جهانی جوانان اسپرانتودان محسوب می‌شوند(بدون پرداخت هیچ‌گونه مبلغی) و مجله Kontakto را دریافت می‌کنند.

برای شرکت درکنگره‌ها، خرید کتاب (از خارج)، پرداخت حق عضویت به ***UEA*** و آبونمان نشریات .... مبلغ مورد نظر را به **حساب جاری ۲۸۲۴ نزد بانک ملی ایران شعبه ۹۷ قصر تهران به‌نام موسسه‌ی سبزاندیشان** واریز نموده و فیش آن را به صندوق پستی ۱۸٤-۱۷۷٦٥ تهران ارسال نمایید تا در اولین فرصت ممکن سفارشات شما انجام پذیرد

توجه !

لیست کامل مجموعه کتاب، مجله، CD و نوارکاست های آموزشی اسپرانتو، موجود در ایران منتشر شد !

در صورت درخواست به نشانی علاقه‌مندان، به صورت رایگان ارسال می‌شود.

هزینه شرکت در هشتاد و نهمین کنگره‌ی جهانی اسپرانتو

۳۱-۲٤ ژوییه ۲۰۰۴ / ۹-۲ امرداد ماه ۱۳۸۳ پکن - چین

پرداخت تا ۳۱ دسامبر ۲۰۰۳ (۱۰ دی ۱۳۸۲):

اعضای UEA : ۶۰۰۰۰۰ ریال

غیر اعضا: ۷۰۰۰۰۰ ریال

جوانان زیر۳۰ سال: ۳۰۰۰۰۰ ریال

همراهان/ معلولان(غیر عضو) :۴۵۰۰۰۰ ریال

پرداخت از ۱۱ دی۸۲ تا ۱۱ فروردین ۱۳۸۳ (۳۱ مارس ۲۰۰٤):

اعضای UEA : ۷۰۰۰۰۰ ریال

غیر اعضا: ۸۵۰۰۰۰ ریال

جوانان زیر۳۰ سال: ۳۵۰۰۰۰ ریال

همراهان/ معلولان(غیر عضو) :۵۵۰۰۰۰ ریال

پرداخت از ۱۲ فروردین ۱۳۸۳ به بعد (یکم آوریل ۲۰۰٤):

اعضای UEA : ۸۵۰۰۰۰ ریال

غیر اعضا: ۱۰۵۰۰۰۰ ریال

جوانان زیر۳۰ سال: ۴۵۰۰۰۰ ریال

همراهان/ معلولان(غیر عضو) :۶۵۰۰۰۰ ریال



دنیای اینترنت

زیر نظر: حمیدرضا کبیری
kabiri@sabzandishan.com

برنامه‌های اتصالی

★ برنامه‌های اتصالی اولین بار توسط شرکت نت‌اسکیپ و در نسخه سوم مرورگر این شرکت معرفی شد. در این روش، به جای این‌که قابلیت‌ها مستقیما به مرورگر اضافه شود به صورت برنامه‌های مجزا ارائه شد این شیوه به برنامه‌نویسان امکان می‌دهد به این قابلیت‌ها بیفزایند یا آن‌ها را تکمیل تر کنند. امروزه برنامه‌های اتصالی زیادی وجود دارند که محبوب‌ترین آن‌ها عبارتند از:

Flash– ShockWave – Acrobat – RealPlayer – QuickTime – LiveAudio

از بین برنامه‌های فوق برنامه RealPlayer محصول شرکت RealNetworks می‌باشد که برای گوش کردن به موسیقی اینترنتی و رادیوهای اینترنتی و دیدن فیلم در اینترنت مناسب است. فایل‌های مخصوص (صوتی) این نرم افزار(عموماً) ۲ دسته‌اند: جریانی و غیرجریانی.

برای گوش کردن به فایل‌های جریانی که با پسوند "ra" مشخص می‌شوند باید به اینترنت دسترسی داشت، نرم افزار RealPlayer اطلاعات را از شبکه دریافت و آن را پخش می‌نماید و این کار با عمل بافر کردن اطلاعات نیز همراه است، با توجه به این توضیح می‌توان دریافت که فایل‌های جریانی قابل ذخیره سازی روی کامپیوتر نیستند اما می‌توان فایلی را که به محل آن در اینترنت اشاره می‌کند (مثلاً zamenhof.ra) ذخیره کرد. در صورتی که این برنامه را نصب کرده باشید با نوشتن آدرس زیر در مرورگر خود می توانید به صدای زامنهوف گوش دهید.

http://members.at.infoseek.co.jp/amiko465/esp/zamenhof.ra
http://members.tripod.co.jp/amiko465/esp/zamenhof2.ra

★ در نشانی زیر می‌توانید موسیقی‌های مختلفی را به زبان اسپرانتو پیدا کنید. آن‌ها را می‌توانید به کامپیوتر خود انتقال داده و گوش فرا دهید.(بر خلاف فایل های استریمی یا جریانی که فقط می‌توان به آن‌ها گوش داد مانند صدای دکتر زامنهوف در بالا)

www.musicexpress.com.br

★**آموزش آسان زبان اسپرانتو به چند زبان مختلف**

http://www.lernu.net
http://www.lernu.net/lernu.php?lingvo=eo

★**آموزش زبان اسپرانتو برای آلمانی‌ها** :

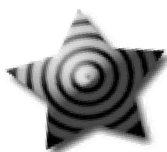
http://esperantoland.org/de/kurs/mini_arch.html

★ "**اُریگامی**" یکی از هنرهای سنتی ژاپن است. در اُریگامی با تا کردن کاغذ، شکل‌ها و اشیای گوناگونی می‌توان ساخت (مثلا حلزون!) البته در این سایت به زبان اسپرانتو!

http://perso.wanadoo.fr/corobu.mireille/
http://perso.wanadoo.fr/corobu.mireille/heliko.html

★ برای طرف‌داران، آشنایان و سخن گویان زبان اسپرانتو کلمه TEJO (سازمان جهانی جوانان اسپرانتودان)کاملاً شناخته شده است. این هم نشانی TEJO در سرزمین اینترنت : http://www.tejo.org

★ مجله‌ی معروف و معتبر فرانسوی «**لوموند**» در اینترنت به زبان بین المللی اسپرانتو نیز به صورت رایگان منتشر می‌شود. نشانی اینترنتی این مجله معتبر سیاسی به زبان اسپرانتو این است: http://eo.mondediplo.com







جهان اسپرانتو

زیر نظر: نیره ابراهیم‌پور
lumino@sabzandishan.com

چی؟ کی؟ کجا روی خواهد داد؟

به چه طریق می‌توان از محل گرد هم آیی های اسپرانتویی که در کشورهای همسایه یا سایر کشورها، که برگزار می‌شود آگاه شد؟ معمولاً لیست‌های تدوین شده بر حسب تاریخِ برگزاری نشست‌ها، در این خصوص، کمک چندانی نمی کند. Esperantoland در اینترنت نقشه‌هایی را طراحی کرده است که بر روی آن‌ها می‌توان محل برگزاری نشست های اسپرانتویی را به آسانی پیدا کرد. نتیجه‌ی این تلاش در سایت زیر قابل دسترسی است:

www.Esperantoland.org/renkontighoj

جالب این‌جاست که حتی سازمان‌دهندگان این نشست‌ها، شخصاً می‌توانند برنامه‌ی گردهم‌آیی‌شان را در این سایت قرار داده و بعداً به دلخواه موارد لازم را به کمک کدهای ویژه‌ای تغییر دهند. به این ترتیب این امکان وجود دارد که خیلی سریع از طریق اینترنت، حتی بدون در اختیار داشتن صفحات اینترنتی شخصی، دیگران را از گردهمایی خود آگاه کنیم.

کارت پستال ژاپنی

وزارت پست ژاپن در سال ۲۰۰۲ به مناسبت برگزاری هشتاد و نهمین کنگره‌ی ملی اسپرانتوی ژاپن در شهر Hukusima کارت پستال ویژه‌ای را عرضه کرد. این کارت پستال در ۱۱۳ دفتر پستی پخش شد که در کل ۵۰ هزار نسخه از آن فروخته شد. در ژاپن قیمت کارت پستال‌های معمولی ۵۰ ین است، در حالی که بهای این کارت پستال با حمایت موسسه اسپرانتوی ژاپن ۴۵ ین بود. اسپرانتیست‌های ژاپنی به شرکت پست، ۵۲۵۰ ین هدیه دادند. روی کارت متن زیر به چاپ رسیده است: ***"زبان جهانی و مشترک اسپرانتو، زبانی است برای از بین بردن مرز بین کشورها در قلب انسان‌ها".***

کُره‌ی جنوبی

تا مدتی پیش در کره‌ی جنوبی دانشگاه Dankook تنها دانشگاهی بوده است که در آن اسپرانتو رسماً به عنوان رشته ی تحصیلی تدریس می‌شد، اما از ۲۳ ژوئن ۲۰۰۳ دانشگاه Wonkwang، اسپرانتو را وارد سیستم آموزشی خود کرده است.

برزیل

با توجه به آماری که در بولتن موسسه IBOPE (یکی از مهمترین موسسات پژوهشی برزیل) درج شد، برنامه‌ی رادیویی **"اسپرانتو، زبان برادری"**، در بین ۲۲ برنامه ایستگاهِ رادیوی ریو دو ژانیرو، چهارمین برنامه پر مخاطب است. این برنامه را می‌توان هر سه شنبه از ساعت ۳ بعد از ظهر و هر جمعه از ساعت ۱۱ عصر در www.radioriodejaneiro.am.br یا بر روی طول موج ۱۴۰۰ کیلو هرتز گوش کرد.

هندوستان

امروزه ۶۰۰ هزار دانش آموز در مقطع راهنمایی در کل کشور هندوستان، در کتاب‌های آموزشی‌شان، می‌توانند در باره‌ی اسپرانتو، زامنهوف ، سادگی و کاربرد زبان اسپرانتو، همراه با اطلاعاتی مفید و تصاویری رنگی، مطالبی را بخوانند.

لیتوانی

هم‌زمان با برگزاری نودمین کنگره ی جهانی اسپرانتو(Vilnius, 2005)، انجمن اسپرانتوی لیتوانی و هیات سردبیران نشریه "موج اسپرانتو" تصمیم گرفتند که دوره های بازآموزی آخر هفته‌ای را با موضوعات متفاوتی سازماندهی کنند. اولین موضوع انتخاب شده تاریخ اسپرانتو است که Aleksander Korĵenkov در این زمینه ده سخنرانی خواهد داشت. اولین دوره‌ی بازآموزی اسپرانتو نیز از ۲۲ تا ۲۳ فوریه ۲۰۰۳ و دومین دوره از ۲۹تا۳۰ مارس ۲۰۰۳ در خانه اسپرانتو در Kaunas برگزار شد.

نمایشگاه

مرکز اسپرانتویی فرانسه (Angers) قصد دارد در سال ۲۰۰۴، صدمین سالگرد تاسیس‌اش را جشن گرفته و به همین مناسبت، نمایشگاهی از نقاشی کودکان با موضوع **"توسعه‌ی پایدار"** (محیط زیست، مبارزه با آلوده‌سازی محیط زیست، انرژی خورشیدی، دامداری و کشاورزی سالم، آب تمیز، تن‌درستی و ...) برگزار کند که در نهایت به بهترین و زیباترین نقاشی‌ها، جوایزی تعلق خواهد گرفت. برای کسب اطلاعات بیشتر می توانید با نشانی‌های زیر مکاتبه کنید:

Esperanto-centro, A. Frangeul, 6 rue du Buis, FR-49000 Angers. Francio.
Rete: bertrand_gilet@wanadoo.fr

ایران

در ماه‌های اخیر مطبوعات و رسانه‌های خبری ایران اطلاع‌رسانی مطلوبی درباره‌ی اسپرانتو انجام داده‌اند. مصاحبه ی خبرگزاری میراث با دو تن از اسپرانتودانان درباره‌ی تاریخ اسپرانتو در ایران و انتشار آن در روزنامه‌ی همشهری، مصاحبه ی خبرگزاری ایسنا با یکی از اسپرانتودانان و انتشار آن در روزنامه ی شرق از جمله آخرین موردها می‌باشد. در اینترنت نیز اطلاعات، اخبار و مطالب به زبان فارسی درباره‌ی اسپرانتو گسترش قابل ملاحظه ای نسبت به سال گذشته داشته است.★

تازه وارد

نوشته‌ی: دونالد.جی. هارلو

ترجمه‌ی: غلامرضا آذرهوشنگ
azarhushang@sabzandishan.com

دونالد.جی. هارلو در سال ۱۹۴۲ در ایالت اورگون (در شمال شرقی) آمریکا به دنیا آمد. او در رشته نجوم فارغ التحصیل شد. او ۱۲ سال در نیروی هوایی آمریکا خدمت کرد، اما در سال‌های اخیر به‌عنوان متخصص کامپیوتر به کار مشغول شده است. هارلو، از سال ۱۹۵۵ به یادگیری زبان اسپرانتو پرداخت و تاکنون در عرصه‌های مختلف، در جنبش اسپرانتو فعال بوده است. هارلو ازدواج کرده و دارای ٤ فرزند و سه نوه است.

*داستان کوتاه **"تازه وارد"**، درباره‌ی دو دنیای متفاوت است. دنیایی که برای بهبود آن و زندگی در فضایی صلح‌آمیز امید بسیار وجود داشت. (بویژه برای دکتر زامنهوف و اسپرانتیست‌های هم دوره‌ی او) اما در قرن بیستم و با وجود دو جنگ جهانی و سپس ورود به دوران جنگ سرد، متاسفانه سبعیت و جنگ طلبی آزمندانه بر سرنوشت ما حاکم شد. آیا امید انسانی و زیبای دکتر زامنهوف بیهوده بود؟*

دکترِ کوچک اندام تقریبا خوابیده بود، که مردی عجیب در کوپه را باز کرد وخودش را به داخل کوپه انداخت. "ب..ببخشید" و با لکنت زبان، حرفش را دنبال کرد: "من مریض هستم. می‌تونم بنشینم رو صندلی؟"

دکترِ مهربان برخاست و به او کمک کرد تا بنشیند:

" مشگلتون چیه؟"

" فکر می‌کنم بیماری قلبی باشه. قلبم ضعیفه. همین حالا قرص خوردم، توی راهروِ قطار. این بچه‌ی تخم جن ..."

مرد چشمهایش را بست و دستش را روی قلبش گذاشت.

" ببخشید. راستش من نباید عصبانی بشم. به این جور آدما اصلا نباید اجازه بدهن سوار قطار بشن. نکبتی توی واگن سیگاری ها، درست روبروی من نشسته و از پنجره‌ی قطار به بیرون نگاه می‌کنه و داد می‌زنه: "هی، اون جا رو نگاه کنین! مواظب باشین! بمب اتمی داره می‌آد طرفمون. "بمب اتم؛ بر شیطون لعنت! مگه دیگه کسی اجازه می‌ده این ***اتفاق*** دوباره بیفته!"

دکتر چیزی از حرف های او سر درنیاورد، اما سوالی هم نکرد. آن مرد بیمار بود و هنوز نمی‌توانست به سوال‌های او جواب بدهد. شاید چند دقیقه‌ی دیگر...

مرد بیمار، با چشمان نیم بسته، از پنجره به بیرون نگاه کرد. در زیر آفتاب صبحگاهی تابستان، مناظر بیرون زیبا به نظر می آمد. چمنزارها، دریاچه‌ها و جنگل‌ها غرق در رنگ‌های سبز و قهوه ای. این مناظر، در سکوت و آرامش صلح‌آمیز خود، انگار آرام خود را از دیدگاه قطار کنار می‌کشیدند و در جایی مخفی می‌شدند.

دکتر با آن سر طاس، ریش پرپشت و چشمان مهربان از پشت عینک دسته فلزی ظریف خود به مردی که انتظارش را نداشت چشم دوخته بود. این مرد با وجود آن‌که با خودش ستاره‌ی کوچک سبزرنگی را حمل می‌کرد، و به‌نظر می‌رسید یکی از هم‌مسلکان (اسپرانتیست) دکتر باشد، چهره‌ای بیگانه داشت. بیگانه نه فقط با مردم این قسمت اروپا، بلکه بیگانه با تمام جهان، حتی بیگانه با دکتر. او مرد قوی‌هیکلی بود با صورتی جگری رنگ، چشمانی خاکستری و دماغی سرخ که بیشتر به پیاز گل شباهت داشت. موهایش را کوتاه کرده بود؛ کت و شلوار دست خاکستری رنگ عجیبی به تن داشت و کراواتی بد رنگ.

دکتر با تواضع و فروتنی پرسید: "ببخشید آقا... دوست هم مسلک من... شما هم دارین میرین پاریس، برای شرکت در کنگره؟"

نگاهِ مرد عجیب که به زیبایی‌های بیرون دوخته شده بود به‌طرف دکتر برگشت و روی ستاره‌ی بزرگی که به کت او سنجاق شده بود، متوقف ماند.

"کنگره پاریس؟ نه. من دارم می‌رم خونه. اونم بعد از یه سفر *پنهانی*."

دکتر متفرانه لب هایش را لیسید: "ببخشید، آقا! متوجه نشدم. می‌دونین، آخه من یه دکتر ساده هستم. منظورتون رو از *پنهانی* نفهمیدم؟"

مرد گفت: "اگر شما اسمش را بیاد بیاورین..." بعد حرفش را قطع کرد و گفت: "آقای دکتر! شما اهل کجائین؟ البته می‌بخشین که این سوال رو می‌کنم. اما..."

دکتر لبخندی زد و گفت: "من چشم پزشک ساده‌ای هستم و در ورشو زندگی می‌کنم."

"چه شهر قشنگی! قبل از این که منو به خاطر بحران اخراج بکنن، از اون جا دیدن کردم."

"بحران؟"

دکتر سری تکان داد و حرفش را دنبال کرد.

"آن هم در بالکان؟"

مردِ عجیب خندید: "بحران مگه جای دیگه هم می تونه وجود داشته باشه؟"

بعد ادامه داد: "شوخی کردم آقای دکتر. می‌دونستی قیافه تون خیلی به یکی از اقوام ما شبیهِ. ما قبلا همدیگه رو جایی ندیده‌یم."

دکتر اسم خودش را نگفت. حداقل در آن لحظه نمی خواست

خودش را معرفی کند.
"نه. فکر نمی‌کنم."
"مثل این که حق با شماست. اما... شاید من عکس شما رو جایی دیده باشم. به هرحال، اگه شما دارین از ورشو می‌آیین..."
مرد دوباره نگاهش را به بیرون دوخت.
دکتر اصلا سر در نمی‌آورد. بنابراین تصمیم گرفت موضوع را عوض کند: "می‌دونین ساعت چنده؟"
"البته."
مردِ عجیب نگاهی به ساعت مچی‌اش انداخت و گفت: "ساعت..." چینی به ابروهایش انداخت، به ساعتش بد و بیراه گفت و آن را محکم تکان تکان داد. لبخند محوی زد و ادامه داد: " مثل این که از کار افتاده."
دکتر با تعجب به ساعت نگاه کرد. خیلی عجیب بود، ساعت دارای سه عقربه‌ی زمان‌نما و نشانه‌های روزشمار، ماه شمار، سال شمار و به شکل ماه بود. فکر کرد حتما ساعت خراب شده است، چون سال شمارش، سالی اشتباه را نشان می‌داد.
مرد کوچک اندام گفت: "مهم نیست، آقای عزیز." و با انگشت به بیرون پنجره‌ی کوپه اشاره کرد:
"هنوز صبح زوده. طولی نمی کشه که می رسیم به کلن. خیلی هم نیاز به دونستن ساعت دقیق نیست."
"درسته، اما... می دونین، این بهترین ساعت موجوده. سوئیسی یه. متوجه هستین که؟ من کلی پول بالاش داده م. نباید این طوری از کار بیفته."
مرد ساعت را به گوشش چسباند. بعد آن را در یکی از جیب های متعددش گذاشت و گفت: "چیکار می‌شه کرد. حالا که ساعتم نمی‌تونه زمان درست رو به من بگه، من از رادیو کمک می‌گیرم."
مرد جعبه‌ای فلزی را که جلد چرمی داشت از جیب دیگرش بیرون آورد. دکتر فکر کرد: " این مرد چقدر جیب داره." جعبه‌ی غریبی بود. به هیچ چیزی که دکتر تاکنون دیده بود شباهتی نداشت. جلد چرمی، رنگی قهوه‌ای داشت با سوراخ‌های ریز متعدد و دو صفحه‌ی ساعت مانند.
"حالا من رادیوِ خودم رو روشن می‌کنم ."
مرد توضیح گنگی داد: " تا نیم ساعته دیگه، صد در صد رادیو ساعت دقیق رو اعلام می‌کنه."
او یکی از صفحه‌های ساعت مانند را چرخاند. فورا صدای خِرخِری از میان سوراخ‌ها به گوش رسید. مرد آن یکی صفحه‌ی ساعت مانند را نیز چرخاند. صدای خِرخِرِ اعصاب خردکن بی‌وقفه ادامه داشت. مرد گفت: "چرا خِر خِر می‌کنه؟ آهان، فهمیدم." و شکلکی در آورد و گفت: "اطراف ما دیواره‌های آهنی یه، که روی امواجِ رادیویی پارازیت می‌ندازه." و زیر لب گفت: " خیلی متاسفم." و رادیو را به گوشه‌ای انداخت.
مرد دوباره گفت: " می‌دونین، من تکنسین برق هستم. تو آمریکا، تو شرکتی کار می‌کنم که با سیستم‌های برقیِ موشک‌ها سر و کار داره. موشک‌هایی که گاه برای اهداف جنگی بکار می رن، گاه برای اهداف صلح‌آمیز."
دکتر ناخودآگاه سرش را تکان داد وگفت: "اوه، خیلی عجیبه. یعنی می‌خواین بگین که شما سیستم‌هایی رو می‌سازین که می‌تونه هم زمان، چند موشک رو با هم شلیک کنه."
"نه! مگه شما دیوونه شدین آقای دکتر؟ من سیستم‌های هدایتی رو برای موشک‌های قاره‌پیما و موشک‌های فضا پیما رو طراحی می‌کنم. یا برای نیروی هوایی، روی سیستم های داخلی موشک‌هایی کار می‌کنم که اهداف انسانی رو دنبال می‌کنه."

دکتر فورا از جایش بلند شد: " آقا، شما واقعا حالتون خوبه؟ هیچ معلومه اصلا چی می‌گین؟ قدرت برد هیچ موشکی اون قدر نیست که بتونه از یه قاره به قاره‌ی دیگه بره. هیچ‌کس نمی‌تونه این همه *باروت* برای این منظور تامین کنه..."
" *باروت*؟"
مردِ عجیب، روی پاهایش پرید: " آقا، یعنی شما این قدر نادونین که هنوز هم فکر می‌کنین برای موشک از *باروت* استفاده می‌کنن؟ حالا دیگه از اکسیژن مایع، بنزین و چیزهای دیگه استفاده می‌کنن و در آینده‌ی نزدیک می‌خوان از موتورهای اتمی استفاده کنن. ما مثل چینی‌های قدیمی نیستیم. با *باروت* که نمی‌شه موشک های اسپوتنیک رو به فضا پرتاب کرد!"
دکتر در حالی که دستش را روی گوشش گذاشته بود، فریاد زد: " بس کنین، بس کنین آقا! شما نه فقط اشتباه کردین که به جای خین گفتین چین، بلکه شما کلمات زیادی را که اصلا وجود ندارن بکار بردین..."
مرد، نفس عمیقش را بیرون داد و دوباره روی صندلی نشست. بعد از جیبش بطری آبی بیرون آورد، قرصی به دهان انداخت و با جرعه‌ای آب آن را پایین فرستاد.
"من از شما معذرت می‌خوام. این برام قابل درکه که بسیاری از لغت‌هایی که من به‌کار می‌برم برای شما ناآشنا باشه. شما به عنوان یک چشم پزشکِ متخصص، منطقا نباید هم با لغت های رشته‌های دیگه آشنا باشین. حتی در رشته‌ی خودم هم کسانی هستن که هنوز با لغت اسپوتنیک آشنا نیستن."
دکتر با گلایه گفت: " ***من*** که نمی‌دونم، اگه این لغت از زبان روسی اومده باشه، تا اون جایی که من می‌دونم، معنی‌اش می‌شه " همراه "، اما من فکر نمی‌کنم که..."
"حقیقتش مسئله دقیقا همینه. شما لابد می‌دونین که اسپوتنیک در واقع همون ماه مصنوعی‌یه."
دکتر نتوانست جلو خنده‌ی خود را بگیرد: " ماه مصنوعی؟ به حق چیزهای نشنیده! مگه ممکنه؟"
"کسانی هم بودن که معتقد بودن زبان مصنوعی ممکن نیس. اما زامنهوف خلاف این رو ثابت کرد."
دکتر ناگزیر اقرار کرد: " بله، درسته."
این عقب نشینی بیش از انتظار بود. دکتر ادامه داد: " اما... اما زبان امری‌یه مربوط به جامعه انسانی؛ در حالی‌که ماه به طبیعت مربوط می‌شه."
"ماه کوچک مصنوعی، نه. خیلی واضحه که اسپوتنیک به طور نسبی چیز کوچیکی‌یه، اما تونسته هر دو طرف درگیر در " ***جنگ سرد*** " رو وادار کنه که دقیقا به سمت همین ماه‌های مصنوعی کشونده بشن ..."
ناله‌ی دکتر بلند شد: " آقا، من که نمی‌فهمم معنای این کلمات چیه؛ و به چه موضوعی مربوط می‌شه. مثلا معنای همین کلمه ی ***جنگ سرد***؟"
"مگه شما نمی‌دونین؟ این مربوط به وضعیتی می‌شه، تقریبا شبیه در آستانه‌ی جنگ بودن. چیزی که بعد از جنگ جهانی دوم بین آمریکا و اتحاد جماهیر شوروی به وجود اومد."
" اتحاد جماهیر شوروی؟ این دیگه چه معنی می‌ده، اتحاد گرد آمدگان؟"



IRANA ESPERANTISTO
Pajam-e Sabzandiŝan
Kultura Sezon-revuo en la persa kaj Esperanto
N-ro: 5 Jaro: 2 Aŭtuno 2003

Damavand, Alta Kaj Fiera, Simbolo De Irano

Ŝirin Ebadi
La Unua Irana Nobel-Pac-Premiito

Rumi, Nia plej Granda Mistika Poeto

ESPERANTO
Kompleta enhavo de la revuo senpage
www.sabzandishan.com
Baldaŭ

Pajam-e Sabzandiŝan(*Mesaĝo de Verdpensuloj*)

ISSN 1728-6174

Kultura sezon-revuo en E-o kaj la persa. En E-mondo ĝi aperas sub la nomo:

IRANA ESPERANTISTO

IRANA ESPERANTISTO estas sendependa kultura revuo kiu presiĝas en Irano.

Respondeca direktorino :
Fariba N. Maĝd
Ĉefredaktoro :
M. Reza Torabi



Kovrilo:
Panoramo de ***Damavand-monto***

•

Persa kovrilo:
Temas pri Ŝirin Ebadi

•

Grafikaĵo: Babak Torabi
Eldonaj aferoj: *Reza Haĝihasanlu*
Eksterlanda abono: *Hamzeh Ŝafii*

•

Adresoj:
P.O.Kesto 17765-184,
Tehran, Iran
Telefono : (0098 21) 7437138
Fakso : (009821) 7463812
TTT-ejo : www.sabzandishan.com
Retpoŝto: info@sabzandishan.com

•

Bonvenas eseoj, artikoloj, raportoj kaj kontribuaĵoj kondiĉe ke ili ne estu publikigitaj antaŭe. Bonvenas kultur-temaj kontribuaĵoj ĉu en Esperanto ĉu en la persa.

Enhavo:

Persa parto :

Enkonduke…

Fine la unua semajno de Oktobro. Ĉiuj partoj de la revuo estas pretaj. Baldaŭ ĝi estos sendita al presejo…

Neatendite surprizia novaĵo… Nobela Pac-premio…Irano…Ŝirin Ebadi… Kion ni faru? Silenti ne eblas. Ni kiel Esperantistoj, kiel movado de pac-defendantoj ne povas ne reagi. Venas amaso da gratul-mesaĝoj el foraj kaj proksimaj partoj de la mondo. Tio montras ke la Esperantistaro de la mondo ne estas indiferentaj pri la aferoj pac-rilataj… Tiel estis ke ni decidis aldoni kroman 8 paĝojn dediĉita al tiu ĉi grava evento; malgraŭ 8-paĝa jam aldonita parto. Aparte grava estas ĉi-jara pac-premio pro tio ke ĝi estas unika de diversaj flankoj: La unua Nobel-premio por Irano…pli grave ke ĝi estas donita al virino…ankaŭ grava pro tio ke ĝi estas pac-premio al civitano de lando kie oni propagandas kiel fonto kaj subtenanto de terorismo. Tio montras ke homojn oni ne povas juĝi amase, sed individue. Kaj ke ne ĉiuj estas samaj… .

Sur aliaj paĝoj vi legos kiel regule pri diversaj kaj variaj aferoj, de anekdoto ĝis poemo, kaj de lingvo ĝis ludo. Perslingvanoj povas ĝui interesajn kaj informodonajn artikolojn en la persa parto.

Hamzeh Ŝafii

Al tiu kiu foren donas sian liberecon, por ĝin havigi al aliaj.

Al Farhadeca Ŝirino*

Vi kiu gajnis pac-premion,
Certe pasigis malpacajn premojn.
Kiam vi defendis malfortulojn
Vi ĉiam frontis la fortegulojn.
Se iam aperis problemo al vi
Vi nur provis solvi ĝin perpace.
Al plej danĝeraj frontoj vi iris
Por savadi sendefendulojn.
Advokatino alvokanta juston
Savantino liberiganta homon
Leĝon ĉiam vi respektis
Kvankam por fari tion
Vi dev-suferis neleĝon.
Feliĉe jam ekburĝonis
Klopodoj egaj viaj
Ĉar alia geniulo
Alfred Nobelo la nobla
Pli ol cent jarojn antaŭe
Angoradis pri ĉiuj vi
Kiuj pacon disvolvigus.
Restu en paco animo lia
Dum vi kaj viaj aliaj anoj
Zorgas pri la homaj rajtoj.
De-nun poste pli esperu
La infanoj kaj virinoj
Je sia helpa advokatino.

Asad Mahbub

* Ŝirin kaj Farhad estas unu el la plej famaj geamantoj en la persa literaturo. Farhad por atingi al sia amatino, Ŝirin, akceptas la kondiĉon de sia rivalo, Ĥosro t.e. fari vojon tra ŝtona monto per sia hakilo. Farhad estas simbolo de senlaca laborego celen. La am-historion poeme rakontis Iljas ebn Jusof Nezami de Ganĝe (1072-1202) konata je Nezami Ganĝavi en sia longa epopeo Ĥosro kaj Ŝirin

Nova proverbaro

verkis: **Morteza Mirbagian**

Niaj pensoj nin trompas, kaj niaj sentoj nin rompas.
Oni diru vorton kiu egalas arĝenton, alie prefereble tenu silenton.
Al la vulpido kaptita en truo, ne plu helpas ĝia patra instruo.
Riĉuloj kiuj regas post la kurteno, preferas azenojn sur la politika sceno.
Pli ol kruelaj reĝoj, vundas maljustaj leĝoj.
Kiu konstante parolas pri bono, estas aŭ sankta ulo, aŭ fripono.
Mizero estas doloro, sed ne estas malhonoro
Kiu donas amon, meritas la samon.
Por kadukulo, morto; egalas al komforto.
Kie sukero, tie formikoj, kie sufero, tie amikoj!
Arbo falas pro manko de fortaj radikoj, homo falas pro manko de bonaj amikoj.
Kiu havas belajn okulojn, freneze amas spegulojn.
Amo estas supo varma: ju pli varma, des pli ĉarma.
Amo blindigas okulojn, kovras amatinajn makulojn.
Arbon rompas vento-potenco, homon rompas nigra penso.
Arbo falinta ne havas radikojn, homo falinta ne havas amikojn.
Multaj homoj imitas la abelojn, dorse pikas dum buŝe donas mielojn.
Jen fidelaj amikoj de ĉiu persono, malnovaj edzino, hundo kaj preta mono.
Al la bezonoj de la kokino, infano kaj virino mankas fino.
Kiam infano agadas stulte, tiam bezonas amon plej multe.

Afgana Pioniro

Afganio estas lando kiun la mondo estis jam forgesinta de antaŭ longaj jaroj ĝis tiam kiam post sangverŝaj interbataloj enlande, aperis "Talebanoj" kiuj prezentis la plej radikalan Islamon kaj de tiu jam aperis minacoj akraj kontraŭ la cetera mondo kaj tiel la mondo jam komencis konsideri Afganujon kaj ties problemaron … .

Pri E-movado ĝis 1981 nenion oni povas trovi en Afganio kaj ĝuste en tiu jaro aperas la unua esperantisto kiu estas d-ro Hejdar Raŝidi (Heydar Rashidi). Li naskiĝis en 1920 en Kabulo, la ĉefurbo de Afganio.

D-ro Raŝidi estas kuracisto kiu aŭtodidakte eklernis E-on kaj komencis disvastigi la lingvon okazigante E-kursojn en Kabula Universitato sed pro la enlanda milito kiu trapasis la tutan landon li devis forlasi la patrujon kaj rifuĝi al najbara lando Irano kiu kompare kun Afganio estis pli sekura (Dum tiu jaro komenciĝis milito inter Irano kaj Irako sed la situacio kompare kun Afganio estis ankoraŭ pli tolerebla).

Kaj tiel la movado kiun d-ro Raŝidi komencis en Afganio rapide stagnis sed li mem neniam forlasis E-on. Li verkis multajn librojn pri sia fako medicino kaj radiologio kaj dum kelkaj jaroj redaktis fakgazeton pri medicino kiu eldoniĝis en Kabulo. Pli ol 500 eseoj kaj artikoloj de li jam estas eldonitaj en diversaj revuoj kaj gazetoj. Post sia rifuĝo al Irano li eldonis lernolibron de Esperanto en la persa kaj ankoraŭ restas ne aperintaj libroj Germana-Persa-Germana Vortaro kaj Esperanto-Persa-Esperanto vortaroj kiujn li jam finredaktis. Li ankoraŭ plenenergie aktivas kaj verkadas. La revuo Esperanto en aprilo 1998 aperigis intervjuon kun li. Li ofte plume kontribuas al Irana E-movado kaj estas membro de Irana Esperanto-Centro. En majo 2003 fondiĝis Afgana Esperanto-Klubo (AFESPO) en Maŝhado kaj d-ro Raŝidi kiel la patro de Afgana E-movado estis renomita kaj respektita de Afganaj rifuĝintaj gejunuloj kiuj laŭ la projekto "lingvo de paco" subtenita de Universala Esperanto-Asocio kaj Irana Esperanto-Centro, eklernis E-on kaj jam komencis movadumi. Respektante la agadojn de nia Afgana samideano ni aperigas erojn de lia verkaro en nia revuo.★

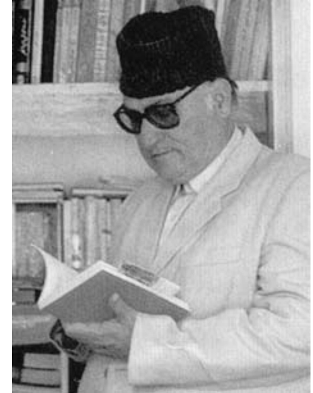


Foto de: Kejhan Sajjadpur

Panjo…

Kiam mi vidis vian fantomon
Tre rapide batis mia koro.
Mi volas kisadi vian manon
Ĉar mi amas vin kiel amanto.
Kion deziras vi kara mia
Ordonu al mi, mi faros ĉion.

D-ro H.Raŝidi

Nur la Amo:
Rumi (Moŭlana), La Plej Granda Mistika Poeto

Ahmad Reza Mamduhi mamduhi@sabzandishan.com

Verkinte tiel belajn kaj profundajn poemojn en la plej diversaj formoj kaj ritmoj, Rumi negemas kaj ignoras poemikon - en siaj poemoj! Ekz-e:

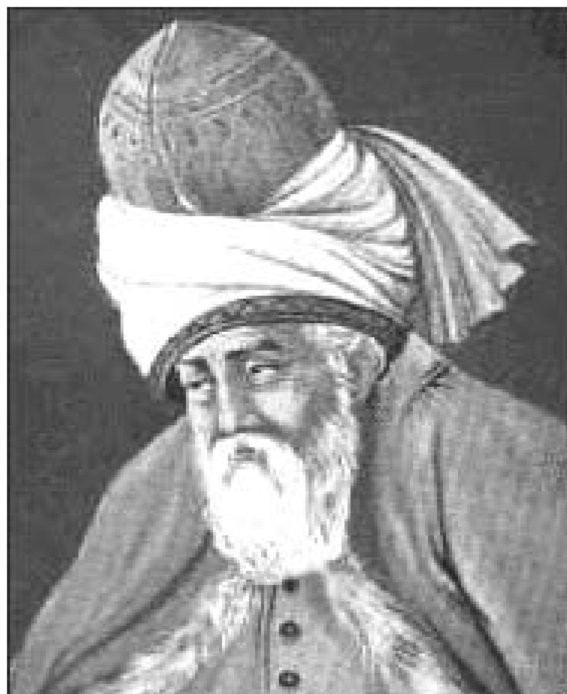
Rimon mi elpensantas sed diras mia amatino:
"Krom mian ekviziton, pripensadu vi nenion!"
Disordigu mi versduon, ritmon kaj rimon,
por ke parolivu kun vi for de tiu ĉi trio!

Ĝalal-ed-din Mohammad (1207-1273) estas la plej granda mistika poeto. En la okcidento oni konas lin kiel Rumi (ĉar loĝinta ĉefe en Rum, t.e. en Malgrand-Azio, Turkio) kaj en Irano kiel Moŭlana (ĉar liaj sekvantoj nomis lin tiel, laŭvorte: "nia mastro") aŭ Moŭlavi (turka prononco de Moŭlana). Liaj poemoj jam tradukiĝis en multajn lingvojn kaj li estas unu el la plej legataj poetoj diverslande inkluzive okcidenton kaj Usonon, nun.

Inter la perslingvaj poetoj, Rumi havas la plej ampleksan verkaron. Li havas ses famajn verkojn. Unu el ili, la 6-voluma Masnavije Ma'navi t.e. spirituala masnavio*(1), konsistas el 25,000 poemlinioj aŭ rimaj distikoj. Fakte en la persa lingvo oni proverbe similigas ĉiun tre

> ***Vino de ni ebriiĝis, ne ni de ĝi!***
> ***Moldo de ni ekestiĝis, ne ni de ĝi!***

longan rakonton aŭ historion al "Masnavio 70 menojn*" (ĉiu meno* egalas 3 kilogramojn). Ankaŭ pro la tre alta populareco de tiu ĉi verko, kiam oni diras "Masnavio", tio signifas la verkon. Por kompareto tempa kaj volumena: La Dia Komedio de Dante (1265-1321) estis



verkita preskaŭ duonjarcenton post Masnavio kaj havas proksimume duonan volumenon de ĝi (2).

Krom sennombraj iranaj kleruloj, kiuj esploris multege pri Rumi – el kiuj eble la plej elstara estas B. Foruzanfar (1899-1979) - jam ankaŭ pluraj tre grandaj okcidentaj orientalistoj dediĉis multe el siaj vivoj al kon(ig)ado de Rumi kaj liaj verkoj, precipe

Masnavio. Kiel ekz-o, profesoro R.A. Nicholson(1868-1945), elp.Nikolson, verkis tre multe pri Rumi kaj liaj ĉefverkoj, kaj ankaŭ tradukis anglen multajn poemojn de li (i.a. li tradukis tutan Masnavion kaj verkis kompletan interpretadon pri ĉiuj ties ses volumoj!).

"... Sen ĉia ajn dubo, Nicholson estas la plej granda Rumiologo okcidenta, kies anglalingvaj studoj kaj verkoj ankoraŭ estas sensimilaj, kaj verŝajne ne aperos alia orientalisto kiel li. Liaj plej grandaj verkoj estas pri Moŭlana, ..." (3)

Bedaŭrinde lia forpaso ne lasis lin finverki la enkondukon al sia lasta libro pri Moŭlana nomata Rumi, Poeto kaj Mistikulo (4). La libro entenas tradukojn elektitaj el diversaj verkoj de Rumi kun klarigaj notoj celante prezenti ĝeneralan bildon kaj konon pri sufiismo (5). Feliĉe, A.J. Arberry (1905-1969) – mem ege kompetenta esploristo kaj nomanta sin lernanto de Nicholson – preparis la libron por presiĝo aldoninte du alineojn je la fino de la nefinita enkonduko. Arberry en la plej lasta alineo de la enkonduko belege esprimas siajn admiron kaj laŭdon kaj pri Rumi kaj pri Nicholson:

"*En Rumi, la persa mistika genio trovas sian plej superan esprimiĝon. Rigardante al la vasta pejzaĝo de sufia poezio, ni vidas lin kiel subliman montopinton, dum la aliaj poetoj – tre multnombraj – ĉu antaŭ li, ĉu post li, estas nur montetoj, en komparo. La influado de lia imitinda ekzemplo, lia pensmaniero kaj lia lingvouzo estas forte sentata dum ĉiuj post-liaj jarcentoj; ĉiu sufio post li, kapabla legi la persan, agnoskis lian nekontesteblan gvidantecon. Por la okcidento, kiu nun estas malrapide konstatanta la grandecon de lia genio – dankeg' al la laboro de la subtila klerulo, kies lastaj skribaĵoj trovas sin en tiu ĉi verko – Rumi estas tute kapabla aperi kiel fonto de inspirado kaj ravo nesuperita de kiu ajn alia poeto en la literaturo de la mondo."* (6)

Kiel vidite, Arberry tre diligente antaŭdiris la okcidentan logiĝon al Rumi, jam en 1950! Ankaŭ Arberry multe verkis pri mistikismo, sufiismo, Rumi kaj aliaj mistikuloj.

La alia verko de Rumi, nomata Ŝams-Gazalaro enhavas 3229 gazalojn! Kiel ekz-o, traduko de unu el liaj gazaloj prezentiĝas kun tiu ĉi artikolo. Por lia elkono, laŭ la poemo de li mem, oni devas esti tre atentema tiel ke oni bezonas ekpovi vidi per siaj oreloj:

Mi estas nur spegulo, ne la viro de l' diradoj,
Jam vidiĝos mia stato, se okuliĝu viaj oreloj.

Li uzis la lingvon okulfrape sia-stile, libereme kaj fakte logikige - iele Esperantece - t.e. ĝeneraligante kaj utiligante regulon por kazoj, kiajn neniu uzis antaŭe tiuregule. Por doni ekzempleton, kiu eble iome induktu lian lingvouzon, jen la supra versduo en pli fidela traduko al la persa Rumia originalo:

Spegulas mi, spegulas mi, ne dirviras mi,
Jam vidiĝos mi, se okuliĝu l' oreloj al vi.

Li naskiĝis en Balĥurbo. Ĉiuj liaj praŭloj estis Ĥorasananoj. Kvankam li pasigis plejmulton de sia vivo en Konja-urbo (tiame nomata Iconium), li ĉiam menciis en siaj poemoj pri Ĥorasano. Sed tio neniel indus interpretiĝi tiel ke en lia esto ekzistis plej eta signo de ŝovinismo, naciismo, k.s., ĉar li ja superis ĉiajn malgrandskalajn temojn supraĵajn kiel tiuj ĉi, kaj li senhezite, plenenergie kaj tiel bele esprimas:

Lin demandis mi: "Kio estas via
deveno?" mokete diris li:
"Ho mia kara,
duono de mi devenas de turkujo,
duono de mi de Forganeo
duono de mi estas el koto,
duono de mi el anim' kaj koro
duono de mi ĉeas la maron,
duono de mi tute el perlo

Lia patro, kiu nomiĝis Valad, estante tre renoma kaj populara en Balĥo, deviĝis elmigri el la urbo kelkal: unue ĉar la reganto tiea, M. Ĥarazm-Ŝaho, timige ĵaluzis lian polularecon inter la regatoj; due ĉar Imamo

Pinte de sia renomo, Rumi forlasis sian tre altan socian staton, nur pro amo.

Faĥr-Razio, tiama kaj tiea altreligiulo, ĝuanta bonan interrilaton kun la reganto, kontraŭis Valadon, kaj trie por ke la Mongola invado minacis orient-iranajn klerulojn, kiel Damokla glavo. Sekve, kiam

Rumi estis ankoraŭ 12 aŭ 13jara, elmigris kun sia patro el Balĥo pilgrimonte al Mekko. Forlasinte la naskiĝurbon, ili unue atingis la survojan urbon Nejŝaburon, kaj tie vizitis ŝejkon F. Attar (1119-1229?) – famega poeto kaj tre brila vizaĝo en la mistikismo kiu instruis kaj/aŭ inspiris multajn post-siajn mistikulojn. Jarojn poste, Rumi tiel pripoemis Attaron:

Attar transpasis jam la urbsepon de la am'.
Ni ankoraŭ mezirantas aleeton l' unuan.

Post kiam ili forlasis Mekkon, ekloĝis en Malgrand-Azio, ĉar orienta regiono de Irano jam estis invadita de mongoloj. Post iom da tempo, Kejgobado, la selĝuka reĝo, invitis ilin al Konja, kie ili loĝis pleje dum sia vivoresto. Rumi edziĝis 18-jaraĝe kaj perdis sian patron 24-jaraĝe. En la sama jaro, t.e. 1231, la sekvantoj de Valad petis lian filon anstataŭi la patron kaj ekgvidi ilin.

Rumi pasigis sep jarojn en Halabo kaj Damasko daŭrigante siajn studojn. Post tio dum kvin jaroj li instruis en Konja, kaj liajn instruojn, utiligis pli ol 400 lernantoj! Nun li estis tre fama teologo kaj instruisto plenestimata.

Viglo, vivemo kaj melodio en liaj gazaloj estas unike movaj.

Kiam Rumi estis 38-jaraĝa, Ŝams-ed-din Mohammad de Tabrizo (1185?-1247), vagabonda dervîŝo mistika - famiĝonta je Ŝams - venis al Konja kaj ilia renkontiĝo kaŭzis elradikan aliiĝon al Moŭlana, kvazaŭ li renaskiĝis. Rumi tiel absorbiĝis al personeco kaj pensmaniero de Ŝams, ke forgesis ĉion pri sia socia stato kaj populareco, ekkondutante tre senzorge rilate al sia reputacio ĉe sia jam tre granda sekvantaro, kaj fariĝis mistikulo sufia. La sekvantoj de Rumi, vidinte la eklogiĝon de sia mastro al Ŝams, kaj senigitaj de karaj instruoj de "sia mastro", komencis kontraŭi kaj ĝeni Ŝamson, tiel ke post 16 monatoj, li foriris el Konja al Damasko.

Rumi, tro-ĝenita de la disiĝo, poemis multe pri la apartiĝo kaj sopiro retrovi Ŝamson, kaj sendis sian filon, Soltan-Valadon, kune kun 20 el la sekvantoj - kiuj jam estis pentintaj pro siaj miskondutoj kontraŭ Ŝams - al Damasko por inviti lin al Konja. Fine, post 15-monata foresto, li denove estis ĉe Rumi. Sed pro la fanatikeco de la popolamaso, kaj priklaĉoj kaj ĝenadoj, li denove deviĝis forlasi Konja-on, kaj ĉifoje laŭŝajne por ĉiam, ĉar de post tio, neniaj spuroj de li estas trovitaj en la historio.

Gazalojn, kiujn Rumi verkis inspirite de Ŝams – ĉu dum lia ĉeesto ĉu dum lia foresto - Moŭlana nomis Ŝams-Gazalaron. La mistikecan kialon por tia nomado, Nicholson klarigas tiel ĉi: unu el la ĉefaj principoj en sufiismo estas unuiĝo kaj unueco de amanto kaj amato; do post ekamo inter Moŭlana kaj Ŝams, ili estis sama persono: ili estis unu spirito en du korpoj, Ŝams estis la alia memo (*alter ego*) de Rumi: sekve Ŝams signifis Rumion, kaj Rumi estis Ŝams!

NOTOJ:

1.Riman versduon en la araba kaj persa oni nomas masnavio*, kio laŭlitere signifas duopo-n.
2.Paĝo 273 de la verko n-ro 8 en la Fontoj.
3.El la paĝo sepdek de la verko n-ro 3 en la Fontoj.
4.Verko n-ro 1 en la Fontoj.
5.Laŭ la plej akceptita etimologio por tiu ĉi vorto, Sufio* estas derivita el araba vorto suf signifanta lanon. Ĉar sufioj iam vestis lanan robon; ili dediĉas sin al la mistika vivado. Sufiismo estas la mondorigardo kaj vivmaniero de sufioj. Pri skolo de ĝi bv. vd. Esperant-lingvan artikolon menciitan en la Fontoj, n-ro 7.
6.El la paĝoj 25-6 de la verko n-ro 1 en la Fontoj.

Fontoj:

1.Anglalingva verko: NICHOLSON, Reynold A. Rumi, Poet and Mystic 1207-1273, London: George Allen & Unwin ltd, 1973 (6a eld.), {1a eld. 1950},190 p.
2.Perslingva verko: Gozideje Gazalijjate Ŝams (Elektitaj Gazaloj de Rumi), selektado, enkonduko kaj notoj far d-ro M. R. Ŝafi'ije Kadkani, 6a eld., Tehrano: Ketabhaje Ĝibi, 1986, 632 p., entenanta 466+7 Gazalojn.
3.Persa traduko de NICHOLSON, Reynold A. The Idea of Personality in Sufism (La Ideo de Personeco en Sufismo), "Tasavvofe Eslami" trad. kaj enkonduko far d-ro M. R. Ŝafi'ije Kadkani,Tehrano: Tus-eldonejo, 1979, 254 p.
4.La Nobla Korano, Trad. Italo Chiussi, 2a eld, Kopenhago: TK, 1970, 20+677 p.
5.www.rumi.net
6.www.khamush.com. Tiu ĉi fonto enhavas multajn materialojn pri kaj de Rumi en 11 lingvoj. Rumi estis konata ankaŭ kiel Ĥamuŝ (Khamush) kio signifas silenta-n.
7.SHAHMAGSUDI, M.T.O. Sufiismo: la vojo al Dio, Trad. Ĵila Sadigi, Kontakto, n-ro 191 (2002:5), p.10.
8.Perslingva verko: d-ro Zarrinkub, A. Ĝostoĝu dar tasavvofe Iran (Esplorado pri Sufiismo en Irano), Tehrano: Amir-kabir, 1984 (2a eld.), (1a eld. 1978), 446 p.

Unu Gazalo el Ŝams-Gazalaro far Rumi (Moŭlana)

Eble tiu ĉi gazalo estas la unua verko de Rumi, kiu eldoniĝas E-te. Certe la traduko ne malhavas mankojn, ĉar unuflanke la tradukinto ne spertas en poezio kaj nur la amo al Moŭlana kaj la sopiro prezenti lian vastegan mondo(vido)n al la samideanoj, tradukigis lin kaj aliflanke la Rumiaj verkoj plenplenas de plursencaj kaj profundaj signifoj, kies traduko certe estas tasko malfacilega – se ne malebla! Feliĉe la tre forta esprimivo kaj alta fleksebleco de Esperanto estis grandaj helpoj kaj kuraĝigoj por la tradukinto. Ĉiuokaze proponoj kaj plibonigoj certe estas tre bonvenaj!



Ho amanto, forlasu ruzon, freneziĝu freniziĝu
Ekenvenu en fajrokoron, faleniĝu faleniĝu (1)
Kaj fremdiĝu al via memo, kaj detruu al vi la domon
Post tio venu, kaj kun amantoj, samhejmiĝu samhejmiĝu
Vian sinon, kiel la sinoj, tutpurigu je rankoroj
Poste por la amovino, pokaliĝu pokaliĝu
Vi devas tutanimiĝi, por indiĝi je animuloj
Se vi iras ebriulojn, ebriiĝu ebriiĝu
La orelringo de belulinoj, kunparolantiĝis ties vizaĝojn
Se vi sopiras tiujn orelojn, kaj vizaĝojn, ekperliĝu ekperliĝu
Se soris supren, spirito cia, pro fabelo dolĉa nia
Neniiĝu, kaj kiel amantoj, fabeliĝu fabeliĝu
Nun vi estas, tombnokte sombra, celu fariĝi gadr-nokte (2) ***gaja***
Kaj kiel la gadro-nokto, vi spiritojn, loĝejiĝu loĝejiĝu (3)
Penso via iras ien, poste tiras vin al tie
Penson advancu, kaj sorteske, antaŭiĝu antaŭiĝu
Al ni la korojn, serure fermas, dezir' kaj kapric'
Ŝlosiliĝu, la ŝlosilon dentetiĝu dentetiĝu
Kolumnon la ĝemantan, eksonigis Mostafa-lumo (4)
Ne malplias vi lignaĵon, ĝemantiĝu ĝemantiĝu
Vin Salomono aldiras: "Aŭskultu la birdolingvon
Vi kaptilas, birdfuĝigas, eknestiĝu eknestiĝu" (5)
Se amatino vizaĝon montris, je ŝi pleniĝu spegule
Kaj se al si hararon ŝi ovris, kombiliĝu kombiliĝu
Ĝis kiam ture nur dubranĉa, ĝis kiam peone mallongira
Ĝis kiam vi dame iras oblikve, sciuliĝu sciuliĝu (6)
Vi jam fordonis multajn dankaĵojn pro la amo, el havaĵoj
Forlasu havaĵojn, vin mem fordonu, dankaĵiĝu dankaĵiĝu
Iomtempe vi elementaris (7)***, por iom da tempo vi animalis***
Iomon da tempo animeskiĝu, animuliĝu animuliĝu (8)
Ho parolulo (9)***, ĉesigu iri al pord' kaj tegment', flugu hejme*** (10)
Jam forlasu vi, parolon perlangan, senbuŝiĝu senbuŝiĝu

Esperantigis: Ahmad Reza Mamduhi

***NOTOJ*:** **1.**En la persa literaturo kaj mistikismo, freneziĝo signifas forlasi kalkulemon kaj zorgojn kaj for de ĉia saĝo, nur tut-enamiĝi en la amaton, tiel kiel ankaŭ la falenoj dumnokte alflugas la kandelflamon kaj pro sia amego al lumo, pretas ĉirkaŭflugi ĉeiĝante la flamon kaj eniri fajroflamon senzorge kaj … mortiĝonte. **2.**Gadr-nokto aŭ kadr-nokto, estas tre speciala nokto en Islamo, dum kiu ĉies deziroj ekrealiĝas sekve de sinceraj preĝoj tiunoktaj. Prof. d-ro Italo Chiussi, en sia E-a traduko de La Nobla Korano, por gadrnoko utiligis la frazon: "la nokto de la Dia dekreto". **3.**Laŭ La Nobla Korano (ĉapitro 97/verso 5), dum la gadrnokto la anĝeloj kaj la spirito venas malsupren sur la teron, do la nokto enloĝigas ilin. **4.**Mostafa estas unu el la nomoj de la islama profeto. Laŭ la historio de lia vivo, li predikante kutimis apogi kontraŭ iu seka trunko de daktilpalmo. Poste, kiam oni faris katedron por li, tiu trunko, foriĝinta de la profeto, komencis soni/ĝemi pro la ĉagreno, tial ĝi famiĝis je "la ĝamanta kolumno". **5.**Laŭ La Nobla Korano (ĉapitro 27/ verso 17), Salomono diris: "Ho vi homoj! Al ni estis instruita la lingvo de la birdoj, kaj al ni ĉio estas donita." **6.**Movmanieroj de ŝakpecoj estas metafore utiligitaj ĉi tie: tiuj de turo, peono kaj damo, simbolas sklavecean, monotonan kaj rutinan vivmanieron, kio nur for(ges)igas onin de si mem, kaj tiele baras al oni la sciuliĝon. **7.**La elementaron, laŭ la antikvaj persoj, konsistigis la akvo, vento, fajro kaj tero, t.e. senvivaj estaĵoj kontraste kun vivaj plantoj kaj animaloj.**8.**Komence vi estis senviva (t. e. elementaro), poste fariĝis vivanta (animalo) kaj sekve vi iĝis simila al animo kaj trovis homan spiriton, nun provu iĝi eĉ pli supreca, t.e. tutanimiĝu, animuliĝu! **9.**Parolulo signifas homon, ĉar la homo estas la nura animalo kiu povas paroli. **10.**Ĝis kiam vi vane iras tien kaj tien serĉante veron? Fokusu vin mem, ĉio tieas.

Sekvi la Majstron interrete

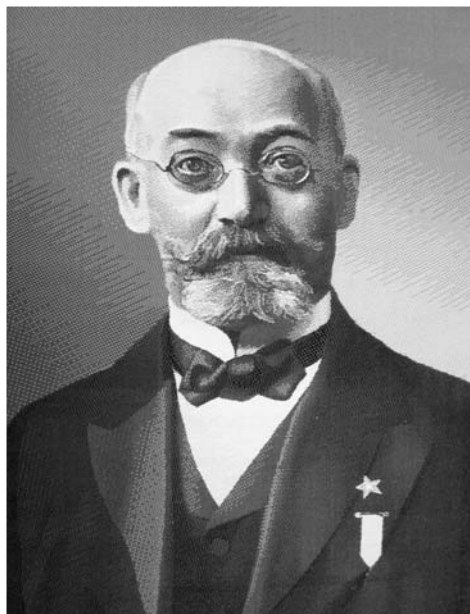
Nun ekzistas granda trezoro de verkoj pri kaj en la Internacia Lingvo, sed por multaj antaj kaj untaj Esperantistoj ne ekzistas facila alirebleco al ĝi. Certe se facila kaj malkara alirivo ebliĝu al la publiko, Esperanto-komunumo ekkreskegos kaj kvante kaj kvalite.

Senpaga alirebleco al la E-a literaturo en la interreto havos pluraspektan rezultaron por diversaj E-istoj kaj neE-istoj: de ekstermondanoj, kiuj povus trovi fortan motivon por eklerni la lingvon, tra jam E-istoj kiuj povus plifundigi sian konon kaj scion pri la lingvo, ĝis la verkistoj, kiuj ekdisponus grandegan inspir-fonton. Feliĉe tia senpaga alirebleco al la E-aj materialoj en la interreto – dankeg' al nia diligenta kolegaro – jam ne estas malmulta, sed, tion endus plenumi en pli granda kiomo kaj pli organizita kielo.

Senpaga prezentado de diversaj verkoj pri kaj en Esperanto al la publiko pere de interreto, disvolvigos la movadon konsiderinde.

Nun interreto disponigas la eblecon preskaŭ senpage kaj prezenti kaj utiligi intelektajn materialojn. Tion ni devus inde ekspluati ĝiseble. Ĝis antaŭ la inventiĝo kaj populariĝo de interreto, oni devis elspezi multon por prezenti sian verkon al la publiko, sed nun oni povas fari tion tre tre malkare dank' al la interretaj rimedoj.

Profesoro Luis Guillermo Restrepo Rivas, specialisto kaj esploristo pri artefarita intelekto, aŭtomata tradukado kaj robotiko en Politeknika Universitato de Kolombio kaj instruisto pri interreto, jam - kaj tre adekvate- proponis senpagan kaj



Nia majstro, d-ro L.L. Zamenhof, dediĉis sian vivatingaĵon, t.e. Esperanton, al la homaro; ĉu ne indus ke ankaŭ ni faru similon pri niaj verkoj lia-lingvaj!? Kaj tiel kontribui efike al la fina venko?

senkopirajtan disdonadon de la E-aj lernolibroj kaj legolibroj pere de interreto (Esperanto, n-ro 1155/1, Jan. 2003, p.11), tamen, fakte la ĉefan motivon por la eklernado mem de la lingvo - aŭ por ĝia utiligado en praktiko - kaŭzus la facila kaj senpaga alirebleco al vere utilaj materialoj interesaj en ĉiuj terenoj, kiel beletro, sciencoj,… en E-o. Tutklaras ke se oni povu konvinki iun pri tio ke tion kion – kaj esperebIe iam, tiom kiom – li/ŝi nun povas atingi utiligante la anglan, li/ŝi povas disponi ankaŭ pere de Esperanto, la motivo por eklerni kaj utiligi nian lingvon fariĝas multobla. Ĝangalo (www.gxangalo.com) estas bona provo en tiu ĉi direkto.

Kiel guteto, ni kontribuos al tio, pere de prezentado de la kompleta enhavo de nia revuo, Irana Esperantisto, en la interreton kaj senpaga alireblo al ĝi por la publiko (www.sabzandishan.com). Ni esperas ke

Profesoro L.G.R. Rivas jam - kaj tre adekvate - proponis senpagan kaj senkopirajtan disdonadon de la E-aj lernolibroj kaj legolibroj pere de interreto, tamen, fakte la ĉefan motivon por eklernado mem de la lingvo kaŭzus la senpaga alirebleco al vere utilaj materialoj interesaj en ĉiuj terenoj kiel beletro, sciencoj, … en E-o.

samon aŭ similon faros la aliaj posedantoj de la E-aj materialoj. Ekz-e, librojn aŭ revuojn oni povas tiel disponigi al la samideanaro - kaj al la ekstera mondo, se temas pri nacilingvaj - almenaŭ post certa tempo ekde ilia eldoniĝo, t.e. post jaro aŭ pli – aŭ malpli!? Eĉ malnovaj fontoj povas grave helpi al multaj, ekz-e al historiistoj, verkistoj, eseistoj k.t.p., kiuj alie, tre malfacile – se fakte eble - povus atingi al sia serĉato.

Eblege la plej granda movad-informa fonto estas revuo Esperanto; certe se UEA metu ĝiajn pasintajn n-rojn sur la interreto,

Dum en multaj evoluintaj landoj, oni povas unu-monate perlabori sufiĉe por aĉeti novan aŭtomobilon, en tre multaj evoluantaj landoj la monata salajro de plejmulto ne sufiĉas por aĉeti la Novan PIVon aŭ eĉ tre malpli karajn librojn!

eĉ kune kun bona tekst-serĉilo por ili, tio kaj kaŭzos altan ondon de kreado de novaj analizoj kaj eseoj kiuj vigligus la movadon, kaj estos inda ekz-o por aliaj fari la samon. Ja, ĉiam troviĝas tute pagivaj homoj – ĉu en evoluintaj ĉu en evoluantaj landoj - kiuj volonte pagus por tiaj servoj kaj eĉ donacus ekstran sumon por subteni tiajn agadojn.★

Eta ŝanĝo strategie, se bone kalkulita, povas kaŭzi egan efikon nekalkuleblan sur la progresritmon de la movado - nun interreto disponigas al ni bonan okazon ĉi-rilate.

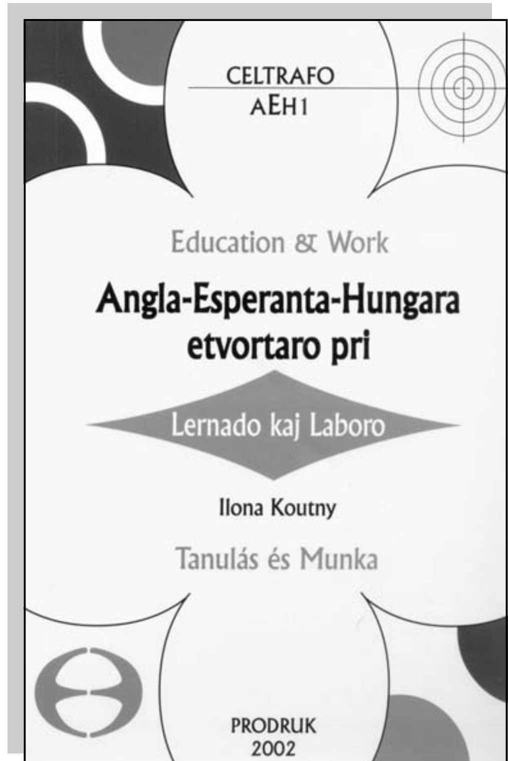
Angla-Esperanta-Hungara etVortaro pri Lingvo kaj Komunikado Aperis

Ilona Koutny: Angla-Esperanta-Hungara etVortaro pri Lingvo kaj Komunikado. Kun ekzercoj. Poznan: ProDruk. 126 p. B6 formato. 9,90 eŭro. La libron eblas mendi ĉe UEA, FEL kaj ĉe la aŭtoro. La ĉapitro pri "lingvoj kaj lingvistiko" disponigas la bazajn nociojn rilatajn al lingvoj, gramatiko kaj diversaj terenoj de lingvistiko, kiujn oni bezonas, se oni lernas kaj interesiĝas pri lingvoj. La listo de ĉ.250 lingvoj estas nur elekto el la pli vaste uzataj kaj konataj. En la dua ĉapitro pri "komunikado praktike" kolektiĝis parolturnoj de la ĉiutaga komunikado, kiu abundas je frazeologiaĵoj kaj tre varias de lando al lando, sed en Esperanto nur malmultaj fiksiĝis. Esperanto funkcias kiel interkultura komparilo inter la du etnaj lingvoj.

La Angla-Esperanta-Hungara laŭtema etvortaro plene trafas vian celon, se vi volas lerni lingvon (ĉefe en progresa nivelo) kaj ekzameniĝi, aŭ se vi volas paroli kaj skribi pri iu temo kun riĉa vortprovizo. La ĉ. 1200 vortoj kaj esprimoj en la unuopaj temoj estas ordigitaj sub ofte-uzataj kapvortoj laŭ la praktikaj bezonoj de lingvouzo. Ilia speciala lingva bildo de la mondo vokas al plua migrado. Fine, kelkaj leksikaj kaj komunikaj ekzercoj helpas la prilaboron de la temoj.

Dua en la serio de CELTRAFO, laŭtemaj etvortaroj estas: Lingvo kaj Komunikado. La unua volumo: Lernado kaj laboro aperis en 2002, ĝi ankoraŭ mendeblas. D-ino Ilona Koutny, estas membro de AdE kaj gvidanto de Interlingvistikaj Studoj, Universitato Adam Mickiewicz Miedzychodzka 5, PL-60-371 Poznan,T: +48-61 829-27-09, Sekretariejo: 829-27-01, Fakso: +48-61 829-27-00 (sekretariejo)

تعدادی محدودی از این کتاب در دفتر مجله با تخفیف ویژه موجود است!



Floroj el "La Florejo" de Sadio

Ŝejĥ Moslehoddin Sadio Ŝirazi rekonita kiel Sadio, estas unu el la plej famaj iranaj antikvaj poetoj kiu vivis antaŭ 800 jaroj en Ŝirazo. Oni konas lin kiel la majstron de persaj prozo kaj poemo. Li havas fortan influon sur la persan literaturon.

"Golestan" (la persa vorto por florejo) estas lia plej fama libro kiu plenas je rakontoj kaj admonoj. En ĉi tiu nova rubriko, estos prezentataj al vi fragmentoj el tiu libro tradukitaj al Esperanto.



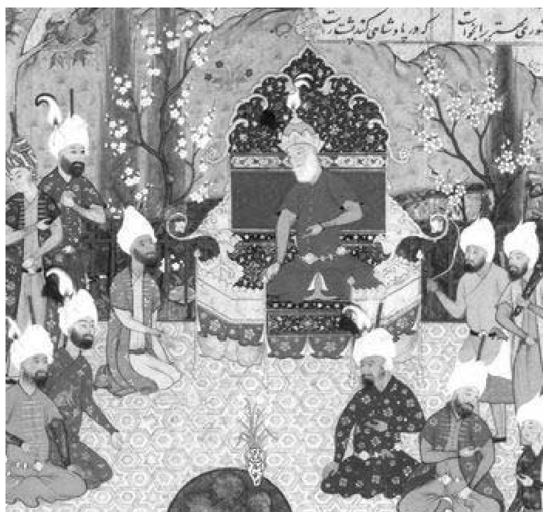
Portreto de Sadio (1184-1218)

Rakonto

La mosko estas tio kio mem odoras; ne tio pri kio parfumisto oratoras. La saĝulo similas al parfum-botelo, silenta kaj arto-hava; sed la malsaĝulo similas al milita tamburo, malsilenta kaj kava.

Saĝulon inter malsaĝuloj
Ĝuste similigis pensuloj
Al belulino inter blinduloj
Korano hejme de sendiuloj

Tradukis: d-ro Kejhan Sajjadpur



Rakonto

Foje vojaĝis mastro kun sia sklavo per ŝipo. La sklavo neniam estis vidinta ŝipojn. Tial li maltrankviliĝis kaj tedis la popolon, kiu vojaĝis kune. Li senĉese paŝadis en la ŝipo ĝemante. En la ŝipo sidante saĝulo sia-geste diris ĵetu la sklavon en la maron!

La sklavo ne scipovis naĝi. Estis tre malbona situacio. Li klopodis atingi la ŝipon, sed vane. Li anhelis kaj ekkriis: Helpu, savu min! La sklavo preskaŭ estis droninta, la saĝulo gestis:"*Savu lin*!"

Poste la sklavo sidis en la ŝipo trankvile sen tedo. Oni demandis la saĝulon, pri la kialo. La saĝulo respondis ridete: *Estis necese ĵeti lin en la maron por ke li sciu la valoron de la ŝipo.*

Tradukis:
d-ro H. Raŝidi,Torbat-e Ĝamo (Irano/Afganio)

Geedziĝo aŭ fuĝo

Verkita de (d-ino) Ŝirin Ahmad-Nia

Tio tiel strange sonis al li. Li demandis ŝin:
-*Tiel rapide geedziĝi*?
Ŝi jam estis dirinta al li:
Mi trovas vin sufiĉe bona! Pri viaj boneco kaj meritoj, mi ne dubas. Do, kial ne agi rilate al la svatado de mi. Venu por paroli kun miaj gepatroj. Kial perdi la tempon! Ĉu vi dubas pri mia amo al vi?

Kaj li miris. Ili nur ĉirkaŭ du-monatojn konis unu la alian. Ja, ŝi estis sufiĉe bela, tia kaj tia. Li serioze pensis pri sia rilato kun ŝi. Li kompreneble dezirus havigi al si edzinon kiel ŝin, tamen por atingi al tiu grava decido, tio estas, geedziĝo, li ankoraŭ bezonis pli da tempo. Li pensis: -'Se temus pri aĉetado de aŭtomobilo, aŭ domo, mi ne tiom hezitus. Sed, temas pri dum-viva kunulino, kaj estonta patrino de miaj gefiloj. Neniel decas hasti. Ni devas pasigi pli da tempo unu kun la alia kaj sperti nian kunestadon dum diversaj okazoj. Ni devas en trankvileco interparoli pri niaj pensmanieroj, idealoj, ŝatataĵoj kaj malŝatataĵoj. Mi kredas ke reala vivo multe foras de la revaj bildoj, kiujn ofte la gejunuloj antaŭ la geedziĝo bildigas al si. Necesus almenaŭ iom pli klarvide antaŭenpaŝi. Alie, geedziĝo baziĝus sur nura ŝanco!



Li estis embarasita. Lia ŝi-o ne povis atendi, aŭ ne volis. Ŝi kiel tradicie edukita irana junulino supozis: - *"Ne estas dece longtempe vidiĝi kun junulo, sen baldaŭa fianĉiniĝo, aŭ edziniĝo al li. Oni pri-klaĉos pri mi. Eble post multaj monatoj de amikeco, li plu ne amos kaj forlasos min. Tiam li estante viro, facile povos komenci novan rilaton kun alia fraŭlino, sed pri mi temos pri perdo de bona edzo, kaj ankaŭ fifamiĝo. Oni dirus, ĉiu-tage ŝi trovas novan amikon!"* Do, ŝi diris al li:
- *Nia rilato ne povas longe daŭri ĉi tiel. Vi devas rapide decidi. Aŭ vi amas min kaj ekagos rilate al nia geedziĝo, aŭ plu vi ne vidos min.*

Li estis irana junulo, kiu pasigis multajn jarojn eksterlande en okcidenta lando. Eble se li ne jam vivis tiom da jaroj ekster-irane, tiuj paroloj de lia amatino tute ne ŝajnus strangaj al li. Nu, efektive la pli-multo de la junuloj lialande sam-tiel geedziĝas, tre frue kaj ofte kun nur surfaca reciproka kono. Tio estas normala tiulande. Sed li spertis alimanieran konduton de gejunuloj en alia lando. Tie ili povis tute libere kaj tre intime geamikiĝi. Pasigi longan tempon kune sen interveno de la gepatroj, kaj esti tute indiferentaj pri la pensmaniero de la ĉirkaŭuloj. Ili povis kunvivadi eĉ sen geedziĝo, sed en lia lando, ĝenerale, eĉ simpla amika rilato de gejunuloj devus esti kontrolata kaj prizorgata de gepatroj kaj okaze de malpermsoj, la rilato okazus nur kaŝe kaj sekrete kun multaj problemoj. Tie do la gejunula kontakto ofte kondukiĝis al geedziĝo, alie la bona reputacio de la fraŭlino kaj tiu de ŝia familio endanĝeriĝus. Jen, kion li povus fari? Ĉu cedi al la trudaj kondiĉoj sia-landaj, tio estas, preskaŭ blinde decidi pri sia futuro esperante ke li bonŝancos rilate al ŝi, aŭ tute forlasi la ideon kaj turniĝi al la lando, kie pensmaniero de popolo pli harmonias al la lia? ★

Nobela Pac-premio por Irana Virino

Ŝirin Ebadi, la Unua Islamanino Gajninta Nobel-PacPremion en la Mondo

Jen la traduko de deklaracio de Nobel-komitato citita el la oficiala TTT-ejo (en la norvega kaj angla): http://www.nobel.se/peace/laureates/2003/press.html
La traduko aperis: http://donh.best.vwh.net/Esperanto/nobel_2003.html

NOBEL-KOMITATO

La Nobela Pac-premio 2003



Ŝirin Ebadi

La norvega Nobel-komitato decidis aljuĝi La Nobelan Pacpremion por 2003 al Ŝirin Ebadi pro ŝiaj klopodoj por demokratio kaj homaj rajtoj. Ŝi fokusis precipe sur la batalon por la rajtoj de virinoj kaj infanoj.

Kiel advokato, juĝisto, lekciisto, verkisto kaj aktivulo, ŝi eldiris sian parolon klare kaj forte en sia lando, Irano, kaj multe pli foren trans ĝiajn landlimojn. Ŝi stariĝis kiel adekvata profesiulo, kuraĝa persono, kaj neniam priatentis la minacojn kontrau sia sekureco.

Ŝia ĉefa areno estas la luktado por bazaj homaj rajtoj, kaj tio ke neniu socio meritas esti nomita civilizita krom se la rajtoj de virinoj kaj infanoj estas respektataj tie. En epoko de perforto, ŝi konstante subtenis senperforton. Estas fundamenta al ŝi la opinio ke la supera politika potenco en komunumo devas baziĝi sur demokratiaj elektadoj. Ŝi preferas informadon kaj dialogon kiel la plej bonajn vojojn por ŝanĝi sintenojn kaj solvi konflikton.

Ebadi estas konscia Islamano. Ŝi vidas ne konflikton inter Islamo kaj fundamentaj homaj rajtoj. Laŭ ŝi tio estas grava ke la dialogo inter la diversaj kulturoj kaj religioj de la mondo davas preni al si kiel deirpunkton, siajn komunajn valorojn. Estas plezuro por la Norvega Nobel-Komitato aljuĝi la Pac-Premion al virino kiu estas parto de la islama mondo, kio povas esti fiera pri ŝi - kune kun ĉiuj kiuj batalas por homaj rajtoj kie ajn ili vivas.

Dum la lastaj jardekoj, demokratio kaj homaj rajtoj antaŭeniris en diversaj mondopartoj. Per siaj dis-aljuĝoj de la Nobela Pacpremio, la Norvega Nobel-Komitato provis rapidigi tiun ĉi procedon.

Ni esperas ke la irana popolo ĝojiĝos pro tio, ke por la unua fojo en la historio unu el iliaj civitanoj estas aljuĝita la Nobelan PacPremion, kaj ni esperas ke la Premio estos inspirado por ĉiuj kiuj batalas por homaj rajtoj kaj demokratio en ŝia lando, en la islama mondo, kaj en ĉiuj landoj kie la batalo por homaj rajtoj bezonas inspiradon kaj subtenon.

Oslo, la 10an de Oktobro 2003.



Foto: Ĵurnalo "Ŝarg" 11 10 2003

Ŝirin Ebadi, la Unua Nobel-PacPremiito el Irano

Jen Esperanta traduko de partoj de biografio de Ŝirin Ebadi, la gajnintino de ĉijara Nobel-Pacpremio, laŭ la TTTejo de Nobelo, en la norvega kaj angla (alirebla sur: http://www.nobel.se/peace/laureates/2003/ebadi-bio.html):

LA NORVEGA NOBEL-KOMITATO

Biografio

ŜIRIN EBADI

Ŝirin Ebadi, La Irana advokato kaj aktivulo por homaj rajtoj, naskiĝis en 1947. Ŝi ricevis licencion pri juro de la Universitato de Tehrano. Dum la jaroj 1975-79 ŝi servis kiel prezidento de la urba tribunalo de Tehrano, estante unu el la unuaj juĝistinoj en Irano. Post la revolucio en 1979 ŝi estis devigita eksiĝi. Ŝi nun laboras kiel advokato kaj ankaŭ instruas ĉe la Universitato de Tehrano.

Kaj en siaj esploroj kaj kiel aktivulo, ŝi estas konata pro antaŭenigo de pacaj, demokratiaj solvoj al gravaj problemoj en socio. Ŝi aktive partoprenas en publikaj debatoj kaj estas konata kaj admirata per la ĝenerala publiko en sia lando por la defendado antaŭ la tribunalo por viktimoj de atako de la konservativa frakcio kontraŭ libera parolado kaj politika libereco.

Ebadi reprezentas Reformitan Islamon, kaj argumentas por nova interpretado de islama juro kio estas harmonia kun bazaj homaj rajtoj kiel demokratio, egaleco antaŭ la leĝo, religia libereco kaj libera parolado.

Ebadi estas aktivulo por rifuĝintaj rajtoj, kune kun tiuj de virinoj kaj infanoj. Ŝi estas la fondinto kaj gvidanto de la Asocio por Subtenado de la Infanaj Rajtoj en Irano. Ebadi verkis kelkajn akademiajn librojn kaj artikolojn fokusintaj sur homaj rajtoj. Inter ŝiaj libroj kiuj tradukiĝis anglalingven estas La Rajtoj de la Infano, Esploro de Juraj Aspektoj de Infanaj Rajtoj en Irano (Teherano, 1994), eldonita kun subteno de UNICEF, kaj Historio kaj Dokumentaro de Homaj Rajtoj en Irano (NovJorko, 2000).

Kiel advokato, ŝi envolviĝis pri kelkaj disputigaj politikaj kazoj. Ŝi estis la advokato de la familioj de la verkistoj kaj intelektuloj kiuj estis viktimoj de la seriaj murdoj en 1999-2000. Ŝi laboris aktive - kaj sukcese – por malkaŝi la ĉefulojn malantaŭ la atako kontraŭ la studentoj ĉe Universitato de Tehrano en 1999 kie kelkaj studentoj mortiĝis. Rezulte, Ebadi estis malliberigita en multaj okazoj.

Kun Islamo kiel sia deirpunkto, Ebadi kampanjas por pacaj solvoj al sociaj problemoj, kaj antaŭenigas novan pensmanieron pri islamaj terminoj. Ŝi montris grandan personan kuraĝon kiel advokato defendanta individuojn kaj grupojn kiuj fariĝis viktimoj de potenca politika kaj jura sistemo kio estas leĝigita tra nehumana interpretado de Islamo. Ebadi montris sian volon kaj kapablon kunlabori kun reprezentantoj de kaj sekularaj kaj religiaj opinioj. *Oslo, 10 Oktobro 2003*

La Lasta Vorto: Ŝirin Ebadi

Demokratio kaj Islamo

Far: Marie Valla

Numero de 11-a de Okt. Ĝis la lasta semajno, Nobel-Pacpremia laŭreato Ŝirin Ebadi, 56-jaraĝa, estis apenaŭ konata figuro ekster sia patrio. Sed en Irano, Ebadi fariĝis fame konata kiel senlaca defendanto de malfortuloj, kaj simbolo de paca rezistado. Ŝi estis juĝisto ĝis la 1979-a revolucio, kiam ĝi ekskluzivis virinojn el la juĝistaro kaj ŝi ekreprezentis nombron da alt-profilaj reĝimkritikuloj, dediĉanta sian vivo al la simpla ideo, ke Islamo kaj homaj rajtoj ne estas neakordigeblaj. Fine, tamen, Ebadi-a laboro ankaŭ alterigis ŝin trans la leĝon. En 2000 la eksjuĝistino estis arestita kaj akuzita pro disdonado de surbendigita konfeso de privatmilicano envolvita pri perforto kontraŭ reformistoj. La tribunalo kondamnis ŝin al 15 monatoj en prizono kaj malpermesis ŝin praktiki juron por kvin jaroj. Fine, ŝia kondamniĝo nuligiĝis. Lastan semajnon la kampanjanta advokato fariĝis monde fama, kaj eĉ gvidantoj de irana registaro estis devigitaj eldiri malvarmetajn publikajn gratulojn. Ebadi estis survoje al la pariza flughaveno por kapti aviadilon reen al Tehrano kiam ŝi aŭdis de la radio ke ŝi gajnis la Pac-premion de Nobelo. Ebadi, kiu estis en Francio por parola batalo, estis ŝokita kiel ĉiuj. La sekvantan matenon ŝi sidis kun NEWSWEEK-a Marie Valla priparoli la situacion en Irano kaj kiel la premio povus helpi al ĝia ŝanĝado. Jen eltiraĵoj:

VALLA: Ĉu ĉi tio estas turnopunkto por demokratio en Irano?

EBADI: Mi esperas jes. Mi ĉiam agadis kadre de la leĝo; mi neniam faris ion kio estis kontraŭleĝa. Mi subtenas pacajn protestojn. Sed kiam aferoj problemiĝas mi estas tie por defendi la viktimojn, senpage. En 1999 kiam la studento-dormejoj estis atakitaj, mi defendis unu familion de viktimoj antaŭ la tribunalo kaj tio gvidis min en prizonon. Do mi esperas, ke ĉi tiu premio donos al subtenantoj de homaj rajtoj en Irano la kuraĝon kaj la energion por daŭrigi. Efektive, la plej granda profito de tiu ĉi premio estas tio ke montras ankoraŭ tio estas ebla ke oni restu en Irano kaj laboru por la antaŭenigado de la homaj rajtoj tie.

Ĉu vi pensas ke la reĝimo en Irano povas reformi sin aŭ ĝi estas senmoviĝinta en senespera senelirejo inter la reformistoj kaj la malnova gardo?

Mi kredas ke ankoraŭ eblas ke oni alportu reformon al la reĝimo, sed nun estas la tempo por ekago kaj ankaŭ pragmata penso. Eĉ en Irano, kie ne estis iu grava reformo, la nombro de homoj kiuj subtenas reformon pliiĝis. Tio donas al mi esperon ke ĝi fine iam okazos.

Vi dum longa tempo argumentis ke homaj rajtoj povas ekzisti en islama respubliko. Kiel vi povas klarigi la nunan situacion en islamaj landoj tutmonde?

Ne estas kontraŭdiro inter islama respubliko, Islamo kaj homaj rajtoj. Se en multaj islamaj landoj homaj rajtoj estas malobeataj, ties kaŭzo estas malĝusta interpretado de Islamo. Ĉion kion mi provis fari en la lastaj 20 jaroj estis por pruvi tion, ke per alia interpretado de Islamo estus eble enkonduki demokration al islamaj landoj. Ni bezonas interpretadon de Islamo, kiu lasas multe pli da spaco por virinoj ekagi. Ni bezonas Islamon kiu estas kongrua kun demokratio kaj respektemas la individuajn rajtojn.

Vi ne kovris vian kapon per la heĝabo , aŭ vualo, ĉe la gazetara konferenco. Ĉu vi volis eldiri ion tiel?

Ene de Irano, virinoj estas postulitaj per leĝo surmeti la heĝabon do mi surmetas ĝin tie. Sed kiel mi menciis, mi kredas tion, ke per pli progresema interpretado de Islamo ni povas ŝanĝi tion ĉi. Mi kredas ke tio dependas de individuaj virinoj decidi ĉu ili volas surmeti la heĝabon , aŭ ne.

Kion vi pensas ke okazos kiam vi reiros al Irano? Ĉu vi estas angora pri via sekureco kaj via estonto?

Ĉio okazis tiel rapide ke mi vere eĉ ne havis tempon por pripensi ĝin. Mi neniom timas kaj mi ne gravigas tiel multe pri tio ke kio okazos al mi. Mi reiros al Irano ĉar mi estas iranano kaj mi deziras morti en mia lando. Mi diru ion al vi: imagu ke vi estas hejme kaj via patrino estas malsana maljunulino, dum via najbaro ĵus apud via domo havas pli junan kaj pli viglan patrinon. Ankoraŭ, vi restos kun via malsana maljuna patrino ĉar ŝi estas via patrino. Kiam mi estas en Parizo, kie dank' al la Franca Revolucio homoj havas ĉiujn rajtojn, kompreneble mi ĝuas tion kaj mi estas gaja. Sed ĝi ne estas mia hejmo.

Kio estas via espero por la estonteco de Irano?

Mi esperas, ke junaj irananoj povas iri pluen ol mi. Mia generacio havis nemultajn rimedojn por teni sin informitaj. Kiam mi estis juna ni havis nek komputilojn nek la Interreton. Nia nura fonto de informoj estis malgranda biblioteko de la universitato. Do mi esperas, ke hodiaŭaj gejunuloj povas agadi multe pli kaj fari multe pli bone por nia lando ol mi.

Esperantistaj Mesaĝoj al Ebadi

Jen parto de mesaĝoj kiujn ni ricevis de eksterlandaj gesamideanoj al/pri Ŝirin Ebadi. Dankon al ili, gratulon al ŝi !

Estimata sinjorino Shirin Ebadi,

Mi kredas, ke en ĉi tiuj tagoj vi ricevas tiom da mesaĝoj, ke vi ne povas atenti ĉiujn kaj ĉefe ne tiujn en strangaj lingvoj.

Ĉi tiu mesaĝo en la internacia lingvo Esperanto celas nur gratuli vin okaze de la transdono al vi de la premio Nobel pri paco. Bonvolu konsideri, ke parolantoj de la internacia lingvo daŭre havas la celon krei kondiĉojn por pacaj interrilatoj inter la popoloj, kaj por certigi al parolantoj de ĉiu lingvo, granda kaj malgranda, la respekton de la lingvaj homaj rajtoj.

En tiu senco ni tute komprenas viajn klopodojn. Bonvolu akcepti plej sincerajn bondezirojn.

Renato Corsetti
Prezidanto de Universala Esperanto-Asocio

Estimataj gesamideanoj,

Brazila Esperanto-Ligo esprimas gratulon pro la bela venko de la monda paco, rilate al Paca Nobelpremio gajnita de SHIRIN EBADI.

Certe, tiu ekzemplo elmontras al ĉiuj mondcivitanoj, kiuj vere amas la pacon kaj respektas la homrajtojn, ke estas ĉiam eble plibonigi nian planedon !

Elkore kaj varme salutas vin,

D-ro Lucio de Almeida Castro
BEL-Prezidanto (Brazilo)

Karaj gesamideanoj!

El Kostariko, mi esprimas mian ĝojon pro tio ke la Nobel-Akademio elektis Shirin Ebadi-on por la ĉi-jara premio. Kiel esperantisto kaj mondcivitano ĉio, kio okazas en Irano interesas min, precipe pri aferoj koncernantaj homajn rajtojn. La rajton de la irana popolo difini siajn vivmanierojn, sen ekstera enmiksiĝo, kaj la rajton de siaj virinoj esti konsiderataj plenaj homoj, mi subtenas.

Miajn bondezirojn por la irana popolo ankaŭ!

Hugo Mora tikoguau@yahoo.com (Kostariko)

Elkorajn gratulojn kaj dankojn al sinjorino Shirin EBADI. Ŝia persistemo redonis kuraĝon al ĉiuj kiuj batalas por justa celo.

Hélène FALK
Esperantista Brusela Grupo (Belgio)

Kun grandega ĝojo aŭdis ni, mia edzino kaj mi, pere de televido, pri Ŝirin Ebadi, al kiu ĵus estis atribuita la mondfama pacpremio Nobel.

Ĉar ni ja scias, kiel aktiva ŝi estas por la homrajtoj en Irano, kaj aparte por la rajtoj de la virinoj kaj de la infanoj, ni petas vin tutkore gratuli al ŝi tutsincere. Dank' al agadoj kiel la ŝiaj, la socia ekvilibro de la mondo fariĝas pli kaj pli atingebla kaj reala: tial, ni dankas multe al ŝi, esprimante al ŝi nian simpation !

Hervé Mougin herve.mougin1@libertysurf.fr (Francio)

Mi franca esperantistino,estas feliĉa ke virino gajnis Nobelan Premion. Tio pruvas egalecon de la du seksoj kiun certaj gentoj forpuŝas.Gratulojn, dankon nome de ĉiuj virinoj kiuj batalas por virinaj rajtoj, al tiu sinjorino.

Jocelyne Monneret (emerita instruistino), St Rémy (Francio)

Estimataj,

Nome de nia loka klubo Charente Esperanto, kaj de nia regiona asocio Esperanto Poitou-Charentes (Francio), ni varme gratulas la premiiton de la Nobel-premio pri paco Ŝirin Ebadi, kaj ni esperas, ke tiu premio estos favora al ĉiuj irananoj kaj al ĉiuj pac-batalantoj.

Kore, Marie-France Conde Rey, (Francio)

Estimataj Iranaj samideanoj

Mi gratulas al vi pro la aktivisto Ŝirin Ebadi, kiu la pacpremion Nobel estas ĵus atribuita.

En japanio ni ne povas havi informon multe pri soçiala situacio de Irano.

Ĉar kiel vi scias, novaĵ-agentejoj de mondo estas monopolita de okcidentaj eŭropaj kaj usonaj kompanioj. Ili elektas la novaĵojn, kaj plie japana novaĵ-agentejo elektas de ili. Tiamaniere, kiam la novaĵoj atingas antaŭ ni, ili estis elektitaj laŭ vidpunkto de partaj homoj. Se via asocio publikigus specialan tekston en esperanto pri ĉi tiu aktivisto kaj la movado, ni volonte legos ĝin. Mi esperas, ke Esperanto funkcius kiel pontlingvo por popolo.

Amike, Viola M Ando (Kanazawa, Japanio)

Saluton karaj geamikoj!

Pere de la la iranaj Esperanto-asocioj, mi ŝatus korege gratuli s-inon Ŝirin Ebadi! Eĉ en la malproksima Belgio, ni aŭdis pri ŝia laboro por plibonigi la situacion de la virinoj kaj la infanoj en via lando. Nome de la Esperanto-grupo "La Konko" el la belga urbo Oostende,

Else HUISSEUNE, Prezidantino, (Belgio)

Saluton

Mi ĵus scias ke la Nobel-premio pri Paco de 2003 iris al irananino kaj tre gratulas al vi!

thekra@zipmail.com.br (Brazilo)

Salutojn al Ges-noj de Irano:

Ke la Paco-Nobel premiitino ŜIRIN EBADI estu nova okazo por ni ĉiuj senĉese labori por la homaj rajtoj de inoj kaj infanoj en la tuta mondo.

Ro.Sartor (Buenos Aires, Argentino)

Ŝirin Ebadi, al kiu la pacpremio Nobel estas ĵus atribuita, estas muzulmana irananino, kiu aktivas por la homrajtoj en sia lando, kaj aparte de la rajtoj de la virino kaj de la infano.

Tio estas signifa paŝo por ĉiuj virinoj, sen kiuj la socia ekvilibro de la mondo estas neatingebla.

Certe valorus ke ĉiuj esperantistoj, kaj precipe esperantistaj virinoj, pere de siaj iranaj geamikoj kaj konatoj en Irano, aŭ de la iranaj Esperanto-asocioj, esprimu sian simpation kaj dankon al Ŝirin Ebadi pro ŝia laboro, ke ili gratulu ŝin.

esperanto@fibertel.com.ar (Argentino)

Kelkaj aspektoj de vortludoj kaj luda komunikado en Esperanto

Esperanto aŭ edzperanto



Aleksandro S. Melnikov

*La suba artikolo estas bazita sur la baldaŭ aperonta pli ol 200-paĝa libro "**Vortludoj kaj luda komunikado en Esperanto: lingvaj premisoj, tipoj, specifeco kaj antologieto**" de Aleksandro S. Melnikov. Ni kore dankas lin pro la kontribuaĵo al nia revuo.* ***La Red.***

Nia artikolo estas dediĉita al tio, kion Sigmund Freud (1856-1939) nomis la plej multnombra kaj 'ĉipa' spritaĵ-grupo sed la aŭtoro de duonmilpaĝa studego pri ĉi-temo, V. Sannikov, epitetis alie: 'kaj bonega instruisto pri belvortumado, kaj amuza kunparolanto, kaj granda konsolisto-psikoterapeŭto' (1) [Sannikov-1: 26-27, 514] – al **vortludo (2)** kaj **luda komunikado (3)** (LK) aŭ **lingva ludo** (LL) ĝenerale.

Laŭ Freud, lingva ŝerco kontentigas interalie homan agresemon kaj obscenemon, kutime subprematajn de kulturo (4). La funkcio de la ludaĵo estas ĉi-kaze maski la obscenaĵon je io deca por superi la cenzuron de kulturo. LL 'dolĉumas' ankaŭ didaktikemon kaj moralemon: io instrueca kaj delonge konata dank'al LL ekhavas tute freŝan aspekton kaj per tio pli fortan efikon, iam eĉ filozofian sentencecon. Ĝi kamuflas kaj mildigas malĝentilecon kaj vulgarecon (ekzemple, en ironio). Eĉ ŝajne absurda spritaĵo ludas sian rolon. Laŭ Freud, ĝi estas 'siaspeca ribelo kontraŭ la tiraneco de la menso. Ni konsideru, cetere, ke en ĉiuj sferoj de sia vivo homo strebas ian ordecon (do, malliberecon) kaj samtempe liberecon. Kiel ekzemplo de la lasta povus esti menciitaj diversspecaj preskaŭ senbridaj karnavaloj, festoj ks., kie oni rajtas neglekti kutimajn normojn kaj malpermesojn. Io simila validas pri LL – ĝi estas siaspeca lingva karnavalo, sekve, 'velura ribelo' (ĉar sensanga, milda) kontraŭ la potenco kaj postuloj de Lingvo (5). Krome, kaj ŝerco-produktanto kaj -konsumanto ĝuas ne nur la ribelon, sed ankaŭ sian kreivon/komprenivon – do, sian intelektan bonstatecon kaj, iam eble, superecon al la protagonistoj de lingvaj ŝercoj [kp. Sannikov-1: 27, 29, 30].

Ofte oni konsideras Esperanton malsupera al etnaj/naciaj lingvoj. Ankaŭ sfere de vortludoj. Tial ĉi-studete ni traktu nur unu aspekton de tiu vasta fenomeno. Ni analizu **tipojn de distingoj** inter la vortoj aplikataj por vortludoj kaj ŝercoj en la rusa kompare kun Esperanto.

En ruslingvaj VL-j oni ofte koliziigas por estigi humuran efekton:

Rektan kaj **figuran** sencojn de vortoj. La samo ekzistas en Eo: – *Panjo, ĉu estas vere, ke la anĝeloj havas flugilojn? – Jes. – Ili do povas flugi. – Certe. – Ĉu ankaŭ nia servistino povas flugi? – Kial tia demando? – Hieraŭ paĉjo kisis ŝin kaj nomis ŝin 'anĝelo mia'. – Ŝi forflugos morgaŭ matene* (koliziigo de la rekta senco 'flugi' kaj figura – 'rapide for-moviĝi') [Kruko: 110]; – *Ĉu vi diros al mi, kiu estas la vojo al la malliberejo? – Volonte. Ĉu vi vidas jen unu sinjoron! Nu, forprenu de li la poŝhorloĝon kaj oni kondukos vin en la malliberejon* [la du sencoj de 'vojo': rekta – 'plej taŭga irejo, uzata inter du lokoj' kaj figura – 'agmaniero, rimedo, por aliri al io celata'] [Ossaka: 11].

Propranoman kaj **ĝeneralan vortojn.** La samo ekzistas ankaŭ en Eo: *Jes, mi komprenas: Tage* (antaŭnomo de reala homo – A.M.) *Erlander estas la ĉefministro de Svedujo... Tage* (en la hela tempo de diurno – A.M.) *li estas Erlander. Sed kiu li estas nokte?* [koko krias: 146/147]; *Iam li komprenis ke en informado ne helpas Lapenna sed la peno* [Esp-Aktuell: 1998, 6, 21]; [pri Boulton, vicestro de instruista seminario en Hexham] *Talent' penetra, riĉa, formodresa / Eks-amon sondas ne per Hexhametro* ('hibrido' de *heksametro* kaj *Hexham* – A.M.) [LNLR 1961, 33, 96].

Terminecan kaj **ĝeneraluzan signifon de vortoj**: – *Rakontu al mi ion pri la familio* (termino – A.M.) *de la orkideoj. – Pardonu, fraŭlino, sed mia patrino ne permesas al mi klaĉi pri aliaj familioj* (ĝeneraluza signifo –

A.M.) [Step: 103]; *Ne supozu… ke deksepjaraj koleginoj ekde ĉi tiam anstataŭ pri virina modo* (ĝeneraluza signifo – A.M.) *babilos ekskluzive nur pri gramatikaj modoj* (termino – A.M.) [Piĉ: 30]; *La publiko direktis sian aplaŭdon ne tiom al la aspektoj* (termino – A.M.) *de la verboj, kiom al la aspektoj* (ĝeneraluza signifo – A.M.) *de la oratoroj* [La Praktiko: 1960, 9, 127]; *La instruisto instruas lecionon pri verbaj tempoj kaj sin turnas al lernanto, kiu sidas sur la lasta benko kaj diras: – Mi tusas, vi tusas, li tusas, ŝi tusas. En kiu tempo* (termino – A.M.) *estas tio? – Vintra tempo*(ĝeneraluza signifo– A.M.), *kamarado instruisto! – aŭdiĝas tuj la voĉo de la neatentema lernanto* [Infana mondo, 1983/84, 1, 4].

Liberan vorton kaj vorton – **parton de frazeologiaĵo.** Similaĵo ne mankas en Esperanto: *tiuj, kiuj ... petas la manon de via edzino / ĝentile ĝis kongresfino / (ĉe kio estus amuze vidi ilian vizaĝon, / se fakte ili ricevus nur la manon!)* (koliziigo de la signifoj: frazeologia 'edziĝproponi' kaj libera vortkuno 'peti manon', kiu estus tute analoga al 'peti kruron, okulon….')

Ĝeneraluzan kaj individuan/neologisman/porokazan vorton; temas kaj pri la formo kaj pri la **signifo.** Tio troveblas ankaŭ en Esperanto: *D-ro Kalocsay uzis tro densan lingvon kaj plej ofte nur nudajn radikojn sen la necesaj afiksoj. Ĉu tiu nudismo* (la signifo de tiu vorto en ĉi-ŝerco ne egalas al la ĝenerale akceptita – A.M.) *tiel ŝokas vian prudenton, Brenda?* [LNLR: 1960, 31, 23]. Pluraj 'hibridoj' cititaj ĉi tie apartenas al porokazaj vortoj kun individuaj kaj formo kaj signifo.

Dialektan/ĵargonan kaj **literaturan vortojn**. Kvankam en Esperanto ne ekzistas dialektoj en la klasika senco de l'vorto, tie ja enestas interferolektoj, t.e. specifaj formoj de Esperanto, kondiĉitaj de la influo flanke de la gepatra (ĉefa, domina) lingvo. La menciita fenomeno estas uzata por krei t.n. **dialektumojn/krokodilumojn**: specon de LK, en kiu estas uzataj paronimoj plene kompreneblaj (aŭ asocieblaj) nur al homoj, kiuj posedas la saman nacian lingvon aŭ dialekton, ĵargonon ks. Foje oni kombinas esperantajn kaj naciajn morfemojn/kvazaŭmorfemojn en unu hibrida vorto. Foje V. Samodaj diris pri malamiko de Esperanto (kaj samtempe la 'direktoro de la sovetiaj esperantistoj', t.e. la sola homo, al kiu la ŝtato pagis salajron por ke li 'kontrolu kaj reguligu' la E-movadon en Sovetio!) A. Berjoza: *Kaj tiel tjfu* (hibrido de la Ea '*kaj tiel plu*' kun la rusa 'тьфу (*tjfu*)', kio signifas '*kraĉ*'). En sovetian junularan E-aranĝon SEJT alveturis esperantisto, kiu preterlasis la unuajn tagojn de la tendaro kaj ankoraŭ ne sciis realaĵajn kaj lingvajn specifaĵojn de la aktuala SEJTo. Alia SEJTano, kiu tiam estis forveturonta, diris al la ĵusveninto: '*Mi povas donaci al vi miajn pantalonojn.*' – '*Dankon, sed mi ne bezonas.*' – '*Prenu. Tutegale ili estas por mi superfluaj, ĉar mi ja hodiaŭ forveturos*'. - '*Kial do vi ne kunprenus ilin kaj uzus aliloke*'. - '*Sed ili ne uzeblas aliloke*' ktp. Evidentiĝis, ke en tiu SEJTo la manĝado eblis laŭ specialaj kuponoj, kiuj ricevis ŝercan nomon '*pan-talonoj*' el la rusa'талон' *('talon'')*(6), kio signifas kuponon. *Firmiĝu, homoj - baldaŭ LETO!* [retmesaĝo de A. Ananjin-Grigorjevskij]. Priluditaj: la rusa '*лето* (leto)', kiu ekvivalentas al la E-a '*somero*' kaj la E-a siglo '*LETO*' el 'Libera Esperanto-Tendaro'.

Do, ni vidas, ke **ne ekzistas** premisoj por luda komunikado, **kiuj** ĉeestas en la rusa lingvo sed **ne eblas** en Esperanto.

Iom pri luda komunikado bazita sur paronimio

Paronimio estas lingva fenomeno, kiu konsistas en tio, ke ekzistas vortoj, kiuj tre similas forme, sed malsimilas enhave (ekzemple: balo – bolo). Tiajn vortojn oni nomas paronimoj. Ili estas oftege uzataj en esperantlingvaj vortludoj kaj LK ĝenerale.

Vortkvanta konsisto de la priludataj paronimoj

En nia materialo troveblas paronimoj, kies unuoj estas klasifikeblaj jene.

1. Unu aparta vorto – alia(j) aparta(j) vorto(j).

Ekzemploj: *Kion vi ĉi tie faras? – Mi menuas kaj enuas* [V. Aroloviĉ, reala konversacio en restoracio]; [Okaze de sia postreferenduma eksiĝo ŝtatestro diris] *La fidelec-atesto aŭ pli vere, la fideleca testo de mia popolo ĝiskore… duŝis min* (ne esprimita sed atendita paronimo: *tuŝis*) [KS: 192]; [Okaze de studentaj ribeloj en Francio 1968] *Tiam la studentoj, edukataj en unirenversitatoj, deziris renversi ĉion, se ne tuj katedralojn, do almenaŭ ... katedrulojn* [KS: 187].

Ankaŭ en la rusa abundas tiaspecaj vortludoj: *миф о 'железном занавесе' сдать 'в истерический архив'*; traduke al Eo: *la miton pri 'fera kurteno' – fordoni al la 'histeria arkivo'* (engaĝitaj paronimoj: *исторический/истерический* respektive *historia/histeria*) [Ŝĉerbina: 55].

2. Unu aparta vorto – pluraj vortoj en grupo.

Ekzemploj: *Proleto, sub la prem' de malegalo / Kaj ofte sub ferbot' en mallegalo, / Ne dolĉo via viv', sed male, galo. / Burĝar' militen drivas, mise regas, / vivas en lukso, dum vi mizeregas* [KV: 209]; [pri eksedziĝo] *Kaj ilia paradizo fariĝis para diso* [KS: 105].

3. Grupo de vortoj – alia(j) grupo(j) de vortoj.

Ekzemploj: [Aludo je Neŭtrala Esperanto-movado] *Neutila Esperanto-movado* [GG: 198, 5, 35]; [invito al Ĉinio] *Al Popola Ĉinio* (bazita sur la fonaj scioj pri la ekzisto de E-lingva gazeto '*El Popola Ĉinio*' kaj ties aspekto) [GG:

1981, 6, 1].

Morfemaj/leksikologiaj trajtoj de la priludataj paronimoj

Laŭ la morfema konsisto unuopaj eroj de vortludoj povas esti kombinitaj jene.

1. Simpla (t.e. unuradika, senafiksa) **vorto – alia simpla vorto.**

Ekzemplo: *Ne jubilea, sed jubila estas la informo, ke la homo ... elektiĝis en la estraron de la Federacio* [ER: 1981, 8, 136].

2. Simpla vorto – derivita vorto.

Ekzemplo: Se*d vane li admonis nin ĝistede, / neeble ja persvadi nin* (= nesvedojn – A.M.) *persvede* [KV: 208].

3. Simpla vorto – kunmetita (plurradika) vorto.

Ekzemploj: *Oni prezentas majonezon ĉirkaŭ la fiŝo. Sed la ekspozicion oni prezentos al ni ĉirkaŭ la majomezo!* [GP: 213]; *Valizohava Niko ... / Ofte vojaĝas de Azio ĝis Afriko. / Amasturismon Nik evitas / de Serv' pasporta li profitas; / Imitu lin mondskale: sekvinda laŭ tek-Niko!* (implicita paronimo: *tekniko*) [JA: 207].

4. Derivita vorto – alia derivita vorto.

Ekzemplo: *Vi pruvis, ke ventaĵoj* (vento estas protagonisto de la citata fabelo – A.M.) *ja ne ĉiam estas vantaĵoj* [VP: 41].

5. Derivita vorto – kunmetita vorto.

Ekzemplo: *Feinkanto* (= fein-kanto – A.M.) *estas dolĉa vorto, elvokanta la tutan ĉarmon de l'poezio. Bedaŭrinde, la sama vorto, en la vir-genro, revokas nin al plej banala prozo* (implicita paronimo: *fek-anto* tra *fe-kanto*).

6. Kunmetita vorto – alia kunmetita vorto.

Ekzemploj: [El ŝercaj anoncoj de "GEJ-gazeto"] *Stelo-kurzoj en 1984 ... ŝtelo-kursoj en 1985* [GG: 1982, 4, 20]; [serio da raportoj far R. Schwartz] *Laŭ mia... ridpunkto* (implicita paronimo: *vidpunkto*) [KS: 99].

Notoj.

1. Kunmetitaj vortoj povas enhavi **afiksojn**, inkludi aŭ ne kunligajn **interradikajn vokalojn**. Ekzemplo: *Provo de raporto pri unu parto de partoprenantoj en la Universala Kongreso de Esperanto en Munkeno* [KS: 33], kie '*part'o-pren'ant'o'j*' enhavas interradikan vokalon kaj '*fein-kanto*' (el la supra ekzemplo), kiu ne havas ĝin.

2. La **radikoj** de la priludataj vortoj povas esti **samaj** (*Li volis esti ridiga, sed estis nur ridinda*. Verdeskaj pensoj de Georgo Handzlik [LodE: 2001, 10, 18]) kaj **malsamaj.** La plejparto en nia esplorita vortludaro apartenis al la malsamaj.

3. En nia materialo estis priludataj samtempe **ĝis ses radikoj**. Ekzemploj: *Mi estas ankoraŭ... tute kokjara!* (paronimo: *dudek-okjara*) [KS: 152].

4. Kiel radika vorto en nia materialo rolis: substantivoj, adjektivoj, adverboj, verboj, interjekcioj, pronomoj, numeraloj, prepozicioj, artikoloj, subjunkcioj kaj eĉ afiksoj. Principe nenio malebligas ĉi-celan uzon de konjunkcioj kaj partikuloj. Do, el la **parolelementa** vidpunkto **vort- kaj radik-karaktero** tute **ne influas eblecon engaĝi ĝin en vortludon**.

5. Kiel ni trovis, povas esti priludata **plena vorto**, ĝia **mallonga formo** aŭ eĉ **siglo**.

Ekzemploj en Eo: ['Rubriktitolo' en parodio je la revuo "Esperanto"] *TEDO-paĝo* (implicita paronimo: *TEJO-paĝo*) [GG, 1981, 5, 35]; enkadre de la sovetia esperantista junulara tendaro SEJT-1976 okazis festo de naskiĝintoj. Dum alportado de la celebratoj la lastaj devis imiti kriadon de la ĵusnaskitoj: "*ŭa ŭa*". Anstataŭe la aŭtoro de ĉi-verko, por demonstri sian UEA-delegitecon, kriis: "*UEA-UEA*", kio elvokis ridon de la partoprenantoj; *Enkonduko de Mag. (ĉu magiisto?) Atilio Orellana Rojas (saluton!)* LKK: 1998, 88 JLP p.23; *Longe mi supozis, ke 'mag.' Signifas, se ne magiisto, almenaŭ magazenestro aŭ io simila. Unu fojon, en Vieno, mi sukcesis saluti junulon, kies vizitkarto anoncis 'mag. ped.' Kiel 'sinjoron magistratan pedelon'! Poste oni informis min, ke la junulo estas 'magistro pri pedagogio*' [KS: 133]; *D.L.T.: DorLoTo informatika.* (paronimoj: '*D.L.T.*' kiel siglo de la projekto '*Distributed Language Translation*' populara Esperantuje en la 1980-90-aj kaj '*DorLoTo*' kiel intence misortografiita '*dorloto*') [Arnau-2: 15].

6. Laŭ sia **leksika kriterio**, la studitaj vortoj apartenis al:

r e g u l a j k a j p o r o k a z a j ĝeneralleksikaj/komunaj nomoj; ekzemplo de la porokaza nomo: *Bis-Bis! ... Ni ne estas en bisejo*! (implicita ĝeneralleksika paronimo: *pisejo*) [KS: 37];

regulaj kaj **porokazaj propraj nomoj** (asimiltaj kaj ne); ekzemplo (pri la iama 'seka leĝo en Usono'): *Male, Leibniz ne fi-kritikas / La Usonan akvomanion, / Ĉar devige ĉiu aplikas / Lian 'Limonadologion*' (implicita paronimo: '*La Monadologio*' – fama scienca studo de Leibniz); (en la korpuso de la 'ludkomunikaĵoj', kiujn kolektis S.F., propraj nomoj, ĉefe la personaj, okupis tutan kvaronon [Fiedler 2001: 588]);

barbarismoj; ekzemplo: la ĉefurbo de Hungario okaze de la 68-a UK estis ornamita per tolaĵoj kun la surskribo en esperanto kaj la hungara: *Monda Espertanto-Kongreso – Eszperantó Világkongresszus*; naskiĝis ŝerco: *ni partoprenas vilaĝ-kongreson* [ER, 1983, 9, 160].

7. La propraj nomoj estis formitaj el:

antroponimoj (= nomoj de homoj); ekzemploj: [pri Perla Martinelli]: *La perlo de la jaro* [GG, 1982, 5, 24]; *Hodiaŭ al ni alveturos bulgaro Kunĉo Valev. – Kun kiaj ĉevaloj*? [el telefonparolo de la subskribinto]; *La tutlande konata bulgara talentulino Radka Malamova –*

kiu malgraŭ sia nomo amas (implicita porokaza neologismo: Malamova kun pseŭdoradiko 'am' kaj pseŭdosufikso '-ov-') *sian publikon! – konigos sin* … [KL: 44];
toponimoj (= nomoj de geografiaj lokoj); ekzemplo: *Ŝi estis fama filmaktorino, al kiu enamiĝis… rano! Kiel en la fabeloj. Rano kun sceptro kaj trono. Rano kun numero. Kiel hotelĉambro. Nome, Rano, III-a, princo de Monsako aŭ proksimume* (implicita paronimo: Monako) [KS: 124];
titoloj de E-presaĵoj; ekzemplo: *Kaj se iam okazos, ke ankaŭ ŝi devos enŝovi paŭzon en siajn promenadojn, tiam iu… 'Sensacieca revuo', ĉiam bone informita, tuj instruos …* (implicita paronimo: Sennacieca Revuo) [KS: 176];
nomoj de esperantaj konkursoj; ekzemplo: [epigrafo al versaĵo] *nepremiita ĉe la Ploraj Ludoj* (implicita paronimo: Floraj Ludoj) [VT: 15];
nomoj de E-institucioj; ekzemplo: *La Lingva Komikado* (implicita paronimo: La Lingva Komitato) [LN, 1966, 33, 110-111];
nomoj de planedoj; ekzemplo: *La Lunon ni konkeris. Nun ni konkeru ankaŭ Uran…usonon*! ('hibrido' de Uranuso kaj Usono) [KS: 138];
nomoj de planlingvoj; ekzemplo: *Por vi ĝi* (= Esperanto – A.M.) *estas… Edzperanto*!! [VT: 30].
Ĉiuj priluditaj vortoj formaspekte diferencis pro malsameco kaj/aŭ (mal)esto de unu aŭ pluraj literoj/sonoj, liter/grafem-silab-morfem-ordo.

Notoj:
1. Tradukis ĉi tie kaj en ĉiuj aliaj lokoj, krom speciale notitaj, la subskribinto.
2. Tre detala difino de VL aspektas jene: vortludo estas lingvaĵofiguro, kiu realiĝas per koliziigo de pluraj sencoj de la sama vorto/vortkuno aŭ uzo de diversaj kombinoj de vortoj/vortgrupoj (inkluzive porokazajn neologismojn), similaj fonetike kaj/aŭ ortografie, sed malsimilaj enhave/semantike, kiuj kaŭzas kutime humuran, satiran, ironian ktp. efekton, interalie, pro intenca ripetado de vort(er)oj, detruo aŭ misformado de kliŝoj, konscia koliziigo de norma vorto kaj ĝia porokaza kripligita formo, ĝusta kaj intence misa morfemanalizaĵo, uzo de malsamĝenraj/stilaj leksemoj en la sama teksto, uzo de leksemoj en 'misaj situacioj' aŭ kun misa sintagmumo, intermikso de vorta intensionalo kun ekstensionalo. Iam en vortludoj povas esti uzataj malsamformaj vortoj kun kvazaŭsinonima/antonima signifo.
3. Ni nomos 'luda komunikado', imite al S. Fiedler, 'plej diversajn tipojn de krea lingva aktiveco' [Fiedler 2001: 585].
4. Rezigno de 'primaraj ĝuoj' malfacilas por la homa psiko.
5. Kp. la opinion de O. Revzina koncerne kialojn krei porokazajn vortojn (neologismojn): 'La rilatoj de homo kun lingvo estas formataj en la reĝimo de nelibero: homo dependas de lingvo, sed lingvo kiel sistemo de signoj ne dependas de homo. […] Sed kiel ĉiu potenco, la potenco de lingvo havas siajn malfortajn punktojn, lokojn de forglitemo'. Dum parola agado, daŭrigas ŝi, la homo povas por momentoj elliberigi sin de la lingva potenco (eble, liberigas sin la subkonscio) - kaj kreiĝas nova vorto [vd. Revzina: 305].
6. Kp. en la rusa: *А отчего пан-талоны, а не хам-купоны?* [Sannikov-1: 68].

Citita kaj referencita literaturo

Per asteriskoj estas markitaj la titoloj de E-periodaĵoj. Se la enparenteza indiko kaj la plena titolo de la periodaĵo koincidas, ĝia nomo ne estas deĉifrata ankoraŭ foje. Se eldonjaro ne estas indikita, ni metas ĝin inter parentezojn.

1.[Arnau] - Arnau. Pli ol homo, esperantisto!- Zagreb, 1996
2.[ER] - [Esperanto]* (oficiala organo de UEA)
3.[Esp-Aktuell] - Esperanto Aktuell*
4.[Fiedler] -Fiedler, Sabine. "Die B/blanke Wissenschaft" – Luda komunikado en Esperanto // Studoj pri interlingvistiko; Studien zur Interlinguistik; Festlibro omaĝe al la 60-jariĝo de Detlev Blanke; Festschrift für Detlev Blanke zum 60. Geburstag. Red. Sabine Fiedler, Liu Haitao. - Dobřichovice(Praha), 2001. - P. 585-602
5.[ĜG] - GEJ-Gazeto*
6.[ĜP] - Schwartz, R. La ĝoja podio. 2-eld. - Aabyhøj: Dansk Esperanto-Forlag, 1975
7.[Infana mondo]*
8.[JA] - Jarlibro. – Rotterdam: UEA, 1984
9.[KKJ] - Szilagyi, F. Koko krias jam. 2-a eld. - Budapest, 1976
10.[KL] - Kongresa Libro
11.[Kruko] - Beaucaire, L. Kruko kaj Baniko el Bervalo. 2-a korektita eld. - Kopenhago, 1974
12.[KS] - Schwartz, R. ...kun siaspeca spico.- La Laguna, 1971
13.[KV] - Auld, W., Dinwoodie, J.S., Francis, J., Rossetti, R. Kvaropo. 2-a eld. - Budapest, 1977
14.[La Praktiko]*
15.[LKK] - La Kancerkliniko*
16.[LNLR]- La Nica Literatura Revuo*
17.[LodE] - La Ondo de Esperanto*
18.[Ossaka] - Ossaka, K. Plena kursolibro por japanoj. - Japana Esperanto-Instituto, (1970)
19.[Piĉ] - Piĉ, Karolo. Kritiko kaj recenzistiko en Esperanto. - Saarbrücken: Edition Iltis, 1999
20.[Revzina] - Ревзина, О.Г. Поэтика окказионального слова // Язык как творчество. Сб. статей к 70-летию В.П. Григорьева. - М.: ИРЯ РАН, 1996. - С. 303–308
21.[Sannikov] - Санников, В.З. Русский язык в зеркале языковой игры. - М., 1999
22.[Step] - Butler, Montagu C. Step by Step in Esperanto. - Chorleywood: The Esperanto Publishing Company Ltd., 1965
23.[Ŝĉerbina] - Щербина, А.А. Сущность и искусство словесной остроты (каламбура). - Киев, 1958.
24.[FVP] - Beaucaire, L. Fabeloj de la verda pigo. - Antverpeno-La Laguna: TK/Stafeto, (1981)
24.[VT] - Schwartz, R.Verdkata testamento. 3-a eld. - Aabyhøj, 1974.

Pri la aûtoro:
D-ro Aleksandro S. Melnikov (naskiĝis en 1951, ruso) diplome kaj kvalifike finis la Rostovan universitaton (kemia fakultato), Pjatigorskan fremd-lingvo-instruistan superan lernejon (angla lingvo), diplomita Ĉe-instruisto, doktoro de filologio (en la rusia sistemo "kandidato de filologiaj sciencoj", disertacio pri interlingvistika temo), adjunkto de la Akademio Internacia de la Sciencoj San Marino (AIS), docento (en Rusio-scienca rango senpere antaŭ la plej alta en supera lernejo-profesoreco), nun laboras kiel docento (posteno-la 3-a ŝtupo el 4 eblaj en la sistemo de la supera klerigado de Rusio) ĉe akademio de agrikultura maŝinkonstruado (instruas Esperanton kaj la anglan), lastatempe verkas disertacion "Kulturologiaj aspektoj de internacia planlingvo" por fariĝi "doktoro" en la rusia sistemo (en pluraj aliaj landoj – Dr.Hab.). E-isto ekde 1965; multjara prezidinto de la Rostova E-klubo, prezidinto de SEJM (Sovetia E-Junulara Movado-la sola movada tutsovetia organizaĵo ĝis 1979), vic-prezidinto de SEU (tutsovetia E-asocio), TEJO-ekskomitatano, iamaUEA-ĉefdelegito por USSR, nuna Delegito en Rostovo.

Ni Estas Parto de la Tero

Refoje ni postlasis la kvinan de junio, la tutmondan tagon de la ekologio, sed la ekologio kaj la loĝata terglobo ade estas implikitaj en eventoj malagrablaj. La arboj kun miriga rapideco ekstermiĝas. La maroj, riveroj, lagetoj kaj subteraj akvoj ĉiutage poluciiĝas. Ĉiujare novaj specioj de la sovaĝa bestaro kaj plantaro malaperas. Poluciita aero de la urboj estas plumba kaj peza kio pli malfaciligas la spiradon de la urbanoj. Ĉijare anstataŭ funebre kantadi pri la ekologia krizo, ni elektis la oratoraĵon de "Siatel" la estro de la tribo "Dovami", kiun li eldiris kontraŭ la propono de Usona ŝtato pri la aĉetado de ruĝhaŭtulaj teroj. Kvazaŭ ĝi estas himno malĝojiga pri katastrofoj altruditaj al la ekologio. Lia elokventa kaj poemeca parolo post 150 jaroj pli ol ĉiu alia epoko por ni nuntempuloj estas plena da punktoj skuigaj. Jen partoj elektitaj:

...Kiel la homo povas aĉeti la ĉielon aŭ vendi ĝin aŭ la varmecon de la tero? Tiaj ĉi supozoj por ni estas ne konataj kaj fremdaj.

Kiam ni ne posedas la freŝecon kaj travideblecon de la akvo, kiel vi povas aĉeti ĝin de ni?

Miaj vortoj similas al la steloj, ili ne subiros. Ĉiu angulo de ĉi tiu lando por mi estas sankta. Ĉiu brilanta folio, ĉiu sablostrando, ĉiu nebulo en mallumaj arbaroj, ĉiu luma radio tra la arbaj folioj kaj ĉiuj insektaj zu-



Foto: www.hamshahri.net

madoj, en la pensoj kaj spertoj de mia popolo estas sanktaj. La sukoj fluantaj tra la vejnoj de arboj, kunportas memoraĵojn pri la ruĝhaŭtuloj.

Niaj mortintoj neniam forgesas ĉi tiun sensacian landon, ĉar la tero estas la patrino de la ruĝhaŭtulo.

Ni estas parto de la tero kaj ĝi estas parto de ni. La bonodoraj floroj estas niaj fratinoj. Gazeloj, ĉevaloj kaj la aglo granda estas niaj fratoj. Rokoj altaj, herbejoj plenakvaj, la varmecon de la homa ekzisto, kaj la poneoj, ĉiuj estas el la similaj familioj.

Ni pripensas pri via aĉet-propono rilate al nia lando, sed tio ne estos simpla, ĉar tiu ĉi lando estas sankta por ni. La ekzisto de la arboj igas nin ĝojaj. Mi ne scias; nia vivmaniero kaj la via diferncas. La akvo diafana kaj fluanta en la urboj kaj riveroj, ne estas nur akvo, sed ĝi estas ankaŭ sango de niaj antaŭaj generacioj. Se ni vendos nian landon, vi devas scii, ke ĉi tiu lando estas sankta kaj vi instru ankaŭ al viaj infanoj ke nia lando estas sankta.

Mi scias, ke blankulo ne komprenas alian vivmanieron. Ĉi tiu parto de la tero por li similas al ĉiu alia parto, ĉar li estas fremda kun ĝi. La tero ne estas lia frato. Kiam li konkeras iun terpecon, li ankoraŭ galopas antaŭen. Li postlasas la tombojn de siaj prapatroj indiferente. Li - la blanka viro - kun sia patrino, la tero, kaj kun sia frato, la ĉielo, traktas tiel kvazaŭ ili estas objektoj porteblaj kaj rabindaj.

Mi ne scias; nia vivmaniero kaj la lia diferencas. Viaj urbaj pejzaĝoj ofendas la okulojn de ruĝhaŭtulo. En la urboj de blankhaŭtuloj ne ekzistas trankvileco kaj la kialo eble nur estas tio ke mi ne estas edukita kaj dresita kaj ne povas kompreni!

Kiam oni ne povas aŭdi la kanton de la birdoj aŭ la kverelon de la ranoj en marĉo

dumnokte, kian signifon havos la vivo?

Mi estas ruĝhaŭtulo kaj ne povas kompreni tion. Ruĝhaŭtulo amas la zumkanton de la vento; la vento, kiu karesas la surfacon de l' lageto. Ruĝhaŭtulo amas la bonodoron de la vento; la vento, kiu jam puriĝis sub la pluvo tagmeza aŭ peziĝis de aromo de l' pinarboj. Sed se ni vendos nian landon al vi, ne forgesu vi, ke la vetero por ni estas tre kara kaj valora.

Mi estas viro nedresita, kiu alian vivmanieron ne konas. Ni jam vidis milojn da bizonoj masakritaj fare blankuloj el la trajno pasanta. La bizonojn ni ĉasas nur por nutri nin kaj pluvivivi.

Kio estus la homo sen la bestoj? Se la bestoj ne ekzistus la homo estus mortinta en izoleco de sia animo.

Ĉio kio okazas kontraŭ la bestoj, baldaŭ kaptos ankaŭ la homon, ĉar ĉiuj objektoj kaj estaĵoj estas en striktaj rilatoj kun unu la alia.



Elahe Ŝadidi

Ĉio farita kontraŭ la tero, ĝenos ankaŭ la filojn de la tero. Vi instruu al viaj infanoj, ke la tero sub ilia piedo estas la cindro de niaj prapatroj, por ke ili rekonu la respekton al la tero. Al ili diru, ke la tero plenas de spiritoj de niaj antaŭaj generacioj.

Ni sicias ke la tero ne apartenas al homoj, sed la homo apartenas al la tero. Ni scias ankaŭ tion, ke ĉiuj objektoj kaj estaĵoj interrilatas forte, kiel la sango kio estas komunaĵo inter la familianoj. La tuta universo estas unueca tutaĵo.

La homo ne estas la kreinto de la vivreto, sed li nur estas ereto de ĝi. Kiam vi damaĝas tiun ĉi reton, tio estigos plagon kontraŭ vi mem.

Ni pripensos pri la propono de la blanka viro pri la vendo de nia lando, sed mia popolo demandas min: kion postulas la blanka viro de ni? Kiel oni povas aĉeti la ĉielon, la varmecon de la tero, aŭ la rapidecon de la paŝoj de antilopoj? Kiel ni povas vendi ilin al vi, kiel vi kapablas aĉeti ilin de ni? Ĉu vi povas fari kion ajn vi deziras kontraŭ la korpo de la tero? Nur tiupretekste ke la ruĝhaŭtulo stampas paperpecon kaj donas ĝin al vi?

Ni pripensos pri via propono. Ni sicas, ke se ni ne vendos nian landon, sendube la blanka viro alproprigos ĝin al si perforte de siaj armiloj, sed ni estas ne dresitoj. Ni pripensos pri la elmigrado al kampadejo. Ĉu ni tiu-fore vivos en paco?

Niaj infanoj vidis siajn patrojn venkitaj kaj humiligitaj. Ili post la malvenko en la milito pasigas la tagojn vane. Ili venenigos sin per dolĉaj manĝajoj kaj fortaj trinkaĵoj. Plu neniu infano restas de nia granda etno por plori sur tombo de unu nacio; la nacio, kiu komence estis tiom forta kaj esperoplena.

Ni scias ion, nia dio estas la ununura dio. Tion la blankulo eble iam eltrovos. Eble vi supozas, ke vi povas posedi ankaŭ la dion samkiel vi volas ekposedi nian landon? Sed vi ne kapablas fari tion. Li estas la dio de ĉiuj homoj. Tiu ĉi lando estas valora por la dio. Detrui la teron signifas malrespekti la kreinton.

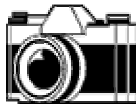
Ankaŭ la blanka generacio iam neniiĝos de sur la tero - eble pli rapide ol la aliaj gentoj.

Blankulo, pli galopu, venenigu vian kuŝejon. Alvenos nokto, kiam vi enteriĝos en ŝlimejon kiun vi mem estigis!

Fonto: ***"Ni Estas Parto de la Tero"*** Tradukis persen H. Gadir-neĵad, Alefba eldonejo, citita en: taĝĵurnalo Hamŝahri (Samurbano), N-ro 3070, 8 Junio 2003, p. 5.

Esperantigis: (f-ino) **M. Fahmi**
fahmi@sabzandishan.com

Internacia Fotokonkurso



Post kvin sukcesaj konkursoj (1998, 1999, 2000, 2001, 2002) la redakcio de *La Ondo de Esperanto* invitas al partopreno en la sesa *Internacia Fotokonkurso*. La konkurso ne estas ligita al deviga temo.

En la konkurso rajtas partopreni ĉiu fotemulo amatora aŭ profesia, sendepende de la loĝlando kaj lingvokono. Unu persono rajtas partopreni per maksimume kvin fotoj. La minimuma formato estas 10×15 cm. Fotoj povas esti koloraj aŭ nigra-blankaj, vertikalaj, horizontalaj kaj aliformataj. Fotoj senditaj elektronike ne estas akceptataj.

La konkursaj fotoj devas esti senditaj unuekzemplere al la sekretario de la konkurso, Halina Gorecka (RU-236039 Kaliningrad, ab. ja. 1248, Ruslando). La fotoj devas atingi la sekretarion antaŭ la 15a de decembro 2003. La konkursaĵoj devas esti subskribitaj per pseŭdonimo. En aparta koverto kunsendata devas esti slipo kun la pseŭdonimo, aŭtenta nomo kaj poŝta adreso de la aŭtoro. Oni povas aldoni titolon aŭ klarigan noton al la fotoj, sed tio ne estas deviga. En la konkurso ne rajtas partopreni fotoj, kiuj jam estis premiitaj aŭ publikigitaj.

Tripersona juĝkomisiono aljuĝos premiojn al la laŭreatoj:

1a premio: 50 eŭroj kaj abono de *La Ondo de Esperanto* 2004.

2a premio: 25 eŭroj kaj abono de *La Ondo de Esperanto* 2004.

3a premio: abono de *La Ondo de Esperanto* 2004.

Specialan premion (libroj de *Sezonoj* kontraŭ ekvivalento de 50 eŭroj) ricevos la plej bona foto teme ligita kun Esperanto. Ĉiu premiito ricevos diplomon. La organizantoj rezervas al si la rajton ĝis la 31a de decembro 2005 uzi la ricevitajn fotojn en papera kaj elektronika formo kaj en ekspozicioj.

Libro-prezento

Hamzeh Ŝafii hamzeh@sabzandishan.com

Dum la Pasinta monato mi finlegis du libr(et)ojn : « ***Gerda Malaperis*** » de Claude Piron kaj « ***La Nekonata Konato*** » de Douglas P. Boatman. Ambaŭ Libroj estas aventur-plenaj, mistikaj rakontoj kiuj altiras la leganton pludaŭri kaj senĉese legi la libron ĝis la fino.

«***Gerda Malaperis***» celas plueduki lingvo-lernantojn en progresa nivelo, tamen ĝi estas tre bone aranĝita kaj povas servi kiel detektiv-romano kvankam mallonga. Mi rekomendas ke ankaŭ vi legu ĝin se vi ankoraŭ ne faris tion. Fine de la libro estas anoncita ke ekzistas intenca eraro en la romano por ke leganto pli atente legi kaj trovi ĝin. Mi mem ne atentis tiun rimarkon antaŭ ol legi la libron kaj ne serĉis ĝin poste. Do, se vi decidis legi la libron, estus pli interese ke vi trovu ankaŭ la eraron.

«***La Nekonata Konato***» estas 122-paĝa libreto kiun mi legis dum kvartagoj survoje inter la laborejo kaj la hejmo en buso aŭ subtera trajno. La libro estas facila kaj intereso-leveka por progresantoj kaj perfektiĝantoj de Esperanto. Mi legis la kvaran eldonon (1977) de la libro kies unua eldono aperiĝis en 1932 pere de ***Heroldo de Esperanto*** (**HdE**). Sur la malantaŭa kovril-paĝo estas kopio de 4-a numero de Bibliografia Gazeto, kies redaktoro estis K. Kaloscay. La gazeto prezentas la libron ĉitiel :

«…*la violkolora, malhela kovrilo de la Nekonata konato tuj vekas la interesiĝon, ne parolante pri la titolo, kiun mi trovas vere feliĉa. La subtitolo sonas : mistera rakonto, kaj la mistero komenciĝas jam sur la titolpaĝo… Poste oni komencas foliumi la libron kaj ... oni ne formetos ĝin antaŭ plena ellego. ...*»

«*Ŝajnas al mi, ke en la ventfrape rapida, glata, agrabla, rutina, facila stilo eble tie kaj tie ĉi troviĝas makuleto : ŝajnas al mi, sed mi ne scias ! La libro tiel forte kaptis min, mi tiel avide glutis ĝiajn paĝojn, ke mi ne povis atenti pri tio*»★

DAMAVAND

Alta kaj Fiera, Simbolo de Irano

M.Reza Torabi torabi@sabzandishan.com

Damavand estas la tegmento de Irano. La montopinto estas historie scenejo de praaj herooj de la antikva Persio kiel ***Ĝamŝid***, ***Rostam*** kaj ***Ferejdun*** kiujn priskribis la plej granda irana epopeisto ***Abolgasem Ferdoŭsi*** (940?-1020?) en sia grandioza kaj superordinara poemlibro **Ŝahname** (*Libro de Reĝoj*). Damavand estas la nacia simbolo de Irano kaj ekzistas tre multaj organizoj kiuj por prezenti sin/siajn produktojn utiligas la bildon de ĉi tiu fama montopinto: eble plej evidentajn oni povas trovi sur bank-notoj, monbiletoj, kreditkartoj aŭ … aŭtobusbiletoj. Multaj turistoj kaj alpinistoj el la tuta mondo kredas ke Damavand estas la plej bela konusforma montopinto de Azio. Tio estas la plej alta montpinto de Irano. Ĝi situas norde de la Alborz-ĉenmontaro disponiganta ebenaĵojn plen-florajn kaj deklivojn verdajn. Se oni intencus supreniri de la vilaĝo Rineh, estas 8-hora marŝado de la startejo *Gusfand-Sara* (ŝaf-ejo) kaj 8-hora grimpado de la tria ŝirmejo al la glora pinto de Damavand. Monto Damavand 5671 metrojn alta, estas 100km for de Tehrano kaj 75 km for de la Kaspia Maro. Ekzistas multaj skribitaj mitoj pri ĉi tiu monto en la irana historio. Ekzemple, oni diras ke ekzistas malliberigita monstro ĉe la pinto de la monto. La deklivoj kaj intermontoj de ĉi tiu altaĵo estas plenaj de vulkana lafo. Cetere, estas kelkaj malgrandaj vulkanaj kavoj apud la pinto el kiuj sulfurgasoj kutime eliĝas. Proĝia konusformo, grimpado estas ebla de ĉiuj flankoj, sed la konataj vojoj por atingi la pinton estas naŭ. La plej facila kaj ĝenerala estas la norda vojo. Ekzistas kvar ĉefvojoj kaj ĉiu el ili havas malsaman karakteron. Suda vojo estas la plej normala vojo sur kiu troviĝas unu ŝirmejo ĉe altitudo 4100m. La norda vojo disponigas du ŝirmejojn: la unua ĉe 4000m altitudo kaj la dua ĉe 5000m. Okcidentaj vojoj havas po unu ŝirmejon ĉe altitudo 4550m kaj la nordorienta vojo havas unu ŝirmejon ĉe 4800m. Ĉe la montopinto ekzistas superŝutita flaveca sulfurika elstaraĵo kaj la diametro de la kratero estas pli ol 180 metroj. Alborz montaro el kiu la

Faktoj pri Damavand	
Diversaj nomoj	Demavend Kuh-e Damavand Damavand
Alteco (futoj)	18602
Alteco (metroj)	5670
Loko	Alborz(Elburz) Montaro, norde de Irano, sude de Kaspia maro
Latitudo	35ƒ 57' 21" N
Longitudo	52ƒ 06' 31" E
Plej bona tempo por grimpado	Julio, Aŭgusto, Septembro
Jaro de unua sukcesa grimpado registrita	1937
Unua registrita grimpisto	W.T. Thomson
Vulkana stato	Aktiva
Plej lasta erupcio	Nenio registrita
Oportuna grimpcentro	Raineh (vilaĝo ĉe la suda bazo de la monto)
Plej proksima grava flughaveno	Tehrano, Mehrabad-flughaveno

monto Damavand estas la plej alta pinto, estas ĉeno laŭ la montaroj de Alpoj kaj Himalajo, sed Damavand ne konektiĝas al iu alia monto de Alborz montaro. Oni taksas tion, ke ĉi tiu vulkano aĝas pli ol 2 milliard-jaroj. Pro ĝia aparta lokiĝo ĉe la Kaspia maro norde kaj dezerto sude, ĝi havas tre specialan klimaton, kiu malfaciligas la vivadon. Ventoj ĝenerale blovegas de okcidento kaj nordokcidento kune kun humideco kaj pluvo. La montopinto kaj la deklivaĵoj preskaŭ ĉiam estas kovritaj de neĝo.

La unua sukcesa grimpado registrita al ĉi tiu montopinto devenas de 1900. Dum tiu jaro, irana geografiisto, sukcesis alpintiĝi. De tiam ĝis 1937 ne estas registrita grimpado. Sed en la 1940-aj jaroj la grimpoj estis multobligitaj kaj novaj vojoj estis malfermitaj. Je la fino de 50-a jardeko, multaj eksterlandanoj estis allogitaj kaj interesitaj supreniri Damavandon. Kvankam Damavand ne erupciis de antaŭ 100,000 jaroj, kaj estas neaktiva, tamen la geologiistoj ne povas esti certaj ke ĝi denove ne reaktiviĝos kaj pro kelkaj kialoj, laŭ iliaj vidpunktoj, eblas ke Damavand-vulkano reaktiviĝu. Unu el la kialoj estas tio, ke el la vulkano ankoraŭ fluas varma mineral-akvo: fakte ekzistas multaj fontoj ĉirkaŭe de ĝi. Ĉi tiuj mineral-akvoj allogas homojn kiuj kredas je ĝia resaniga potenco kaj alvenas por akvotrapio pere de la fontakvo. Sur Damavand deklivaĵoj kreskas diversaj herboj kaj sovaĝaj tulipoj kaj papavetoj★

Esperantistoj sur la pinto de Damavand!



De antaû 6 jaroj iranaj geesperantistoj organizas supreniran programon al Damavando. Lastfoje-kio estis la 3-a tia okazaĵo– el 19-kapa grupo kiun organizis Irana Esperanto-Centro (IRECO) je la 1-a de augusto 2003, 14 geesperantistoj sukcesis supreniri montopinton Damavando kaj tria-foje Esperanto-flagon karesis Damavand-vento super tegmento de Irano!
En la mezo de la unua vico videblas la respondeca direktorino de nia revuo kiu ĉi-jare unua-foje sukcesis supreniri la monton.